وجعلناها رجوما للشياطين

الحمد لله والمنة که درین زمان [illegible] کتاب [illegible] عبد الوهاب [illegible]

البروق المحمدية لرجم الشياطين النجدية

برحاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

از تصنیف لطیف [illegible] حضرت زبدة المفسرین عمدة المحدثین [illegible] المسلمین [illegible] السالکین [illegible]

باهتمام محمد اسحاق وحافظ علی محمد طبع گردید

وجعلناها رجوماً للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر

الحمد لله والمنه که درین زمان میمنت اقتران این هردو کتاب فیض انتساب
در رد مذهب وهابیه کلاب پیروان ابن عبد الوهاب هردو والا الباب

(اعنی در متن)

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

۱۲۶۵ھ

ملقب به

سوط الرحمن علی قرن الشیطان

۱۲۶۵ھ

در حاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

جامع المعقول والمنقول حلال مشکلات

حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی محمد الرضا صاحب دام فیضه
باهتمام تام و سعی مالا کلام الراجی الی رحمة الله الخلاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق صانهما الله عن شرور الآفات

در مطبع سول ملیتری از فتح بجلیه طبع محلی

البوارق المحمدية لرجم الشياطين النجدية

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين
الحمد لله رب العالمين والصلوٰة والسلام على شفيع المذنبين
باليقين محمد وآله اجمعين اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه و
بیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه ودو باب مقدمه در
حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در
نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع
قرن الشيطان یعنی در نجد زلزلها و فتنه ها شدنی است و از نجد خواهد بر آمد
شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بعهد
سلطان عبد الحمید خان و تغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت
برهم شدن قوانین و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد رای او در تمشیت امور
و خلل و ورزش بیجا باولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات باعساکر و
رعایا على العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ او تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی ابیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بیابان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
وانقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
زبند نسبت بلاد و در دست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عددشان بده دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتاد
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و بهدایا و نذور غیر معینه خاص از آن سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان در ین اوان تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی
و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه امضا فرماید لشکر را سر بخط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و بهمه این وجوه
اختلال رو نمود بلکه قطعه در ممالک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه وقت را خاطر خواه یافته
از هر سو سر برآورده در فکر ملک گیری افتادند فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که طایفه ایست درمیان حجاز و عراق

۳

واقع شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ انجا متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین ص گشته از ان روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید آنچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی
از اعیان آن دار اللئام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان بی انباز آبا و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بواد
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاده چونکه این
امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از ان چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش را
لنگاش نموده رای خباثت انتمای همه ها بران قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای غیر وارثان فکری بغیر ازین تند و بر حیله دینداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزاین بی شمار
و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار بتصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کار همه برهم است بسهولت دست خواهد داد فاتحه شد برین
امر خوانده شیخ عبد الوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردیده عامه خلایق آن ملک را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸
هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان و اهالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و احیاء صیامات و
نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

احکام شعایر دینیه همه موقوف بر پادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای
نام ایچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود ها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم و او از خواص او که درین کید همداستان بودند و آخر همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور نیست
مخالفت جماعة مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از آنچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و بجمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعیه نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از آنجا حرکت نکرده همان روز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه تعیین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در تعیین فرصت باختراع مذهبی که از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سائر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
کفر و اسلام بمیان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبیث طویت
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث سند آورده بدین بیان
پیشین دو دعاوی مخترعه را با دله تراشیده فکر تحسین مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

5

٦

خود سیاه ساخته محمد نام پسرش بنظم مقدمه و بسطی و تفصیلی آن رساله مختصره را نظمی دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک باب دوم در رد بدعت بالخصوص بتکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و تدلیسش اینکه بعض افعال محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروهه تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مخلوط ساخته و آیات و احادیث که از مدعایش اصلا مناسبتی نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر مرتکبان اینهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار و متبرکات آنها هستند داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معتبر تجهیز گرده و چند نسخ آن کتاب بخلفا و راشدین خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار فرار نموده مارقین مذکورین بحرب لسانیه با اظهار و اعلان ما فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نموده و عامه ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن نهاده مذهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث ذریت آن نا عاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ در اخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام بهانه زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نموده اکثر اهل حرمین که با دراک حال اولین از اتباع سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم و مشتاق ملاقات باهم بگریستند در قرب زمان اختراع دین جدید در آن بلاد رسید و از چشم و گوش آنهمه ماجرا دیده و شنیده در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نموده منهیان خبر بشریف رسانیده و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب سازد و با جمع قبائل عرب پرداخته سر حد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در حدود مکه معظمه داخل بشوند که کار بغایت دشوار و باز هرگونه تدارک بیکار خواهد شد شریف در همه مغالطه اولین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و برگویندگان

زجر فرمودا اینگونه کلمات مفسدانه بار دگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا سعود با انبوه نا
معدود روانه این سو شده بازمردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نیست شریف همان جواب
میدهد که متبع سنت را در بدعت مدعی تقوی چه امکان که بارتکاب این محرمات و کبایر
پردازد با این شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته الیغار بطایف رسیده دفعة
تمام شهر را محاصره نموده با عیان و ارکان که در باره مقابله و مقاومه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه بیعت می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
و سر بر تن کسی نبود و یورش از هر چهار طرف بر طایف همان از انطرف که تنفسی را فرصت
و دم راست کردن و دست نداد تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از ینطرف
سفاکی را که اول مشق بود بنهایت بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را بتیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسید و زاید از آنچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
گماشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده
که بعضے از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته بود و نیز از گمان جسته در مکه که فوجی
نبود صرف با صد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم بکرونا قبل آن در مکه معظمه رسیده علما مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثهٔ طائف سراسیمه و خایف
و بر غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از مهیا نبودن فوج سخت هراسان و وجل و هنوز در بین شبهه
که شاید اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند و در بین ظن مطمئن که در طایف
گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال
با نابرین بیت الحرام نمیدهم و در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت
کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردید چاره
کار غیر از فرار ندیده افتان و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته و در قلعه متحصن گردید
آن اشقیا بی آنکه کسی مقابله و مزاحمه گردد از چهار طرف مکهٔ معظمه بکمال بیباکی
و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد تنها تنها آنکه آغشته
برخی به جبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا متعاقب کنان
داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خضریدگان بقبه زمزم و حطیم و
مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل پاره
میشود و همان وقت قفل خانه کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ما قبل زمان حضرت
ختم رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض
آن نگردیده بودند از منه متاخره آن معامله و ایما در تزاید مانده آن اشقیا از خانه کعبه
بقهر تمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانه های مردم و کارخانجات حرم تصرف خود آورده چیزی نگذاشتند
از آن وقت حکم فرستادند که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح ببینند کار او تمام
کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول
تمام عالم بود متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان بخل و غدغه است
با انتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافت آواره
گردید هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیه السیف

ذکر آن کرده باشند تا وطرق
استدلال موافق سواد اعظم
از طرفی معروف اهل اهوا
باشد هدایه عن عبد الله بن
مسعود قال کنا اذا صلینا
مع النبی صلی الله علیه وسلم
قلنا السلام علی الله قبل عباده
السلام علی جبریل السلام علی
میکائیل فلما انصرف النبی صلی الله
علیه وسلم اقبل علینا بوجهه
قال لا تقولوا السلام علی الله
فان الله هو السلام فاذا جلس
احدکم فی الصلوة فلیقل التحیات
لله والصلوات والطیبات السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته السلام علینا وعلی

۹

عباد الله الصالحین

قال ذالک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض

از سکان بلد امین بخانه های خود که از جملهٔ اثاث البیت جاروب بود و یافتند رسیدند
ای کافهٔ اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت
گیرید که جائیکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن
و کندن و برگ او بختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات
عظام آنجاست که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل
حد حرم میگردد درنده باز گشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانهٔ کعبه میرسند براست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این سفاکان بیدین و این بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع و بهایم دران بقعهٔ شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثناء راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده همه تعدی و مزاحمتی با آنچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند
علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساختند بلکه
را برساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه و تابعین و از آن وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافهٔ مسلمین بوده اند
و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنهٔ مقدسه و تبرک به نماز دران جاها در باب آداب مذکور
و اتخاذ بعضی ازان که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضهٔ مقدسهٔ نبویه علی صاحبها الصلاة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی ازان اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدهای بران فراهنه گویا
که عصای موسی بود دم زده همه ها از تف گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

۹

لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد داد و آن آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۹ و سنه ۱۲
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جبر و ستم
معتدی را با فوج اظلم در آنجا گذاشته سعی تمام احتمال و انتقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده بر بلاد ملحقه بحجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود و از انجمله کربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود عمل
آورد و عجب و نخوة او هر روز در ترقی فا با برجده قصد کردن نتوانست که مردم قطاع الطریق را
مجتمع گردیده بحیله و خدیع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب
توپ بنهایت خائف و هراسان و شمشیرزنی کامل و چیست مشق بندوق هم داشتند اما
نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زبانی همت فیروز شد که
غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمود خان غازی مروباخدا صاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ تخت نشین گردیده بتائید ذوالجلال والاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه‌داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته باز دریافت حال این کوچک ابدال و دجال
امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل عناد نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بانهاد بواقعی دهد و متنفسی زنده نگذارد و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعت تشنج تدبیر توامان حاکم نمود آن شهسوار یکه تاز میدان کارزار نامی و
هنگ و دریای ملک گیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بکشتی دخانی
عازم بندر جده گردیده لشکر جرار بمراکب کبیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه
الیست واجب البیان و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین از ان نواحی

فتوای علمای مکه که یکروز قبل از نزول بلای این سپه درونان مرتب گردیده بود در نهب خانهٔ شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عم عبد الرسول هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد تقوی و کمال ظاهری و باطنی برکافهٔ اقران و اماثل فاضل همه احوال برآنحضرت کردند بهمان وقت حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مراد دشنام وادی فرمود کربهم تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برآیهٔ کریمهٔ اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کردهٔ گفت که برضا و رغبت خود بلی الکه بجبر و اکراه بیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا مفصلاً نشان دهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد حضرت شیخ همین که او را گشاده در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی بندا اعتقاد وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این عجب شرکیست که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر نگویند و عقیدهٔ ترا مسلم دارند پس تنفسی تا صحابه از کفر نجات نمی یابد نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلائل قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و مجوج ساخت بالآخر با جفای این زجر خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت شیخ در زبان نعره بزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاده که فوج ابراهیم پاشا از بندر ینبوع درگذشته متوجه بندر جده گردیده بر هر زبان همین خبر جاری و راوی اصل نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

۱۱

هم بماندم از گوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاده ذات حضرت شیخ که
حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند جده واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر
ابراهیم پاشا از ینبوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بوده و هم آن روز کل طائفه خبیثه
از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده برکناره دریا خیمه زده و ابراهیم هم بماند و قبل ورود این
وحوش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاده
که با میر مراکب لشکر حکم رساند تا نصف شب به بندر یکه از جده بفاصله شش کروه است
لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه انبار از بندر جده رسانیده
قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله باری بر لشکر خبیث بیکر نماید و فوج اسم
بر زمین رسیده آرام نکند بایلغاری بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ برادبارشان بزنند
و بی تکیب و بدری حرکت نموده بر میسره رسیده استاده مانند هرگاه که روی فرار بدان شوند
آنوقت شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان
ترک بیرون قلعه قدم نهاده بجائیکه توپها را راست کرده مراکب از بندر ضرب و شلک شروع
کردند از ین طرف ابراهیم آتشباری نموده جهل وحوش از ین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف
از آب آتش میبارد و ندبیر که بخیال نمی آید که چه کنند و از طرف جده هم عذاب النار
پی در پی میرسد اراده فرار به پشت نموده بجائیکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیمه شان
رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکار از پشت خود گرفته که قلب لشکر رخ مخالف
را از ضرب طپانچه گوله به پشت بدل کرده و از ین سوابراهیم پاشا همان معامله می کند
میمنه که دریای شور مقرر و غیر از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان جنس سوزی شروع
کردند از هر سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون غلبه نمودند بر لب آب رسیده
بعضی باتش بعضی بآب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف
بود والحمد لله سعود با کسان معدود راه گریز یافته راهی نجد گردید احمد کلاعی همانوقت فقره

در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت است
قال قولوا اللهم صل علی محمد
فان الله قد علمنا کیف نسلم علیکم
الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت
صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول
فاهدیها لک فقال سألنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقلت بلی
الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی

مرویست از عبدالرحمن ابن ابی لیلی
پس گفت که ملاقات کردم کعب
پس گفت که آیا هدیه کنم برای تو هدیه که
شنیده ام از پیغمبر پس گفتم آری
پس هدیه کن آن هدیه را برای من پس گفت
کعب که پرسیدیم ما صحابه پیغمبر خدا را
پس گفتم چیست کیفیت درود و سلام
بر شما ای اهلبیت نبوت زیرا که خدا تعالی
بتحقیق تعلیم کرد ما را کیفیت سلام و سلام

۱۳

هرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس ازان ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده وامیری را با طایفه تعیین نمود وعسکری را روانهٔ
مدینه منوره ساخته تا برسیدن اتراک در هیچ مقام نامی ونشانی ازان لیام نبود همه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند واجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده تنفسی را ازان اشرار در تمام دیار زنده نگذاشت وتمام اسباب وسامان منهوبه را از انجا
بمکه معظمه ومدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید واز اموال تجار ورعایا هرکه مدعی شده
باثبات رسانید حواله اش نمود وجنس ونقد مملوکه نجدیان که درینها بدست آمده همه را بسکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید وبرای ترمیم مساجد مقدسه وآثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی اکثر درست گردیدند ودر قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح نباودین رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
پادشاه یمن که از هر تغلب وعصیان وزراء وامراء کار آن سلطنت از چندی برهم وپریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین بر داشته بمجاو جدیده
که از کبار بلاد وبنادر یمن اند جها نموده بقتل ونهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید واز انجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت ونجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست وخلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را از حساب اورده حکم پادشاهانه جاری نمود وبعد ماجراها چه بیار
همه مطیع وفرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر انهم بشرائط معینه وقت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت وحکومت حجاز ویمن ونجد وشام وغیره همه انتزاع

١٣

صلی الله وملائکته علی محمد و آله
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
داخل بشوم در مسجد بگویم السلام
این فعل وارد ... وقت دخول مسجد ...
الذکر آنحضرت وقت دخول مسجد ...
نموده بحرمت حضرت فاطمه بنت رسول
آنحضرت ... و سلام ...
رای ... داخل شود در مسجد ...
در شفای قاضی عیاض از ابو اسحاق ابن ...

و هم در شفاء مذکور است که ابن عمر
عایشه ... میگفتند وقت سلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
السلام علیکم و هم در شفاء مذکور
است که مستحب ... اهل علم این که
... وقت سلام ...

نموده دیگر با شایان ... بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده و فوج سلطانی
به بنادر یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا و حدیده خود را امیر المؤمنین
لقب نهاده بجان و تیره تیره نجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند تا آنکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم صحرائی از
امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المؤمنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود فرحشانه داشت تا
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المؤمنین
نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجاره حجاج را غارت نمودند و آشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روا دار اذیت متنفسی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثر
و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت الحاصل نجدیه بحکم جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود امروز در
تمام ربع عرب از حجاز و شام و یمن و بحیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب و اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سائر بلاد معظم اسلامیه متعلقه ممالک روم و
شام و مصر و غیره بتقیه گذرشان محال است اینست آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن ناصر الشامی
اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوانست که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله و غیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بحرم
و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادرزاده شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند در اظهار کمالات پیر و مرشد
ساخته خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند

۱۴

... و تسمیات است از ...
... عن ابی هریره ...
... انکم تعلمون ...
... صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی ...
... بحیث کنتم ...
... علیه وسلم ...

... قال القاضی ... ذلک
... عن العلائق البدنیة ...
ان النفوس الزکیة ... اتصلت بالملأ الاعلی ...
اذا تجردت ... مطلع علیه ...
الملک ...

صراط المستقیم نام ملخصش اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب صلعم بدو فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
و راه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصطفی مانده بود و حضرت ایشان از بدو فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از بین بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بوده بتفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب صلعم خرما بدست مبارک خود خورانیدند
بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد از آن روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رض و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی رض
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه
شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از آن طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد گو لکها باشد هر یک را کفایت خواهم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید
اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه باینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال آنحضرت گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع در مابین روحین

15

مقدسین مانده که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمامه بجانب خود میفرمود
بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روز سیر هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند
تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هر دو طریقه قصیده ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند و درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدا حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد هدی حق جل و علی الا بتوسط احدی اهتمام
نسبت چشتیه ارزانی داشت الملخص مثالی حال خلاصه کتاب صراط المستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای به معرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افادهٔ اول** از هدایت ثالثه فصل
از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح
الهی باصل خود میکند پس متابعت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی ثلیث حاشا و کلام بلکه اثبات تسیب
بقرینه حب عشقی و حب عقلی است **افادهٔ دوم** از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ما سوای محبوب و بیکسی و جدا از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افادهٔ سیوم** از جمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود استعلال از بان ملاحظه که این شخص نادان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

١٦

متعلق عشق همان میگردد چنانچه بعضی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا دو چیز کرامت فرماید مرشد من تجلی فنا بید اینها
مرا با و التفات در کار نیست افاده علم ... ان عدم عنا است چه علوم و اطلاعات ظاهره
افاده اول از هدایت ... را بعد از ثمرات حب عشقی شاهد جمال حضرت ذو الجلال دست میدهد
و خلعت مکالمه و مسامره میرسد می آید افاده دوم باز چون تا ید توفیق دست این مهوش ابتهاج
مشاهده را گرفته بالا می کشد مقام فنا و بقا بظهور می آید و زمزمه انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله از سر
میزند الیضا و از لوازم این مقام هم از وحدت وجود زدن الیضا فیه چون حسب حالی بجال خود مرید
آن شخص را در کنف خود گرفته و زیر سایه کمالات خود آورده چاره تدبیر تکوینی و تشریعی خود می سازد
الیضا فیه صدیق من وجه قبله انبیا می باشد و من وجه تحقیق در غیر ایم اگر ذکی الفضل نیست پس نور جبلی او
بسبب کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسانی عموما تعیین گردیده او را
رهنمونی میغیر باید و آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور و الاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
ازان کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو و اسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا پس
در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت و هم استاد انبیا هم و هم طریق اخذ
آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند بعض اهل کمال آنرا وحی
باطنی می نامند پس فرق در مابین این کرام و انبیا می عظام بافاده اشباح و مظان حکم و مبعوثیت
الی الامم است و بس نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با خوان کبار است نسبت اسای
کبار آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو تسلط ظاهری نصیب ایشان
نشود و گو که جهلا اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند پس معنی امامت و صاحبیت و امامت نصیب ایشان
و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است لیکن بوحی ظاهری متعلق نشده بحکمت نامند و عنایتی و لاتی
مخصوص که درباره انبیا کرم رفته و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال
خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق و اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت و عظمت و عزت

نصیب این حکماء ربانیین میشود که آنرا وجاهت گویند و لا بد او را ابجا فطنی مثل حافظان انبیا که مسمی بعصمت است
فایز میگردند و ایضاً فیه و حضرت مرتضی را کلینی تفضیل بر شیخین ثابت و آن بجهت کثرة اتباع ایشان و وساطت
مقامات ولایت را بسایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت عهد حضرت
مرتضی تا انقراض دنیا بوساطت ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است
که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست **ایضاً فیه** ارباب این مناصب ماذون مطلق و مفوض عالم مثال فی الجملة
میباشند **ایضاً فیه** کار این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی الهام شده
و اجرای آن میکوشند معدود و اند قیاس احوال این کرام را باحوال ملائکه عظام قیاس باید کرد **ایضاً فیه** برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و اطلاع بر حقیقت آنها شغل دوره کنند باستعانت
آن شغل بهر مقامی که از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن مقام
ملاقات سازد **ایضاً فیه** برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند **ایضاً فیه** اسمای الهی را
الهیه که مراقبه خواهد کرد نصیبی از آن خواهد یافت که از مراقبه او را مراقبه کند و کمال بسا نشانی از مراقبه در جلوه گر خواهد
بود و هر که مراقبه اسم محیی بجهد اثری از شان احیا خواهد یافت **ایضاً فیه** ارباب این کمال و فتنکه با صطفاء انبیا فائز شوند
فی وقت گیرند [illegible] بسبب کمال علو منصب [illegible] استحلال مشکلات [illegible]
[illegible] الاحیا و [illegible] گردید [illegible] در دل ایشان
اقتضای استحلال مشکلات و شفاعت و دفع حاجات حادثه میشود [illegible] کشایند الله تعالی دعا حالی ایشان
قبول میفرماید و ایشان را [illegible] سایر عظماء مجامل قرب [illegible] ایشان [illegible]
قلبی ایشان متحقق گردیده انتهی این است نمونه از خروارے و اندک از بسیاری که سطر [illegible]
کتاب صراط مستقیم التقاط افتاد و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد سید احمد
که داشتا در تقریر نقل مفصل تذکیره و در [illegible] سوم التحریر بوده اند شرح [illegible] شهرت
السید محیط سواد شد گردیده و خلفا و مریدین ظهور سید گردید سبب دعاوی
طویله و مدعیات او [illegible] و علو در مناقب [illegible] رسالت و ادعای نبوت متفق

١٨

بر کاملین سابقین و تفضیل جهلاء اولیای باطن و امثال هذا الکلمات مردم را گونه تردّدی بخاطر گذشتن
آغاز نهاد و شاه صاحب و همان وقت والی جواب المسلک گفتند در اثنای رد کتاب التوحید نجدیه ملاحظه مولوی اسمعیل
گذشته بتصنیفات کل جدید النجدیه پسند ساخته طرح واعظ بر همان روش انداختند و این تشهیر این مسلک بپرداخته کتاب التوحید را
بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده بزبان هندی ترجمه کرده کار بجای رسانید که وعاظ و دعاة و خلفا و اصحاب شان
در بلاد منتشر و جهت فساد گردیدند ایمان عبارت از اعتقاد دارند و ان کتاب فارق در کفر و ایمان و ذریه
اسمعیلیه بتصنیفات که بهر کلمه آمد بر آن مزید کرده بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکمیلات آغاز نهاده
تکفیر و تفسیق عامه امت مرحومه بسبب طعن و تشکیک بر انبیا و اولیاء الله شیوع یافته که حدی ندارد [illegible]
هر بیان ادراک سیاه هندی زبان بدست هر کسیکه افتاد و مجلس وعظ گرم نمود هر مسئله که پیش آید در حکم
آن محتاج بنقل و سند نگردیده هرگز او را کور دیده [illegible] سکان بلاد شد هر که در علم حدیث و تفسیر خبر از ان
مناسبت نداشته و کتب این [illegible] کمال خاندان شاه صاحب دین علوم معلوم دین [illegible] ابواب از آن را
درین عارستان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف
کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه مستحدثه که صاحبان آن طریقه هم هندی از زین پیش بهر طریق را
سالک و همان مسلک تا مسک تقویة الایمان را با صراط المستقیم سنجیدند و بغایت رنجیدند و عاقلان
بنهایت خندیدند ع گه مست [illegible] گاه مسجد بنی است ؛ از مذهب تو گبر و مسلمان گله دارد
با آن شور شوری با این بی نمکی کجا آن افراط کجا این تفریط نعوذ بالله من هذا الاباطیل و الاغالیط چون
نوبت شیوع دین جدید در دهلی [illegible] هزار مردم دانشمند از صحبت یافتگان و مریدان شاگردان
شاه عبدالعزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبدالقادر با ایشان در آویختند که ما و شما [illegible]
بمتابعت آن حضرات امور بدا کثر ثواب دانسته میکردیم و شما هم در ان ابواب بهمان نهج
فتوی میدادید و مردم را تعلیم میکردید درین سخن همه شرک و کفر گردیده از چه رو است و مولوی محمد شهید الدین خان
صاحب مرحوم که در آن زمان ارکان و اولیه شان بر جمله مستدلان آن دو داد مسلم و مقبول اتحاد شان
اول قدم تخلیه ذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که فساد فی الدین بشیوع عصای مسلمین خیلی مستقبح ذا صواب التجنب

مفروض الاجتناب است اگر خارشی که بخاطر باعث خلش و شک شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و طلبا بالاتفاق به کتب دین که در بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقایق حق پردازیم و بنای شقاق
و نفاق و شذوذ و اجماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ براندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از انچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید جدید رو به راه پشاور زده خان مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و اعاظم و ایمه اعلی و درس الاستاد در مجمع خاص و عام در مسائل متنازع
الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان به یکبان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین
محمد خان صاحب بر سر اصلاح و نصایح شان آمده مولوی اسمعیل را به براه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند فاما بعد اقرار قیل قال
گشتند و فتوی در بعض مسائل نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردید و بمهرها ترسید مولوی فضل حق
صاحب بر و شناعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سر زده بود به اخفند و مولوی اسمعیل حرکت مذبوحی
در جواب آن نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالاخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال شرح و بسط حاوی
رفع حال او بمهر و دستخط اعلام متجمل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجه شورش
و طغیان این عصیان فرو گردیده و عاطله و دعاة دین جدید بمه خیره یک گام توسن کلام گشته بوده و در
مجالس عامه شده و غلطه را مبدل برفق در رقوه نموده در قال و قیل باب تقیه باول حسنی تمام
گویا که این فتنه از بیخ بر کنده بود فاما چونکه چاره سهم و همیشه این همیله از ایام قدیمه بود و درین اوقات آن وهمیه
مستور چنین غالب و مشهور گردیده در رنگ دیگر پیدا کرده وعظ و دعوت مقصود به غزا و اشاعت آن
عزیمت منتهای مدعا بشیوع این اخبار جدیده و عزایم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل الاسلام متمایل
والقیام یافته هر کسی را که خدای عزوجل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردیده همچنین که استعداد
با فغانستان رسیدند و سید احمد را با امیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه خدا

بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات بعنایات عشین گو بیجای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان سال
فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه رئیس کفره سکهه از دست خاص امیر المؤمنین کشته خواهد شد
و نماز عید فلان سال امیر المؤمنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان ملک متصرف خواهند
و فلان سال اخراج نصاری از سند خواهد شد و امثال ذلک الهذیانات الغیر المتناهیه
بالآخر بعد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین سر گردیدن توپ و تفنگ در معرکه جنگ امیر المؤمنین
با سایر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از سی هزار کفره سکهه دیگر زیاده بطلان بیهوده
گوییها ظاهر و عیان گردیده الحاصل از مقابله سکهه گریخته با افغانان اهل پشاور همداستان گردیده
حکم جهاد بر پشاور نموده به نهب و قتل مسلمانان بجا تیغی پرداخته بعد که فتح سکهه متوجه پشاور گردیده بی
اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پشاور را گذاشته راه فرار گرفتند افاغنه بجا مردم و سردار
و جزار و کرار در طاعت و بیعت آمده بمراتب فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آوردند و از جان و
مال حاضر گردیدند همینکه اندکی قوت و مکنت دست داد دست درازی شروع گردید و اعمال که تقیه
مرعی بود حالا پرده برداشته باعلان احکام دین جدید پرداخته تحکمات بیجا و تظلمات بی احصا آغاز
کردند هر چند رؤسا و عقلا فهمایش نمودند کارگر نشد ناچار آن بیچارگان به تنگ آمده اتفاق نمودند
که ما برای جهاد سکهه این کس را حاکم خود قرار دادیم ایشان معاملتی که با کفار باید با ما بازی کردن
میخواهند از پیش کفره سکهه آن امر وی در جنگ گریختند و بر مال و جان مسلمانان دست درازی
و قمع باید کرد لیکن باید که این معامله ظاهر باید نمود چنانچه علما و رؤسا را فرستادند و آنچه گفتنی بود گفتند
ناچار چونکه وقت زوال در رسیده بود بگوش ناشنوا نرسید افغانان بیک دفعه تمام مردم متعینه جا بجا بقتل رسانیدند
فتح خان رئیس پنجتار که وزیر امیر المؤمنین قرار یافته بود و معتمد شد که من برای ... گفته
مجاهدان را از حد اعتدال و تعرض ناموس و جان و مال و اجرای احکام دین جدید مناسب نیست الا کار از
دست رفته که تمام ملک برهم آشفته است تدارک آن محال مگر شما را ازین ملک بجای دیگر ... تمام

بیرون میرسانم بعد انطفای نایرهٔ فساد هرچند قدری سست خواهد شد چنانچه امیر المؤمنین و مولوی اسمعیل
ذخیرهٔ چند کسان را از حدود آن ملک با حتیاط دیگر رسانیده بملک خود سعادت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که درعین حال قزاقی قتل امیر المؤمنین ساخته آورده کسی
میگوید که افغانان بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بودند براه فرار شتافتند
و اکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک پنجاب و آن حدود که یقیناً از دست مسلمانان مظلوم برداشتند جیفهٔ وجود
سکه در آن حدود بود حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قایل
رجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قایم است
مگر از خلق مستور به هر کرا از خواص و عوام میخواهد ظهور میکند و بشارتها میفرستد چنانچه این قسم
مردم را از چشم خود هم دیده ام و نزد اکثرے از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی حمقا
که در آن ملت بعلما مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان
دین جدید اضمحلال بحال ماند و کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان دستور و نظر همگنان
مگر امهات مسائلش در پردهٔ مائة مسائل و اربعین جلوه کنان است آغاز و انجام وهابیان در
هندوستان دانستنی باید که نجدیه عرب بصرف عناد با انبیا و اولیا داشتند با فقه و فقها چندان
خصومتی در جزر طبایع شان راسخ نبود که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تشایب را منحصر
در تقلید یکی از ائمه اربعه می نمودند و هندیه که وهابیه با ظاهریه ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب شد اشاری و کنایتی بحدوث و شیوع ظاهریه هم ضرور است اضافش اینکه
داود بن علی اصبهانی محدث جلیل الشان مبتلای وسوسهٔ شیطان گردیده قایل بخلق قرآن
و حدوث آن گشته رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آن وقت هر چند فهمایش کردند که قیاس را
روشنی کی بود در رد قیاس صدها قیاس مستلزم است فایده نداد بالآخر نوبت بسرزنش از
هر جانب رسید و حکم رد و اخراج مذهبان و در کتاب داود را محکم گرفت هر جا بصرف همان حکم رفیق

۲۲

در شهر یک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او بودند
رسیده اخذ علم کرده بود از آنجا قصد بغداد نموده وقتیکه بحضور مجلس امام احمد بن حنبل شد امام همام
او را که حال سوء عقیدت او بحقیقت خبر یافته بود پیش امام احمد عرض کرده اند که داود انکار میکند
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی از [illegible] نوشته که [illegible] اولا
که پیش من نیاید سعید بن عمرو بردعی گفته که [illegible] ابو زرعه [illegible] گفت عبد الرحمن بن ابی حاتم
که داود را فراست و [illegible] و داود از ابو حاتم نقل کرده اند قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی
وساوسه و خطراته باجمال السبب [illegible] عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
سلسله فنا و داود طول نموده [illegible] علمای اعلام از پایه اعتبار بیرون افتاده در [illegible] هجری
این جهان را پدرود نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن
زمان بود اعتقادات [illegible] فرط عقیدت با [illegible] ظاهر نموده اعیان دولت
بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار کفریات پرداخته قیود در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر
ائمه دین فرو گذاشت نموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردید علما و
صلحای عصر باتفاق امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را [illegible] و کتب
او را جمع کرده ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میان محفل آن کتب را چاک
کرده بآتش سوختند هر چند [illegible] و ضلال ابن حزم کما ینبغی بر تمام خلق ظاهر گردید فاما او از عقیده
فاسده خود باز نگشت و در سنه ۴۵۶ فوت شد و [illegible] از کتب او ظاهر [illegible] کثیر الاغلاط
و خطی بوده [illegible] حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط [illegible] را تتبع نموده و [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] علی المحلی نهاده و دیگر [illegible] اغلاط او [illegible] نموده اند
[illegible] آن اعراض نموده [illegible] بی ادبی و گستاخی [illegible] لسان
ابن حزم [illegible] زبان زد کافه انام است و [illegible] و در همین رساله
تصنیف [illegible]

۲۳

در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه گرم ساختند پس ازان ابن تیمیه ظهور نموده شرح تمام باید
او برخاسته و کتابهای عجیب تصنیف نموده تا اماداد آن مفسده منتشر گردیده در جمله عقاید
ابن تیمیه در رشته اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام
است و قصر نماز دران سفر جایز نیست که سفر معصیت است و زبان درازی کرد آن شقی درین
باب باعث موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و لشوم این کلام مبتلا گردیده
در محنتی از اسلام جهت و تحکم بر الله تعالی اثر نقص ثابت نمود
و رسائل درین خصوص نوشته در رد مذهب اهل سنت راه داد ان و انکار حجت را بضلال
نسبت کرده و تکفیر و توهین خلفای راشدین و اعتراضات بعقیده آن حضرات و مخالفت
ائمه مجتهدین در فتنه شعار و دثار خود ساخته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده
گرم بازاری شروع نمود و بعضی شرار بدالطوار از جهال و فسقه بحلقه انقیاد او پیش آمده در بلاد
اسلامیه طرفه هنگامه برپا نمودند الله تعالی علمای ربانی و فضلای حقانی
را متوجه دماغ او بریده ابطال و ازاله تمام آن ابطال فرموده تقی الدین سبکی
که بعلم و جلالت و تقوی و صلاح او مجمع علیه بود بر جمیع هفوات آن
شقی پرداخته در طبقات سبکی تمام ماجرا موجود هست شیخ کمال الدین زملکانی
و شیخ داود ابو سلمان و غیرهم بر رد آن پرداختند آخر در رشته گرفتار گردیده حاضر نموده شد در
مصر بدستور مجلس منعقد گردید قضاة و مفتیان علمای عصر جمع گردیده قاضی القضاة زین مالکی
جواب طلب کرد از و سرکشی نمود جواب شافی نداد و کلمات مضطربانه شکایت قضاة خارج از بحث بر
زبان آورد قاضی القضاة او را قید فرمود و فرمان سلطان باکناف و اطراف بلاد بمضمون
جاری گردید که شقی ابن تیمیه زبان درازی کرده و اکثر مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده
عظیم ثابت حکم کردیم بحبس نمودن او چون تعداد قضاة اسلام و مفتیان اعلام و ائمه دین و فقهای ملک
عقد مجلس شرعی پس ثابت شد درین مجمع بر او آنچه نسبت کرده شده بود دعوی

و منکر بودن معتقد او پس هر که اتباع ابن تیمیه خواهد کرد و سزا خواهد رسید این فرمان بر منابر و مجامع
خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و در سنه که از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف
اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در همه جماعه از اعیان علما اقرار کرد و صفحه بتزهین و تشهیر باند ه
با جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گفتگوی
خاطر آزار میکند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمة شفیع الامت سخنان خلاف متفق علیه بر زبان می آرد
پس مجلس منعقد شد و محبوس گردید و وقت عود دولت ناصریه باز توبه نموده رهائی یافت و شام رسید
در آنجا هم واقعات عدیده پیش آمد و آخر به دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم علم جاری
گردید که من کان على عقيدة ابن تيمية حل ماله ودمه - آنوقت فتنه فرونشست از کلمات ابن تیمیه
است ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اولیا الامر والله تعالی امر بطاعة ولي الامر وطاعة
ولي الامر طاعة الله ومعصيته معصية الله فمن سخط امره وحكمه فقد سخط امر الله
وحكمه وعلي وفاطمة ردا امر الله وسخطا حكمه وكرها ما رضي الله لان الله يرضى بطاعة وطاعة
ولي الامر طاعة فمن كره طاعة ولي الامر فقد كره رضوان الله والله يسخط بمعصيته ومعصية
ولي الامر معصية فمن اتبع معصية ولي الامر فقد اتبع ما اسخط الله وكره رضوانه انتهى
من الخلافة الكافية لاثبات ضلالته وخبث من ملحه وقلبه و از نظر حضرت
واضح باد که اکثر ظاهریه لمیداز نصب و خروج بهم داشتند نه بطور نواصب عراق بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه
ثالث را معصوم میدانند بلکه برای شان خون بهان خلیفه مظلوم را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت راشده حقه
تا بهان وقت منقضی شد و ایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه ملک عضوض و وقت هلاک امت و زبان شر است
پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب به نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه سخنان اوله
عراق را که آن ملاعنه بان دلائل تکفیر میکنند در کتب خود بمحل تنقیص و تعریض بخلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه
نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر نمیکنند و گاه بنگاه بعضی کلمات ما هم ذکر میکنند لیکن در هر باب خلافت و
بسیار های موافق مذاق خویش سند هم بلیغ باینده ثبات و استقامت بهیچ طریق ندارند که امر میان

۲۵

کتب بجاهای متعدده دیگر ومتعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که بر کتب این قوم مشرف
گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهریان وحنفیان یافته گو بجا های دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی
ازان بطور آنموذج نگارش میرود در انتباه نوشته باید دانست که تقلید مستقلان ابدا ارد بلکه امرا و بعد از
آنکه نظر بر اتباع صاحب شریعت دوخته ومطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته ومجتهدین ومحدثین را
رواة دین دانسته وحرف تقلید یکسو گذاشته وترجیح بر قول کسی ومقید بودن بر روش دیگری
موقوف داشته کما کان حال القرون الاولی وحال جماعة من المتاخرین متردد است در
دو حال در اکثر احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند وبراجح اخذ می نماید ودر باره احوال [illegible]
بار ده متاخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد وخشک شدن بر بعض وجوه مرویه وچشم پوشیدن
از بعض آخر رضا نمیدهد الی آخر ما قال بر صرافت قرون اولی واقف میشود انتهی وایضا فیه فقها را مذاهب
مختلفه است ومسالک متنوع واکثر متاخران را در اختیار مذهب فقها وعمل بران اختلاف است
اکثر متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند ودر کلیات وجزئیات زمام اختیار از دست
داده مانند سفیه محجور علیه باشند واین راه مبارک است کسی را که علم کتاب وسنت بهره نیافته باشد
ودر مدارک علما [illegible] بیک شرط که همگی همت ایشان اتباع کتاب وسنت باشد پس اگر
اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب وسنت دانند وغالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف
کتاب وسنت است دست از تقلید دران مسئله باز دارند وتقلید دران مسئله بکسی کنند که قول او موافق
کتاب وسنت باشد الی آخر ما قال وظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود
همگی بر وی انکار [illegible] دیده ودانسته راه جهل مرکب نادیده ونادانسته نسازند واگر این شرط فوت شود
در قول [illegible] انا وجدنا آباءنا کذلک من قبلهم [illegible] بل قالوا انا وجدنا آباءنا
على امة وانا على آثارهم مقتدون قال اولو جئتكم باهدى مما وجدتم عليه آباءكم اولو
كان آباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون داخل است انتهی ودر قرة العینین نوشته اشاعره
دو قسم اند [illegible] ومخاصمه [illegible] علی مذهب ایشان شده است اما در حدیث متبحر نبوده اند

کما تحقق عمر بن الخطاب رضی الله عنه موت النبی صلی الله علیه وسلم بقول ابی بکر الصدیق رجع الی قوله وهو یبکی بابی انت وامی یا رسول الله لقد کان جذع یخطب الناس علیه فلما کثروا اتخذت منبرا لتسمعهم فحن الجذع لفراقک حتی جعلت یدک علیه فسکن فامتک اولی بالحنین علیک

[illegible]

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محققین که در احادیث و توسیع روایات
قدح او فی یافته اما در علم مناظره و مخاصمه و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد ازین همه ما در دم
از ریزه سهر و خوان تناول نمودیم و کاسه سهر و فرق لیسیدیم لیس عجب نیست که در صورت اجتماع
امری ظاهر شود که در سهر واحد تنها موجود نبود ع ازین افیون که ساقی در می افگند ٭ حریفان را
نه سر ماند و نه دستار ٭ انتهی و هم در ان کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل
اجوبه آن نوشته است انسبت آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه و مافیه و این بنده اعتماد
ندارد برین مقالات تا که اعتماد بنده بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضا فیه مقرر است که بکثرت اتباع
ثواب ممنوع عم بسیار و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشانند و اکثر
مرتضی سه فرقه غالی زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در ریختن دماء دین محمدی
اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی ایضا فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام
پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشا [illegible] زیدیه و امامیه
گردیده در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد داده اند آخر همه نیز خود
بر باد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیرهم
ایشان و بعد ازان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب [illegible] مانند امام
رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند با عوام الناس
و العلیهم و هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضا فیه و اصحاب مرتضی مختلف
شدند در فهم کلام او و بدان سبب [illegible] مثلا صحبی از وی روایت کردند [illegible] عثمان
و جمعی از کلام وی [illegible] قتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه [illegible]
در هر حادثه مشکله از فقه و میراث مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی شنیدند و
در تطبیق متحیر ماندند و هیچ باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق در اکثر احوال همین که [illegible]
از کلام او فهمیدند بر وی مختلف نشدند و در آنچه رای او ست متحیر نگشتند فاروق [illegible]

٢٧

ایما نموده است جائیکه گفته ان الفحیو هکذا و غطی راسه لی حاجبه وان الی هکذا و
کشف راسه والشافیه اما بیان تاثیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند بر نهج
سنت ظاهره که معبر بفقه است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق
بود و چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر برآوردند
و در مسئله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص فی النورین هرچند تقریر مطول بایرشد
مغلق تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند و بسیار از صحابه بسبب آن از رای خود برگشت والیضاً
همچنین موعظه حالی بود بتجرد باوجود آن همه اختلافات و منازعات کشش و کوشش که سابق از
همچنین مثل آن ظاهر نشده اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفا عن خلافة
الخلفا نوشته و اما الاستدلال به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلاثة فقد اخرج احمد الی ان قال
وانما بنای این استدلال بر تصحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از آن اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی والیضاً فیه و از آنجمله حدیث ابی
الخلافة بالمدینة والملک بالشام انتهی و ازسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفاء
ثلثه در مدینه اقامت ننمودند والیضاً فیه و اما تعیین زمان فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة او ست وثلثین او سبع وثلثین فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین سنة مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس
وثلثین حضرت عثمان مقتول شدند وامر جهاد بر سه جزو بار و در زمان حضرت معاویه در جهاد قائم
واز آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی الیضاً فیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خبر ضعف حال مسلمین بعد از فتنه و شرح حال ایشان بعد فتنه بیان فرموده و درین باب استغنا
بوجوه بسیار یکی آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام آخر پس دوران رحی الاسلام عبارت است
از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها و ائتلاف نفوس و اجتماع همه بر خیر و ملک الخلافی است

جامع انواع شرور را که عمده آن انقطاع نبوت است و تنوع فرقت است در میان مسلمین چهارم ظهور کذابان
وقوع قتال در میان مسلمین نوزدهم استقلال خروج تتار اینکه منقرض است و استقلال خبر تتار اول آنکه نبی نیست و معارف
درین زمانه پیدا شد بیستم ارتفاع امن از مسلمانان است بیست و چهارم آنحضرت صلعم و فتنه را ذکر نموده اول
بقتل عثمان و مابعد او است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد بیعت معاویه تا استقرار خلافت عبد الملک
است و پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نمای ملت اسلامیه بیست و سه سال فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان مستحق شد و الذا
لهذا بعض نمودند انتهی لحضا و لفظا الیه بنقل و متواتر که در شرح عبارات محل مستدل ان یافته شد و به ثبوت پیوسته
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک بقتل حضرت عثمان پیدا شد مسطور اشاره ساخته اند و آنرا منقضی بزمانه
از ان در شرح یافته نشود بیان فرمودند و آنرا حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شر و گواهی
داده اند که درین وقت خلافة علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت
میکند بر حرب و مقاتلات و جنگیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک الخ   در ملک و لهذا اولیا و
بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلبه ظن بهم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبه بر الترتیب مستحق بوده اند
و در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث لفظیکه مشعر بانقطاع خلافت باشد ارشاد فرموده اند
باز وقایع عجیبه واقع شدند که با سان حال دلالت کردند بر آنکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوت مختفی شد و انفتاح
حادثه ثانیه صغری است آنحضرت صلعم ازان خبر داده اند اخرج الشیخان عن ابی هریرة لا تقوم الساعة
حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعویهما واحدة و این کلام اشاره است بانکه اهل شام مستحق بوده اند
که میان ما و شما این قرآنست و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری
ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن فتنه شد بتحکیم آن حضرت صلعم این قصه را نفصیلی
بیان فرمودند که منتشر باشد تا آنکه سبب فساد بسیشتر گردد و فرقی مختلف پیدا نمود و ایضا فیه قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله
جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم
بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته

۲۰۱

لعلکم تہتدون ولتکن منکم امۃ یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینہون
عن المنکر واولئک ہم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءہم البینات واولئک لہم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوہ وتسود وجوہ فاما الذین اسودت وجوہہم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوہہم
ففی رحمۃ اللہ ہم فیہا خالدون الآیۃ فقیر گوید خدائے عزوجل دریں باب بیان
فرمود حقیقت خلافۃ خاصہ وحقیقت فتنہ را کہ بعد ایام خلافت خاصہ بظہور آمدہ ورضامی حضرت
خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت دیگر ارشاد نمود الخ وایضا فیہ قال اللہ تعالے
واتقوا فتنۃ لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصۃ واعلموا ان اللہ شدید العقاب
مفسرین در معنی این فتنہ اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست کہ این فتنہ خلافتست
وہی الفتنۃ التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجندہ شوند وہر یکے برائے طلب
خلافت برخیزد وافنائے نفوس ونہب اموال وغلبہ کفار کہ ہمیشہ در انتہاز فرصت
میباشند بظہور رسد واین فتنہ شاخہا کشد کہ بہر مسلمانے رسید انتہی و
ایضا فیہ وعن علی ما خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من الدنیا حتی عہد
الی ان ابابکر یلی الامر بعدہ ثم عمر ثم عثمان ثم الی اللہ فلا یجتمع علی احد
طرق این حدیث در ریاض نضرہ وبعضی در عنایہ موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
دارند کہ اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وے در بیعت ابی بکر صدیق
تا مدتے وتوقف وے در امر عثمان تا تحکیم عبد الرحمن وجہی ندارد واحتمال نسیان
حدیث بعید است وآنچہ پیش این فقیر مقرر شدہ صحت این معنی است ولیکن الفہم
نوعے از غموض ودقت بود کہ در اول مفہوم نشدہ وبعد وقوع مثل فلق الصبح واضح
گشت وسخت بعید است کہ از احادیث مستفیضہ یکی ہم بامرتضی نرسیدہ باشد واز غرائب

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابابکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت
شیخین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت
رحمت بشهادت حضرت عثمان و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور
و مفاسد و ملک عضوض و وقت ملاک مشتمل بر انواع ذمائم و نمودن نفی خلافت راشده
و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضافه تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک
تغییر بیانی از انچه در کتب خوارج مذکور و بر البته شان مشهور گویا موضوع آن
کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و شر و فساد
حال و مال بیاد آمد کشان کشان بزور زبان باوجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال
آن بر محض ابهام و اجمال بر زمان حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتی از هر کتابی
گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله حنفیه و تائید ظاهریه خود جا بجا بی‌اعتباری آن حکم
کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مناسب استدلال نموده اند و از
روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و
خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جزء که
در خلفاء ثلثه هر دو جزء موجود و مجموع متحقق میشود باشتراک جزو یک جزء در مرتضی
مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله
صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت تحفه اثنا عشریه برای رد آن
کفایت میکند که تعارض مسلکین به تناقض رسیده و هست بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله صاحب
رد آن مطالب می‌توان برد مذاق شان در تلون بیان موافق پیشینیان ظاهریان است
اصلا ثبات و استقامت را دخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه
و اهل سنت است در تحفه اثنا عشریه و غیره بابدیه و مکفرین امامیه که این مسئله را هم از اقوی
اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

فليس قولي بضار لاثباتها للنبي الذي ابتدأ اعلاء امره قال الاجماع المسلمين بل لا ينكرها
الا اهل المكابرة واهل الغرة سبب این تفصیل و باعث برین تطویل آنکه اعیان این مسلک
بعض کلمات شاه ولی الله را و افغان را در شک مے اندازند و رفع آن خیالات بدون
این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرة تفنن راغب و عدم تقید کلام بنهج سخن بوده و قرشان
غالب بودن انگونه کلمات و مؤلفات خلاف مذهب شیعه را اهل سنت او مخالف مختار جمهور علماء
[illegible] نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد در حالت حیات شان که از اثرے از حکومت
اسلام و تقیّی از علماے اعلام در دهلی بود ظهور و شیوع همچو کلمات امکان نداشت و
اولاد امجاد شاه ولی الله که انگونه تصنیفات را رایج و شایع نساختند و در پرده کتمان نهادند
گویا پرده بر بے پردگیهاے والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل در زمانه که فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علماے اعلام یافته جرأت جبلی انجیله ابراز آوازه ساخته آن افکار افسرده را نیز [illegible]
[illegible] مشتعل نموده و تخم پوشیده به خاک را آب داده حسن نبات الارض من کرم البذر ائمه کرام
و متبعان بسیار امام هدف سهام ملام و دهان عوام کالانعام بے لگام در تنویر العینین نام
رساله نوشته ولیت شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص معین مع تمکن الرجوع
الی الروایات المنقولة عن النبی صلی الله علیه وسلم الصریحة الداله علی خلاف قول الامام
المقلد فان لم یترک قول امامه ففیه شائبة من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل اتباع او نفاق
افتاده بشعب متعدده منشعب گردید حتی که بعضها بعضا و اسمعیلیه را [illegible] است همه انواع از فرقه
[illegible] و انواع این نوع در غایت ندرت اند فرقه دوم
ظاهر غالب [illegible] گویا [illegible] همین فرقه است
فرقه سیوم مقصود [illegible] از ظاهر [illegible] در شاه جهان آباد از فرق اسمعیلیه
غالب همین فرقه است گرچه این شان [illegible] پیدا است بعضے از اهل بودن مولوی اسمعیل منکر
تقلید [illegible] این کلام [illegible] از کمال وقاحت و [illegible] از صدق و [illegible]

۳۲

چنان زمانکه شنیده صدها کس گواه و هزاران هزار کس آگاه موجود انکار متواترات بیش از
خبر عبیدالله نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل از ان مذهب چنانچه درهمین ایام یک
رساله بنام تنبیه الضالین وهدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طایفه
که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکنند غایت تکبر و نهایت نفرین بر منکران تقلید
در آن نموده و مناقب ابوحنیفه و حنفیه و محامد تقلید ابی حنیفه بجمال نوشته و مهرهای و دستخطهای
عرب و هند و هم خلفای امیر المومنین نقل نموده و در ان می نویسد مولوی کریم الله دهلوی نے کہا
کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یون ہے کہ
انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد
مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و ہم در ان نوشته اور ایک رساله تنویر العینین نام جو
بعضی آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکار کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہون
نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہوا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے
فرمایا العبرة بالخواتیم و اضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام همینا تمام قوله وہ ہرگز
ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد وکسانیکه بگوش خودها از زبان شان شنیده اند
و گفتگوها نموده اند چگونه باور سازند باز می گوید بلکه انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولا که با قول اول مناسبتی ندارد چه از ان ظاهر که قبل از مباحثه وہ ایسے
تھے ورنہ مباحثہ با علمای حنفیه چرا رسیدا و اگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چه معنی دارد ثانیا
نمیگوید که بعد مباحثه مقر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذهب سابق رجوع کردند و از ان تبری
نمودند و تائب شدند بلکه همین میگوید که رفع یدین ترک کردند و ظاهر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر
و رجوع از مذهب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند غیر از رجوع از ان مذهب خصوصا
در مسلک اصحاب تقیه و ذوی الوجوه خود شاه ولی الله درهمین خصوص رفع یدین در حجة بالغه
نوشته اند و الذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر و اثبت غیر انه لا ینبغی للانسان

الا کافرق بین المتعوذ بسنظر دعوۃ تلحقہ من اب او ام او صدیق فاذا لحقتہ کان احب الیہ من الدنیا وما فیہا وان اللہ لیدخل علی اہل القبور من دعاء اہل الارض امثال الجبال وان ہدیۃ الاحیاء الی الاموات الاستغفار لہم الی ... حکایت

صلی اللہ علیہ وسلم والمیت فی القبر ... ابن عباس ثم قال قال رسول اللہ ... یصلی فی قبرہ امام بیہقی آوردہ عن ... بیہم کو موجود انحضرت ... وسلم والفت علامہ ابن حجر مشہور است بہ ... قال النبی ... الذی ... الحدیث رواہ ... فی اذنیہ ولیجعل الی اللہ بالبلیۃ ... من اولہ وشعرہ سنینا واصغا اجیبوا ... قال کان انظر الی موسی ...

ان بیشیر علی لغنیہ فتنۃ عوام بلدہ وہو قولہ علیہ السلام لولا حدثان قومک لنقضت الکعبہ قولہ ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بدجانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کر چھوڑتے ای عزیزان ہمہ آوردہ او واین خار پرورودہ اوست اگر مید انی واعجبا واگر دانستہ میگوئی
وا اسفا قبل از ظہور فتنہ اسمعیلیہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود واین ہمہ غوغا ہمان کار پرواز
شما برپا نمود قولہ تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی کہ از آن اوہست یا نہ اگر نمیدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چرا قصد ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پشاور بزبان ورا محو مشہور کردہ گفتگو ہادران افتادہ تشکیک رادران راہ نیست وہم حرف
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنو العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعۃ توبہ برکسانیکہ بواسطہ اش بہادیہ ضلالت افتادہ
باشند ثابت نگردد قولہ العبرۃ بالخواتیم امنا وسلمنا مارا سخن در خاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسمعیل
بر توبہ از انکار تقلید وتوہین وتکفیر مجتہدین ومقلدین وتبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام ملام اللیام است کہ حق است یا باطل فرقہ چہارم از اعتقاد
ظاہریۃ ووہابیہ برگران واعتقاد ندارند باین نہ بآن ودر عمل واظہار عقیدت موافق اہل سنت
در علانیہ روا داشتہ ودرین فریق بدین طریق است کہ با این ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحقیقۃ
ملت اسمعیلیہ ہم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف است کہ معبر است برحمت واین مغالطہ
ناشی است از کمال سفاہت وغایت حماقت فرقی است بی منتہا در اختلاف رحمت وشقاق
امت اختلاف رحمت آنست کہ سلوک است مابین ائمہ مجتہدین وعلماء صالحین بترجیح رواۃ در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وقطع بطلان جانب دیگر نمیکنند وہر یکی کار بظن واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تکریم فیما بین دقیقہ از جانبین فروگذاشت نمی شود وہر واحد ہمہ را حق میدانند واین ہمہ در عملیات
نہ در علمیات کہ حق دران متعین است وخلاف اسمعیلیہ با اہل سنت نہ ازان قبیل است بلکہ در عقاید

۳۴

کردہ اند کہ ازان ... شدہ ... تبرک ... مردہ ... جون ... ازان واقعہ ... مسجد ... ساجد ... زینب ... سعید بن مسیب ... شنیدم ... تحقیق سعید ... کہ او وقت ... سعید بن مسیب جا بجا بی کہ ... ازان از قبر ... بی ... ازان وقامت از قبر ... زبان ... بہ آواز بلند وبودن ... وقت تا آنکہ مردمان ... پنہان آمدن اسم وغیرہ ... دیدہ ولادت سبکی ... والدہ ... انحضرت درنجات ... اثبات ... ساخت ... بہ انحضرت ... عائشہ ... روایت ... رسالہ ... سبکی ... الدین ... جلال ... انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ... ثابت ... رد ... شدہ ... استعمال ... ابن حجر ... شبہ ... آگہ ... احادیث ... معلوم ...

وجہا

وسائل عملیه مستحسنات اهل سنت در ملت اسمعیلیه کفر و بدعت شان بینهما این تخالف زائد است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه حیثیتکه بر دیگرے ندارند اسمعیله
را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سنیه
با وجود موافقت اهل سنت اعتراف کند بحقیت مذهب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف حقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد هرچند این
فریق نه برین روش نه بر آن طریق از این سو رانده و زان سو مانده لا الی هولاء و لا الی هولاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعة موافقت اهل سنت قطعاً
محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است باب اول در عقائد نجدیه عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بانیان این مذهب مبتدع و بانیان این مشرب مخترع سنانهای زبانها را آبهای تازه
و فسانهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان شده‌اند که گوی سبقت
از اینها در ربوده‌اند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعة بلکه کافه امت اجابت باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیت عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر آن
متفرع است در مذهب سنت و جماعة مطرود است لهذا اول مذهب اهل سنت درین خصوص
و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان

نوشته برا خلاط جزیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است ونیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان
عبارتست از تصدیق واقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم واکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمه وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط اجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مومن عند الله وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجمله عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید واطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز واطلاق جزء بر اجزا
عرفیه است چنانچه در عرف موی وناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه بانعدام ناخن وموی بدن
منعدم نمی شود ومثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشته وآنکه از علماء محدثین مشهور شده که الایمان التصدیق بالقلب
واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است وعمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است وبعض مردم توهم نمودند که مذهب ایشان مخالف جمهور و
موافق اعتزال است حاشا وکلا واین توهم خطاء محض وغلط صریح است کما صرح به المنتهی باختصار
ومرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است برخلاف خوارج که کافر دانند ومخالف
معتزله که نه مومن است نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشته والکبیرة لا
تخرج المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر هذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا تدخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغيرة ایضاً کافراً لانه لا واسطة بین الایمان والکفر و معتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند یکی ازان آیه کریمه وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم ازانجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق مقیدا بامر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی و از استدلال بآیه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داده والمراد من لم یحکم بشیء بما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود و از استدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر ومن مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیاً وان شاء نصرانیاً
جواب داده لا الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض بهجده دلیل
مخالفین از آیه وحدیث که اکثر آن برالسنه مشهور است نقل نموده از همه جواب داده است و آنکه
مرتکب کبیره را منافق گویند دلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
کذب واذا اؤتمن خان نقل نموده جواب داده هو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود بر او احکام اخروی وهمان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی لان
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة و در مقام امر بیست واجب الاعلام
دران فرق در رکن و علت و سبب و شرط و علامت که بسبب عدم اطلاع بران در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیء المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان مؤثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فقسما

[illegible]

در جامع الرموز [illegible] اهل سنت وجماعت [illegible]

در

يقوم به اشي وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق
ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزائد شي
اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدم بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر
المركب موجودا حكما وقولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل ونظيره اعضاء الانسان
فالراس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف
ايمان است در مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج
كل معصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله
ووحدته وما يجوز عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ
بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذلك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج كسرقة العورة ويسمى بالصغائر بالجملة بر عقيده
اهل سنت حكم ايمان وكفر بي تصديق واقرار است مى شنيد و هر جا كه لفظ كفر وشرك در احاديث
وآيات وروايات وارد گرديده كه خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند
واكابر اهل سنت از ان يا حمل بر معنى لغوى يا بر مجاز نه تاويل يا به بودنش متروك الظاهر تا
استدلال بمعارض قوى وامثال ذلك جواب داده اند واضح باد كه اين طائفه مستدينه
ثبات بر يكطريق ندارند مضطر الحال ومضطرب الاقوال گاهى بر كتب فقه تبراى كنند ووقت
مصلحت بان استناد مى كنند در باب كفر رجوع بكتب فتاوى مى آرند وآنرا عمده ودلائل خود
ميدانند تنبيه بر اين مغلطه ضروريست اول كه هر مسئله را از محلش بايد بيد از كتب اصول مذهب اهل سنت
با دلائل ومعارضات نقل كرديم وجنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم بر طريق معينه آن فن نظر بايد كرد نه بمحض هوا اسي نقل از مقررات آنست كه متون
مقدم بر شرح وشروح بر فتاوى وروايات فتاوى مخالف متون قابل اعتبار نيست
چنانچه در استحسانيات هم بدان اعتراف است در بقية مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هر گاه

۳۸

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر ها نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظ سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگر رسیدن بتمام مطلب که عادت این طائفه نیست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا بجحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و لا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المومن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع الاحتمال لا نهایة انتهی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو روایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد الزمت نفسی ان
لا افتی بشیء منها هم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته واما
ما یثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

٣٩

ونیز

الفقہاء الذین ہم المجتہدین بل من غیرہم ولا عبرۃ لغیر الفقہاء ور در المختار در باب المرتد نوشتہ
الکفر لغۃ الستر وشرعا تکذیبہ صلعم فی شئی مما جاء بہ من الدین ضرورۃ والفاظہ تعرف فی الفتاو
بل افردت بالتالیف مع انہ لا یفتی بالتکفیر فی شئی منہا الا ما اتفق علیہ المشائخ کما سیجی قال
فی البحر الرائق فقد الزمت نفسی ان لا افتی بشئی منہا ہم در ان باب نوشتہ اعلم انہ لا یفتی
بتکفیر مسلم امکن حمل کلامہ علی محمل حسن او کان فی کفرہ خلاف ولو کان ذلک بروایۃ ضعیفۃ
کما حررہ فی البحر وعزاہ فی الاشباہ الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر در ذیل قول استحلال
المعصیۃ کفر اذا ثبت کونہا معصیۃ بدلالۃ قطعیۃ می نویسد والجمع بین قولہم لا یکفر احد
من اہل القبلہ وقولہم یکفر من قال بخلق القران او استحالۃ الرویۃ او سب الشیخین ولعنہما
وامثال ذلک مشکل کما قال شارح العقائد وکذا قال شارح المواقف ان جمہور المتکلمین و
الفقہاء علی انہ لا یکفر احد من اہل القبلۃ وقد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب الشیخین کفر وکذا انکار
امامتہما کفر ولا شک ان ہذہ المسئلۃ منقولۃ بین جمہور المسلمین فالجمع بین القولین
المذکورین مشکل ووجہ الاشکال عدم المطابقۃ بین المسائل الفرعیۃ
والدلائل الاصولیۃ التی من جملتہا اتفاق المتکلمین علی عدم
تکفیر اہل القبلۃ المحمدیۃ ویدفع الاشکال بان نقل کتب الفتاوی
مع جہالۃ قائلہ وعدم اظہار دلائلہ لیس بحجۃ من ناقلہ اذ مدار
الاعتقاد فی المسائل الدینیۃ علی الادلۃ القطعیۃ علی ان
فی تکفیر مسلم قد یترتب مفاسد جلیۃ وخفیۃ فلا یفید قول
بعضہم ان ما ذکروہ بناء علی الامور التہدیدیۃ والتغلیظیۃ

وقد

تصدى الامام الهمام فى شرح الهداية للجواب عن هذا الاشكال حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابى حنيفة والشافعى من عدم تكفير اهل القبلة من المبتدعة كلهم محمله ان ذلك المعتقد فى نفسه كفر فالقائل به قائل بما هو كفر وان لم يكفر بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا فى طلب الحق لكن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان يراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل اى عدم حل ان يفعل وهو لا ينافى صحة الصلوة والا فهو مشكل انتهى ولا يخفى انا يمكن ان يقال فى رفع الاشكال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم احتياطا لا يستلزم جزمهم بكفرهم الا ترى انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الى الحجر احتياطا مع عدم جزمهم بانه ليس من البيت بل حكموا بموجب ظنهم فيه انه منه فاوجبوا الطواف من وراءه وهم وشرح فقه اكبر نوشته وفرق بين نفى العام ونفى العموم والواجب انما هو نفى العموم مناقضة لقول الخوارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوائف من اهل الكلام والفقه والحديث لا يقولون ذلك فى الاعمال لكن فى الاعتقادات البدعية وان كان صاحبها متاولا فيقولون بكفر من قال هذا القول لا يفرقون بين المجتهد المخطى وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب الى مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة انهم يكفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة انهم يخطئون ولا يكفرون ازينكه نقل نمودیم ظاهر گرديد كه مذهب مختار جمهور فقها ومجتهدين ومتكلمين وائمه مسلمين عدم تكفير ست وهمانست منصوص متون وشروح ومختار فتاوى وتكفير كننده منسوب بعدم فقاهت وفساد عقيدتست چهارم از همان كتب فتاوى كه در صور بسيار مذاق خويش در باب تكفير اشتها داشتند در همان كتب حكم تكفير نسبت امورى مسطور كه منها غير هم لا محاله تكذيب و رد ان روايات ميكنند يكى از اين طائفه در قرب همين ايام كه فصول عمادى بدستش افتاده بود در مسئله ذبح براى اقادم وغيره بآن استنادى شود ودرين باب نقل شده ثابت

٤١

۴۲

بذری مطالبه تصحیح نقل نمودم بدین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکه تحقیر
محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمة نوشته ست آن مقام را بر آورده پیش کردم منفعل بانه بر
زبانش جاری گردیده که احکام تحقیریه و کتب اصلا قابل اعتبار نیست بجهة اندراج خوارج و معتزله
در متقیه زائدانه چه ست هزاران هزار معتزلی و خارجی در فروع فقیه حنفی بوده اند تا اند خلاص
امام اعظم و ابی یوسف متمذهب بمذاهب باطله گذشته و هزاران هزار روایت ازان کسان
مطابق مذهب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیه که خیلی مشهور و صاحب
در المختار و صاحب اشباه و غیره متاخرین هم از و نقل می کنند معتزلیست شاه ولی الله در
تفهیمات نوشته بین الحنفیة و اهل السنة عموم و خصوص من وجه تنقید روایات فتاوی
بی ارجاع باصول مذاهب دست ندهد و لی این شرط فتوی و ادن جائز نیست کما هو مقرر
فی محله این قرن شیطان که نه لیاقت این کار دارند و نه فکر اکتساب ادراک آن از دیگران
و غرض اصلی اضلال جهال بی مبالاة لب بفتوی می کشاید هداهم الله تعالی چون این
مقدمه ممهد شد حالا نقل میکنم عبارة تقویة الایمان مینویسد اوّل معنی شرک اور توحید کے
سمجھنا چاہئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو
اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور اونسے مرادین مانگتے ہین اور اونکی
منتین مانتے ہین اور حاجت بر آنے کے لئے اونکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا
نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش
قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور اونکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکھتا
ہے کوئی کسی کے نام بدہی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی
ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی
باتونمین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچھ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچھ
یہہ جھوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

سے گرگذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کیئے جاتے ہین سبحان اللہ یہہ منہ اور یہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ یوسف مین وما یومن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون ؛
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکہتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین تنبیہ کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیۂ در اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون را بر دعوی کہ آیت
نمودہ ہمان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد آن آیۂ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیۂ کریمہ ایمان معنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در حسب افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجہتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرحکی خرافاتین بکتے ہین وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بہوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتہ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال انطلق رسول الله صلی الله علیه وسلم فی طائفة من اصحابه عامدین الی سوق عکاظ وقد حیل بین الشیاطین وبین خبر السماء وارسلت علیهم الشهب فرجعت الشیاطین فقالوا ما لکم فقالوا حیل بیننا وبین خبر السماء وارسلت علینا الشهب فقال ما حال بینکم وبین خبر السماء الا ما حدث فاضربوا مشارق الارض ومغاربها فانظروا ما هذا الذی حال بینکم وبین خبر السماء فانطلقوا

۴۳

الذین توجهوا نحو تهامة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بنخلة وهو عامد الی سوق عکاظ وهو یصلی باصحابه صلوة الفجر فلما سمعوا القرآن استمعوا له فقالوا هذا والله الذی حال بینکم وبین خبر السماء فهنالک رجعوا الی قومهم فقالوا یا قومنا انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد وانزل الله تعالی علی نبیه صلی الله علیه وسلم قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن وانما اوحی الیه قول الجن وفی جامع الاصول اخرجه البخاری ومسلم والترمذی در جامع خود از ابن عباس روایت کردہ قال قول الجن لقومهم لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون

یا اونکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اونکی قبر کو بوسہ دیوے یا مور چہل جہلے یا اوس پر شامیانہ کہڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گرد پیش جنگل کا ادب کرے اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببیند کہ صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ پہر خواہ یون سمجہے کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ اونکی اسطرح تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان ازین امثال

ہمچنین احکام پرست و ظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب خوارج را رد کردہ اند ہمان اول تمام احکام تقویۃ الایمان رد کردیدہ حالا خصوصیت افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل در شرع چیست اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود و الہ اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک ست و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود و درین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت است و ظاہر است کہ سجدہ تحیت شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ والدین و اخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق کو بہی سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے وقت لوگ اپنی بہنون سے نکاح کرلیتے تہے چاہئے کہ یہہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کرلین الخ ہر یا بالہ تفصیل کہ حرمت و ممنوعیت چیزی دیگر و شرک چیزے دیگر حرمت و حلت مختلف

بیشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک
است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود
امکان جواز نداشت و این قیاس لبس ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این
شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه بخیال شرک بودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین از ان مشحون است
چیزے نقل آن ضرور نیست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب بود که اسمعیل بار اه عذر بسه وجه و دیگر در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد و این قسم
در جمیع ادیان و ملل برای غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیرا که از محرمات
عقلیه است و محرمات عقلیه بتبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم
مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل برای کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد
و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است و هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و
گاہے حرام در امتهائے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خر واله سجدا و در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم همین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالجاء اطلاق نوشته دیا خواه یوں سمجھے خواه یوں سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
و چونکه در تحفه کوچک ابدال اسمعیلیه و امروز معتمد علیه آن ملت این تفصیل اعتراف است

ابراو دیگر شواهد ضروری نیست و در مائة المسائل مینید که در جواب سوال ۱۳ سجدهٔ تحیه را
حرام و سجدهٔ عبادت را شرک نوشته چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عده در جمیع
افعال که سجده هست هرگاه آن هم مقید هست پس بدیگر اشیاء ذکر نموده اشرح چه رسد
صاحب مائة مسائل تقبیل و انحنا را مکروه و سجدهٔ تحیه و طواف را حرام نوشته و در تقویة الایمان
همه را شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجدهٔ تحیه نیست مثل تعریف است
متقارب تقبیل و کراهة این اشیاء مختلف فیه بین الفقهاء و هم چو امور باعث تکفیر و تفریق بر مرتکبین
هم نمیتواند شد چه جاے تکفیر چرا که بسیاری از اکابر بتصریح هم چو از ان کرده اند گو نزد
جماعتی رجحان بجانب عدم استحسان است و فقیه هم بهمین مسالک سالک است اسمعیلیه
و اتحقیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند
ذکر براے کشف قبور اول چون بمقبره در آید دوگانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سورهٔ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در هر رکعت سوره
اخلاص شش بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی و بعض سورتها
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و در ان تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روے میت بنشیند
بگوید یارب بست یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح مادامیکه انشراح یابد این بکند انشاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل
آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره و مرقد حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره و دیگر بزرگان
بوسه میدادند و میگفتند که هر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه
بست و نهم ربیع الثانی ۱۲۴۰ هجری که در دهلی عقد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب

دفرع نافع وابوبکر بکسر الهمزة
الاستعار بما هو المقتضی لقیامه
واقع موقع کلامه عن نفسه و
ذکر لفظ العبد للتواضع فانه
ای النبی صلی الله علیه وسلم وانما
بغیره تعالی الخ وانه لما قام عبد الله
مع الله احدا فلا تعبدوا فیها
المساجد لله مختصة به فلا تدعوا
علاقة بذا در بیضاوی گفته وان
فاما از بذایات صاحب کتاب یابیح

بان مع بعیدة کادوا ای الجن یکونون
علیه لبدا متراکمین من ازدحامهم
الله علیه وسلم ... من عبادته صلی
او کادوا الانس والجن یکونون علیه
مجتمعین لابطال امره المطلعها
و در مدارک نوشته وان المساجد

لله منع جهة الجماعی واحدها
ان المساجد ای البیوت المبنیة
للصلوة فیها وقیل معناه ولان
المساجد لله فلا تدعوا علی ان
اللام متعلقة بلا تدعوا ای فلا تدعوا
مع الله احدا فی المساجد لانها
لله خاصة ولعبادته وقیل
المساجد اعضاء السجود

لما قام عبد الله
وسلم الی الصلوة
لانه نقل عن نفسه
الصلوة

وموکا

علی ما تقتضیه التواضع اولاف بستبعد وای
عبادته عبد الله لیست بستبعد والای
حتی یکونوا علیه لبدا ای اجتمعوا علیه لبدا الا من عبادته
یکونوا ساجدین بحب تعجبا مما رأوا من عبادته

ومولوی مخصوص الله وغیره اعیان مجمع خاص وعام مولوی عبد الحی ومولوی اسمٰعیل را ملزم
ومغلوب ساختند مولوی مخصوص الله ومولوی موسی اوّل ہمین امر مواخذه نموده بودند
که اکابر ما بوسه بر قبور بزرگان میدادند وایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آن
وقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی
کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکه بعضی کارہا را خدای
تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارہا
برای غیر خدا کند بر وے شرک ثابت شود این را شرک فی العبادة می گویند و شمار نمود
در ان کارہا این چہار چیز را ہم ببینید چه جرأت افتراست بر الله تعالے الله تعالے
کجا فرموده است که این چیزہا را برائے خود خاص کرده ام فصل چہارم که برائے شرک
فی العبادة وضع نموده ودر انجا بر اکثر دعاوے واہیہ خود آیات واحادیث بی مناسبت
محض یاد نموده واد ہذیان سرائیہا داده بطور خودش ہم اصلا مذکور این امور نیست
اسمٰعیلیہ را باید که باثبات دعویش پرداز ند یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید
ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز وعدم جواز نیست
در خاص کردن الله تعالی است برائے خود تلفظ باین الفاظ وقبول آن کار عاقل
نیست اگر اسمٰعیل را عقل ہے بود بالضرورے بر سید نده که شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
خدا کی ہے کہان کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر که وه ہی بلند ہے اور یہہ عبادت
کبہو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہین اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا بہی طریقہ پوچہنا
ضرور تہا اصل مغالطہ اینست که بر مالیدن چادر وبیجا که مردم را با قبور انبیاء واولیاء دیده چونکه
شائبہ تکریم آن اکابر یافتہ میشد ناگوار افتاد رخصت مباح واستحسان حسن که کفر ملت
عداوت بود بحکم کراہت وتحریم ہم تسکین کین معتقدین ومعظمین نگردیده بے حکم تکفیر غبار
خاطر فرو نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بہ آن اد با البدا باین نوع کلام

عبد الله یعنی النبی صلی الله علیه وسلم یدعوه یعبده ویقرأ القرآن
کادوا یعنی الجن یکونون علیه لبدا ای یرکب بعضہم بعضا
الی القرآن ہذا قول الضحاک

۲۶۳

و رواه عطیة وقال سعید ابن جبیر عنه ہذا من قول النفر الذین رجعوا الی قومہم من الجن اخبر وہم بما راوا من طاعة اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم واقتدائہم بہ فی الصلوة وقال الحسن وقتادة وابن زید لما قام عبد الله

کانوا مقتدین به فی الصلوٰۃ کما یکونون علیه لبدا والمعنی یزدحمون علیه متراکبین بعضهم بعضاً تعجباً مما شاهدوا من عبادته وسمعوا من قراءته واقتداء اصحابه به قیاماً وقعوداً وسجوداً لانهم راوا ما لم یروا مثله وسمعوا ما لم یسمعوا بنظیره و علی قرائة الکسر اذا حمل مقول الجن فضمیر کادوا للصحابه علیه السلام والذین یدعون من دونه الا اناثا الدلیل قال الله تعالی ان یدعون من دونه الا اناثا ان یدعون الا شیطانا مریدا لعنه الله ترجمه فرمایا الله صاحب نے سورۂ نساء میں کہ نہیں پکارتے ہیں لوگ وے اللہ سے مگر عورتوں کو اور نہیں پکارتے ہیں مگر شیطان سرکش کو

تفوه نموده حال شامیانه بر قبر انیکه در مائة مسائل نوشته شامیانه وقبه استاده کردن بر قبر مکروه وممنوع کما یظهر من الروایات وفی البخاری ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله انتهی می گوییم عینی در شرح بخاری نوشته که عبد الله بن عمر وابو سعید وابن مسیب مکروه میداشتند ضرب فسطاط وقبه را وعمر رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش وعایشه بر قبر برادر خود ومحمد بن حنفیه بر قبر ابن عباس وفاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیهم السلام ابو داود در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین وفقهای سبعه مدینه است روایت نموده قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشتن قبور بر قبر که وکشادن برای زیارت فعل صحابه ظاهر قوله رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤں پہلے از ہمان قسم است محتاج سند ظاهر ہے که داخل بدعات سیئه می کنند وفقها می نویسند استحسنها المشایخ قوله ہاتھ باندھ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوے که در فصل چہارم حدیث من سره ان یتمثل له الناس قیاما فلیتبوء مقعده من النار ست ونیس که در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویده وبر ہر ذی عقل ظاهر که معنے حدیث را با دعویش مناسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته ازینجا معلوم میشود که مکروه ومنہی عنه دوست داشتن بر پای استادن مردم است بجهت طریق تکریم وتعظیم وآنچه که بر این وجه نبود مکروه نباشد انتهی همچنین در دیگر شروح مذکور در فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج فی زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم می نویسد ویقف کما یقف فی الصلوٰة الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب نوشته ودر وقت سلام بر آنحضرت ووقوف در آنجناب باعظمت دست راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علماء حنفیه است

تصریح باین کرده انتہی قوله مجاور نبکر مشہد ہے درمجاورت که مفطر افضل فست در فتح القدیر
مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب
ابو حنیفة ومالك الی کراهتها وکان ابو حنیفة یقول انها لیس بدار هجرة ودر بحر
عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسك بالدرة
ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم ویا اهل العراق عراقکم وحسن
مجاورة مدینة منورة باحادیث صحیحة وآثار صریحة ثابت عن ابی هریرة رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها
احد من امتی الا کنت له شفیعا یوم القیامة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی قوله وہاں کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامه کتب حدیث باب حرم المدینه بعد باب حرم مکه موجود
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او آوی محدثا فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الحدیث متفق
علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین
مأزمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا
العلف رواه مسلم بالجمله از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون ودر تحریم
وتکریم وآداب وتعظیم مدینه منوره کسے از اہل اسلام تا این دم دم نزده در ترتب
احکام مثل جزا وغیره البته اختلاف ست جرءة بیدینی زیاده ازین چه خواهد بود که نجدیه
می نمایند خذلهم الله تعالی قوله دور دور سے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر
رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث وفقه مذکور در فتح القدیر نوشته

بلکہ شرکِ ایشان در امور خاصہ بعضے بندگان بود گمان میکردند کہ مانند آنکہ بادشاہ عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستند وایشان را در امور جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار ومتصرف میدارد وخود بامور جزئیہ بندگان نمی پردازد وحوالہ سائر بندگان بقبارہ میکند وشفاعت قبارہ در باب خادمان ومتوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق بعضے بندگان خود را خلعت الوہیت دادہ است ورضا وسخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود وشفاعت برائے ایشان در مجاری امور درجہ پذیرائے یابد وبلاحظہ این امور سجدہ کسوی ایشان وذبح برائے ایشان وحلف بنام ایشان واستعانت در امور ضروریہ بقدرت کن فیکون ایشان تجویز مینمودند وصورتہا از سنگ وصفر وروئین ومثل آن تراشیدہ قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند وجاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتہ وغلط عظیم راہ یافت انتہی وایضاً فیہ را بغابیان شناعت عبادۃ اصنام وسقوط ایشان از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ واین جواب مسوق است برائے کسانیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی ودر حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین ذہبوا الی ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ وتقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا العبادۃ من سائر خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ خلعۃ الملک ویفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل ذلک البلد وقالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی فلا یفید عبادتہ تقربا منہ بل لابد من عبادۃ ہؤلاء لیقربوا الی اللہ زلفی وقالوا ہؤلاء یسمعون ویبصرون ویشفعون لعبادہم فیدبرون امورہم وینصرونہم فنصبوا علی اسمائہم احجارا وجعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہؤلاء فخلف

۵۴

من بعدهم خلف فلم يفطنوا الفرق بين الاصنام وبين من هي على صورته
وظنوها معبودات باعيانها ولذالك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك لله خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايد يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون
بها در تفسیر عزیزی نوشته داستعانت بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم
هیچکس از مشرکین و موحدین بنگذرد این قسم استعانت بلاکراهت جائزست بچیزے
است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جاگرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و
عنصریه یا ارواح سائره و امثال ذلک این نوع استعانت عین شرک است و منافی
ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط استعانت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و
اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد رزق و فرزند و خدمت
و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب
او تعالی واجب القبول گو نکرده آن جناب باشد بدانند انتهی و ایضا فیه و از انجمله کسانیکه
در دفع بلا دیگران را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند
و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه
و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات
او میدانند از ادویه و عقاقیر و بادعای صلحاے بندگان او که هم از جناب او درخواسته
انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر
اقسام سحر را اذکیاے امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده شرک
و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است
که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

۵۵

گر آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از آن گاہے میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برائے اولیا ہست حرام ست و اگر بصورت ہست نه بحقیقت ہر یکی ازین سه وجه مباح است الٰہی مراد من حاصل شود نذر تو بنزار خدام الصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الٰہی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب آن عائد بشما گردد یا گوید الٰہی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدہم و ثواب آن تنخواه آن بزرگوار سازم انتہی ملخصا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته ازین ہست که حضرت امیر و ذریۂ او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله ہمین مرسوم است انتہی بالجمله افعالیکه درینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالیٰ خاص نموده است این افعال را برائے خود در فصل چہارم که نام آن افعال ہم بر زبان نیاورده تا باثبات چه رسد و چیزہا راکه ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزے دیگر و تخصیص چیزے دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمہور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمہور تراشیده از مطلب محض بیگانه بندیان سرایہا پیه واز نه تعرض بتفصیل ہر ہر فعل که بنسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدہد از ان اعراض نموده شد فانا از آنچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان پے توان برد و باید دانست که کلام فیما بینی علما کلام در افعالے بوده است که بودن آن معصیت بدلایل شرعیه ثابت و شارع آنرا امارة و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن شیطان افعالے راکه حسن و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شارع امر بدان نموده

ومن اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له یعنی الاصنام لا یجیب عابدیها الی شیئ یسئلونه الی یوم القیامة یعنی ابدا ما دامت الدنیا وهم عن دعائهم غافلون لانها جماد لا تسمع و لا تفهم فائده باید دانست که از غفلت و عدم سماع اصنام که مقصود اصلی آیه است اثبات عدم

ومن اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له یعنی الاصنام لا یجیب عابدیها الی شیئ یسئلونه الی یوم القیامة وهم عن دعائهم غافلون لانها جماد لا یعقل

هم کفر و شرک قرار داوند حالا میخواهم که تنبیه بر اصول مغالطه های کل کتاب مذکور نموده دیم
بیانش اینکه شرک را چهار قسم نموده اول اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت
کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
دوسرا شرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے
اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ
یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پھر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
لائق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرح کی تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی
العادات یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہیے سو غیر کی کرے
ہمین ہست خلاصہ تمام کتاب و براے اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مراد
مسوق له الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمهور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نموده است
با قول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست که
شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشته شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات
نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از آن بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیر از
اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد شفائے مریض یا لعنت
کردن شخصے و ناخوش بودن از و تا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد
و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد
و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچکس را شریک نمید انستند چون
خدائے تعالی براے کارے ابرام فرماید ہیچکس را قدرت مخالفت اثبات نمیکردند

قال المدعی قال الله تعالی ومن اضل
ممن يدعو من دون الله من
لا يستجيب له الى يوم القيمة و
هم عن دعائهم غافلون
ترجمہ فرمایا اللہ صاحب نے
سورۂ احقاف میں اور کون زیادہ
گمراہ ہے اوس شخص سے کہ پکارتا ہے
سوای اللہ کے اون لوگون کو کہ نہ
قبول کرینگے اوسکی بات کو قیامت
کے دن تک اور وہ اون کے
پکارنے سے غافل ہیں یعنی مشرک
کو بیوقوف نے بڑے احمق ہیں کہ اللہ
سے قادر علیم کو چھوڑ کر اورون
کو پکارتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ
اونکا پکارنا سنتے ہی نہیں اور دوسرے
کچھ طاقت نہیں یعنی اس آیت سے
معلوم ہوا کہ یہ جو لوگ بعضے اگلے بزرگون

۵۰

قال مشايخنا من افضل المند وبات فى مناسك الفارسى وشرح المختار انها قريبة من الواجب لمن له سعة روى الدار قطنى والبزار عنه صلى الله عليه وسلم من جاءنى زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتى كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم القيمة واخرج الدار قطنى ايضا من حج وزار قبرى بعد موتى كان كمن زارنى فى حيوتى بالجملة اگر استقصاے این باب کردہ آید دفترے گردد ودر حدیث شد رحال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق وچون این مبحث را در ردا ستفبات تکمیل رسانیدام درینجا از تفصیل عطف عنان نمودہ آید ابن تیمیہ وغیرہ بدمذہبان براہ شدہ ورفتہ کہ کلام وشکلاتش مردود نزد اہل سنت ولیتومی این کلام آنچہ بانجام یافت در مقدمہ چیزے ذکر کردیم ودر مواہب لدنیہ نوشتہ ومن نذر الزيارة وجبت عليه كما جزم به ابن كج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زيارة قبر النبى صلى الله عليه وسلم لزمته الوفاء وجها واحدا قولہ مراد مانگے دعاے زائر از جناب الہی براے خود وبہلے سیت در شرع آمدہ ودعا باین طور کہ الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا روا کن جائز است این وجملہ از مائة المسائل ہست ودعاے زائر باین طور کہ یا رسول اللہ یا ولی اللہ در جناب الہی عرض کنید کہ حاجت من برآید ہم در مذہب حق از افعال واقوال وتقاریر صحابہ وتابعین وتبع تابعین وائمہ مسلمین وعلمار مذاہب اربعہ از متقدمین ومتاخرین تا شاہ ولی اللہ وشاہ عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع ستر گیہاے مائة واربعین آنرا بخوبی ظاہر نمودہ ایم شاہ عبد العزیز در تفسیر فاتحہ نوشتہ اند دفن کردن گویا سکنے براے روح ساختن ہست بنا برین ست کہ از اولیا مدفونین ودیگر مومنین انتفاع واستفادہ جاریست وآنہا را افادہ واعانت نیز متصور قولہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کے وقت پکارتے ہین اور اونسے مرادین مانگتے ہین نفس این ہر دو فعل اصلا شرک

نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی وبے اعتقاد امثال این
افعال شرک شدن نمیتواند بلکہ ماسور ودر شرع وارد اذا اراد عونا فلیناد اعینونی
یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضاء ولیصل رکعتین ثم لیقل اللھم انی اسئلک
واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجھت بک الی ربی فی حاجتی ھذہ
لتقضی لی اللھم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشتہ وبعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجازیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ انشقت نوشتہ اند بعض از خواص
اولیا اللہ راکہ جارحہ تکمیل وارشاد بنی نوع خود کردہ اند درینحالت تصرف در دنیا
دادہ واستغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد
واویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند وارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا
می طلبند ومی یابند وزبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن ۔ قولہ اور انکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت برآنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود درجواب مولوی عبد الحکیم بر استفتائی شاہ عبد العزیز
صاحب دربارہ فیچیرہ تفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیا بدو طریق است حسن وقبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کند خللی دران ہست یا نہ نظر برانکہ این لفظ در
شرع مستعمل برای معنی است کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران
باشد واولی آن ترک اولی است اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا
صبانا گفتند شاہد آنست واگر از الفاظ مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک
پیدا کردہ گفتہ آید باکے نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ وحکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالہ نذر درمزارات اولیا
نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بمعنی شرعی ست چہ عرف آنست

٥١

قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت
اسما و آیات بے شائبہ کفر و شرک یا تعظیم غیر اللہ بلکہ بحکومت و استیلا و اصلاح قسم
سیوم تحصیل ربط با رواح طیبه علما و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند
و در حوایج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طہارت و تلاوت
و ارسال ثواب صدقات برای ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد ہمت است
که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق ہم بتکیف
بکیفیت عقلی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمار الہی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاہت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم
تعلق است در خواص آیات و اسمار و ارقام و اعداد آنہا و ترکیب بعضی با بعضی
و تصویر او فاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوته الخواص تا مطلبی از مطالب
محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسما و سور قرآن
مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و بہ تبعیت این علم
در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال
نیز تعمق میکنند و دران ذکر اللہ را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبح سحر ہمین است
که منجر بکفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین
میگردد و موقوف بر التجا الی غیر اللہ و انہماک در دیدن اسباب ہیچکی از مطالعه
قدرت سبب غافل ساز و می شود و چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس
مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیر فخیر او ان شر فشر آ
انتہی و ایضاً فیه و من الناس من یتخذ من دون اللہ یعنی سوای خدا که منعم
حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداداً یعنی ہمتایان حال آنکه
این قدر دلائل ظاہره منع میکنند از ان که غیر او برابر او توانند شد اگرچه یکی را ہمتا کنند

چه جائی اینهمه انبوه خدایان بازبر اعتقاد بمثابه هم اکتفائی کنند بلکه در هر چیز آنها را برابر
خدا می کنند حتی که یحبونهم یعنی دوست میدارند آنها را کحب الله مانند دوستی که باندا
باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالة دوست باید داشتن و هر چه غیر
اوست بالحکم و محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا بابنا بر اینکه بکرده او تعالی
وسیله حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مدبرة
و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رهابین و احبار و علما را
بے ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند
والذین آمنوا یعنے و کسانیکه ایمان آورده اند اگرچه بعضے ازین چیزها را برای
خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطه حصول نعمت او می فهمند و بنده مطیع
او میدانند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنے
بسیار سخت تر و محکم تر اند در دوستی خدا هم نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالاصالة
دوست میدارند و این چیزها را بقدر ظهور حیثیت محبت الٰہیه در انها و باندازه حکم
او تعالے دوست میگیرند الی آخر ما قال و نیز هر خیر و کمال را مخصوص بذات
الٰہی و فایض از جناب او فهمند و وسایط را اول سبب نمیدانند و اگر سبب میدانند
بکرده او میدانند انتهی از انچه نقل کردیم ثابت شد که نسبت شرک فی العلم مگر ثابت
کردن علم ذاتی برای غیر خدا پس باطل شد کلیه خبیثه اسمٰعیلیه خواه یون سمجھے
کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواہ اللہ کے دینے سے و نیز ثابت
شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئله اسمٰعیلیه خواه
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ
نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے و ہم ثابت گردید
که از افعال حق که از سجده برای غیر خدا هم شرک لازم نمیشود بے آنکه غیر را معبود

اذا جزاء الشرط وجواب لسوال مقدر كان سائلا سأل عن تبعة عبادة الاوثان • وجعل من الظالمين لا ظلم اعظم من الشرك

والا اعتقاد کند پس باطل شد قول او خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق
ہین یا یون سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادۃ
قد بان بما قال فی العادۃ وہرگاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح
نمودیم پس اگر جاے ذکر قیود نمودہ باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید
آنجا محول است باین تصریحات واین فائدہ را یاد دارند واز تغلیط اسمعیلیہ از راہ
راست منحرف نشوند ہرچند آنچہ مذکور شد کافی ووافی است براے رد مخترعات
اسمعیلیات فاما اگر کسے بیندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان
اقامت دلائل بر مدعاے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
حال نمودہ آید بشنوید در فصل ثانی کہ براے رد شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر
کردہ دران فصل آیہ کریمہ وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو آیۃ دوم قل
لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان
یبعثون آیۃ سیوم ان اللہ عندہ علم الساعۃ الخ آیہ چہارم ومن اضل
ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وہم عن
دعائہم غافلون آیۃ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء اللہ منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخرہ را درین
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبدہ
اصنام است در تفسیر بحر ابوحیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وہی جماد لا قدرۃ لہا علی استجابۃ دعائہم
وہمچنین است در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا
است دران کلام نیست کلام در مدعیات ومخترعات اوست کہ از آیات
مذکورہ ہیچ علاقہ ندارد وبالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی

عن ابن مسعود قال قال رجل یا رسول اللہ ای الذنب اکبر عند اللہ قال ان تدعو للہ ندا وہو خلقک مشکوۃ کے
قال الملک لیس اخرج الشیخان
ولا یضرک ان ترکت عبادتہ
اللہ ما لا ینفعک ان دعوتہ

باب الکبائر میں ہے کہ بخاری اور مسلم نے ذکر کیا کہ عبد اللہ بن مسعود نے کہا کہ ایک شخص نے کہا یا رسول اللہ کون گناہ بہت بڑا ہے نزدیک اللہ کے فرمایا کہ پکارے تو کسی کو اللہ کے برابر

وعادت این فرقه است که یک لفظ از جاے گرفته بمو اے یومنون ببعض
الکتاب ویکفرون ببعض از ما عدا اغماض نموده در تفسیر آن لفظ هم مخالفت
سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیهای کنند از ایشان
باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی
ست یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود و اضح باد که این
بحث کتاب مقتضی تطبیق و تحقیق ست باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر
عزیزی نوشته غیب نام چیزے است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غائب
باشد نه حاضر تا بمشاهده و وجدان دریافت شود و اسباب و علامات آن
نیز در عقل و فکر نباید تا ببداهته و استدلال دریافته شود و این غیب مختلف
می باشد پیش کور مادر زاد عالم الوان غیب ست و عالم اصوات و نغمات
و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و پیش فرشتها الم گرسنگی و تشنگی
غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه
نسبت بهمه مخلوقات غائب ست غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام
کونیه و شرعیه باریتعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات و صفات
او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا
یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی دران اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
اصلا نماند و همین اطلاع دادن کذائی است که اورا اظهار مخصص بر غیب توان گفت
الی آخر ما قال صاحب کشاف بنابر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته
و فی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء
مرتضین فلیسوا برسل اه لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

٥٩

عند الله اکبر قال ان تجعل لله ندا و هو خلقك الی قوله و نزلت هذه الآیة تصدیقا لقول رسول الله صلی الله علیه وسلم والذین لا یدعون مع الله الها آخر ای لا یعبدون غیره

ازو بسیار بعید واقع شده زیراکه این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه بر فع تلبیس و
اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جاے آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزے دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الخ وهم درین مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر بملاحظه قید
اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر است و اولیا را اطلاع
بر غیب بطریق وراثت وتبعیت حاصل میشود وا لیضا فیه و بعضی از قدماء مفسرین
اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود ولیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر
لوح محفوظ یعنی مطالعه آن لوح و نقوشش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبرے
را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و او شان
رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح
باشد یا بے مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه
دران کتاب میشود نه دیدن نقوشش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد
پس دیدن و ندیدن برابر شد سوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن
نقوش هم از بعضے اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
نخواهد شد انتهی و در مرقاة نوشته للغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع
علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالى
علی بعض احبائه لوحة علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا

اخرج ابو داود عن جبیر بن مطعم قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم اعرابی فقال جهدت الانفس ونهکت العیال وهلکت الانعام … فاستسق الله لنا فانا نستشفع بک علی الله ونستشفع بالله علیک فقال النبی صلی الله علیه وسلم سبحان الله سبحان الله فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوه اصحابه ثم قال ویحک انه لا یستشفع بالله علی احد من خلقه شان الله اعظم من ذلک ویحک اتدری ما الله ان عرشه علی سمواته لهکذا وقال باصابعه مثل القبة علیه وانه لیئط به اطیط الرحل بالراکب …

اضا فیا و ذلک اذا تنور الروح القدسیة وازداد نورها واشراقها
بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتخلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة و
المواظبة علی العلم والعمل وفیضات الانوار الالهیة حتی یقوی النور وینبسط
فی فضاء قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات
ویتصرف فی اجسام العالم السفلی بل تتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته
التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی وبعد از ایراد آیات شروع نمود در ذکر
احادیث اول از ان حدیث قالت احدٰهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال
دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین جای تامل است که درین حدیث صرف
حکم ترک کردن آن قول است وسبب آن رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر فرمودہ و نہ
امر تجدید ایمان وتوبه بلکه دشغلیکه بودند از ان هم منع نفرمودہ پس آوردن این حدیث
بیفائدہ است دوم از عائشهؓ من اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر
عزیزی وغیرہ نقل کردہ ایم درحدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب
بیجا است حدیث سیوم والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا
بکم درخاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل مجهولة
المحمل که علماء انواع کلام درمعنی آن کردہ باشند در مقام استدلال از کمال اضلال
است آیات محکمات واحادیث بینات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن
نوشته صاف وصریح موجود ولسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا خطیبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ایئسوا ولواء
الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی

٦١

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له
انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه
الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة اخرجه
الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابو داؤد والترمذی وحدیث عشره مبشره مشهور ست الغرض اگر استقصار
این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله
کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبریل له حالا که عدم افادهٔ اوله مدعایش را
واضح گردید باز بسر اصل سخن میروم که شرک فی العلم موافق تصریح کبرا او نیست گر
ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا و آنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت کرده
آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته وحالش غیر معلوم گردیده که غیب
اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است واظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع
پس آنچه گفته که پکارنے کی راه سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور
نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی است محض غلط ومحض بیخی یعنی شنیدن از
دور ونزدیک برابر خاص کار خدا است دیگر از این چنین فهمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را با همه
اشیاء انکه نسبت واحده است وتصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
است هم قرب مکانی نیست ودر تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست ویکم بنده را
اتصال مکانی وقرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربیکه در انجا متصور است
بدرجه ومنزلت ورضا مندی وخوشنودی ست وبس همین است مذهب اهل

خمسه انما فطعکم تفرق بیتی فان الله ...
عن ابی امامه مرفوعا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرک ... قال ... الناس ...

٦٢

سنت انتهی پس غیر منصوص را خاص فهمیدن کار عقل نیست و دریافت نمودن ارواح
کاملان از برزخ بقول ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که روح
را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است که ستارهای هفت آسمان را درون چاه میتوان دید انتهی و چند
عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است و در حدیث صحیح موجود
است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی
میکند که اسمعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة بشرح حدیث نوشته قال القاضی
وذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت عن العلائق البدنیة
عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لها حجاب فتری الکل کالمشاهد
بنفسها او باخبار الملک وفیه سر یطلع علیه من تیسر له ذلک و نیز آنچه
در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء
والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهد گردید نعوذ بالله من هذه
الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را
از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها یا یکجا و اسماع و اعلام خداے عز وجل نه
شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا بچنان در فصل سیوم که در رد شرک فی التصرف
وضع نموده ذکر کرده در آن فصل آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر
ولا یجار علیه الخ و آیه کریمه قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیه کریمه
ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم الخ و آیه کریمه لا تدع من دون
الله ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیه کریمه قل ادعوا الذین زعمتم من
دون الله لا یملکون مثقال ذرة الخ ازین آیات نکر مات هیچ نوع ثابت
نمیشود و دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرده کارها و گفته خواه یون سمجهے

کران کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ محض در تصرف بالاستقلال است و بس اعادۂ آن عبارات بیفایدہ
است بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ وخود نوشت کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکہا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن
اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال اللہ بای واد اہلکہ ومن توکل علی اللہ کفاہ
الشعب این جرأتے ست بالاتر ازاول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و ضد
شرک ست آیا شرک مقابل توکل ست حدیث سیوم لیسال احدکم حاجتہ کلہا حتی
یسالہ ملحا وحتی یسال شسع نعلہ اذا انقطع باسجوث عنیسج علاقہ ندارد حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابتہ
فعم وخص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا و لا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا در بیان
این حدیث عجب جرأتے نمود کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا و لا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمود ہیں نہیں کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہاں کچہ عدم
مناسبت ترجمہ با لفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد بنیادن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوّل من اشفع من امتی اہل
بیتی ثم بنو ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

٦٤

قال كنت ابيت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتيته بوضوءه وحاجته فقال لى سل فقلت اسالك مرافقتك فى الجنة قال او غير ذلك قلت هو ذاك قال فاعنى على نفسك بكثرة السجود رواه مسلم

مسلم از حضرت عباس رض مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمك فانه یحوطك ویغضب لك قال نعم هو فی ضحضاح من نار ولولا انا لكان فی الدرك الاسفل من النار ببیند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب هم خواهد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن اهل بیت نبوی چها نسبت که محض خفا با یک یک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفاء قاضی عیاض وغیره کتب حدیث از ابو بکر رض مرویست معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایة لآل محمد امان من العذاب این فرقه را از ان دولت عظمی ونعمت علیا محرومی است وهمین است منشا این همه هذیانات ودرینجا امریست که خرافت بیان صاحب تقویة الایمان از ان ظاهر وعیان است وآن اینکه در آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیئ وهو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه نموده بتصرف واز همان آیه کریمه صاف وصریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه مجدیه یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است که در مشرکین یافته نشد سندا افاده نقیض مدعا می کند وتنبیه لفضیب نیست اگر ختم الهی نیست چیست عبارات اینقام آنچنان مختلست که ما نا بکلام عقلا نیست

فصل چهارم در شرک فی العبادة ذکر کرد اول آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم منه نذیر مبین الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم واذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا الخ آیه پنجم او فسقا

۶۵

بطور یکه استعانت را خالق عون دانند خلاف شرع است مطلق خواه در امور دنیا خواه در امور عقبی خواه از احیا خواه از اموات خواه از دور خواه از نزدیک خواه در امور غیبیه خواه در امور غیبیه و مخصوص است بجهت مذلت جل جلاله و هر جا که در قرآن و حدیث نفی

است و تحقیق این است که استعانت ... رساله ... در بعض صور محمود ... مشرک باشد حال انکه ساحر ... خواه از قریب خواه از دور ... خواه در امور عقبی خواه از احیا خواه از اموات ... تزیین علی الاطلاق واقع شده ... پس سوال و استعانت که در حدیث ... مطلق سوال و استعانت باشد

اهل لغیر الله به آیة ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار الآیه ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نیست کما بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعه اش هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نموده آیات واحادیث را که بعضی ازان از دعاوی محض بیگانه و بعضی محتمل و مجمل که بیان آن بجاے دیگر موجود و خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کار بند گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی المرأة والدار والفرس قول الفقیر الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من تزوج المرأة مثلا مفارقا عنه بارك یستحب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان یریح نفسه بترك تزوجها ان کانت جمیلة او ذات مال وهم در ان کتاب است اما الرقی فحقیقتها التمسك بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد الملیة لا تدفعها ما لم یکن فیه شرك لا سیما اذا کان من القرآن او السنة او مما یشبهما من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر المام نفس العاین وعمدته تحصل من الما صها بالمعاین وکذا نظرة الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمایم والتولة فمحمول علی ما فیه

[illegible]

نقل ... بیکس ... ابن ... اسلام ... لیست ... الرجل ... نهی ... عنده ... انه یخالف ... عامة ... اهل کلمه ... یقبل هلاك الناس ... معنی ... جمهور المسلمین ... جماعة العلماء ... [illegible]

شرك او انفصال في التسبب بحيث يغفل عن البارى جل شانه واما الفال والطيرة
فحقيقتهما ان الامر اذا قضى به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع جبلت على
سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد معتد
به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يتصل اليها بالذات ومنها الوقايع الجوية
فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تخصص بصورة دون صورة
باسباب ملكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون
بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واثارة وسواس بل ربما كانت مظنة الكفر
بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة
وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من
تلك القبايح ونفى العدوى والمعنى نفي اصلها لكن العرب يظنونها سببا
مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم
اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لا انه اذا انعقد امر الله من غير ان يخرم
النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية
والهامه يقع بالشرائط غالبا وكذلك الغول فنهوا عن الاشتغال بهذه
الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة
على ثبوت الجن وترددهم في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت
اصل الشوم في المرأة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث
جواز الاشتغال بها ومن حيث انه لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع
خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او امرضها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى
عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرئ عمن اتى كاهنا ثم

لما شئل من حال الكهان اخبران الملائكة تنزل في العنان فتذكر الامر قد قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة يعني ان الامر اذا تقرر في الملاء الاعلى يترشح منه رشحات على الملائكة السافلة التي استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء الجن ثم تتلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تنكر ان النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما اما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا لنفي الحقيقة البتة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بهما يتمسك في دفع الامراض فكذالك للافلاك والكواكب طبايع وخواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب في محله ظهرت قوته في الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاق ينبغي يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجرأة والجهورية ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا تنكران يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض اثر كاثر هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية متركبة

حرم مدينه ... عن سعد رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انى احرم ما بين لابتي المدينة ان يقطع عضاهها او يقتل صيدها رواه مسلم وعن ابي سعيد رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة فجعلها حرما واني حرمت المدينة الحديث وعن

٦٨

انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه اللهم ان ابراهيم حرم مكة واني احرم ما بين لابتيها الحديث

مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه وابيه والمواليد بالنسبة
الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيأ العالم
لفيضان صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات
الفلكية انواع ولكل نوع خواص فاعتنى قوم في هذا العلم فحصل لهم علم النجوم
ويعرفون بها الوقائع الآتية غير ان القضاء اذا انعقد على خلافه جعل قوة
الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة واتم الله قضاءه من
غير ان يخرم نظام الكواكب في خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب
خواصها بجري عادة الله لا باللزوم العقلي ويشبه بالامارات والعلامات
ولكن الناس جميعا توغلوا في هذا العلم توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر
الله وعدم الايمان فعسى ان لا يقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل
الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا وكذا فيكون ذلك صادا
عن تحقق بالايمان الذي هو الاصل في النجاة واما النجوم فانه لا يضر جهله
اذ الله مدبر للعالم على حسب حكمته علم احد او لم يعلم فلذلك وجب
في الملة ان يخمل ذكره وينهى عن تعلمه ويخبر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوريت والانجيل
شدد النبي صلى الله عليه وسلم على من اراد ان ينظر فيهما لكونهما محرفة
ومظنة لعدم الانقياد للقرآن العظيم ولذلك نهوا عنه خفاجي در شرح
شفا نوشته لا تقولن احدكم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهي تنزيهي
لرعاية الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوي ودر شرح حديث
بئس خطيب القوم انت نوشته امر النبي صلى الله عليه وسلم الخطيب بالافراد
لئلا يوهم كلامه التسوية والمخاطب الوفد الذي قرب عهده بالاسلام

٧٩

سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين

واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

تمام شد الحقائق

ومثله قوله لا تقولوا ما شاء الله وشئت او لا تر فهم منه التسوية فيخص بمن كان
حاله كذالك ويقوى هذا الاحتمال حديث ابی داود الذی علم فيه النبی
صلی الله علیه وسلم امته کیف خطبة الحاجة انتهی ملخصا خود در بیان تقویة الایمان
در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک ومختار
بود و محکوم کسے نباشد خود هرچه خواهد کند باین معنی سواے خدا تعالی دیگری را سید گفتن
روا نیست دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگرا ن را گفتن درست
است و باین معنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی
ملخصا هرچند این قاعده خاص براے تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
جاری گردیده مگر تمام سیاه روی فساد را از بیخ بر کنده چه هرگاه مقرر شد که بتعدد
اراده معنی از معانی حکم متبدل میشود پس بسبب این قاعده مخصوص شد سید و در
عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش
چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه درین مقام بے اختیار از زبانش
برآمده همین است که موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد
نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعض الظن اثم وارد مفید هم نیست اگر گویند
که لفظ عبد در محاوره بمعنے دیگر نیامده محض غلط است عبد الدرهم و عبد الدینار
و عبد العصا در احادیث موجود است بالجمله ازین بیان او اکثر مموهات او باطل
میگردد و تمام علماے عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابله اصول
نجدیه فتوی بجواز داده اند و شیخ محمد عابد اسدی انصاری که از عمده علماء حرمین
بود و از نجدیه هند هم هر که زمان صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ و اجازت او
خود را معلم ساخته و در اکثر مسائل برسائل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند رساله وارد
خاص درین مسئله و استحسان نموده است این تسمیه را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه

الهی در جلوه گرشده صید دلها به جاذبه محبت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی
دیوانه وار ازپی توقع منفعت واستفاده کمالے ازو در دست بجان به کمند او دوپده
می آیند وبر آستانهٔ او سجدات می کنند ومشتاق لمعه از جمال او بند این مرتبه از اعلی
مراتب است که هیچکس را از بشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول برخی از اولیای
امت را شمهٔ از ان محبوبیت نصیب شده ومسجود خلایق ومحبوب دلها گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم وسلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرهما انتهی الله تعالی
از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
شفا ومواهب باید دید که بتصریح وتفصیل موجود از انجمله رؤف ورحیم ومومن ومهیمن وعزیز و
حق وخبیر وعظیم وشکور وشهید ونور وامثال آن وسوا اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم
مسمی فرموده است اتصاف آن حضرت بدیگر اسماهم در حدیث صحیح وارد است مثل اول
وآخر وظاهر وباطن وغیرها حالا بیان سبب تغلیط وماده افراط وتفریط ها که باعث
گرویده بدین هذیان سرائیها وآن خطاست در معنی لفظ اله ومشرک باید دانست که
لفظ اله بمعنے معبود است وغالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است وبمعنے موجود جواب
لذاته ودر تفسیر کبیر در سورهٔ فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعماله فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مائة المسائل در تفسیر رحمانی نوشته
الاله اسم لذات المعبود فهو ان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذا لک لا یوصف
به ثم غلب علی المعبود بالحق وهم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال
الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجب
لغیره ومشرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیت خواه
در الوهیت بمعنے استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیت بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس وصاحب مائة مسائل کرتر دید نموده در الوهیت واستحقاق عبادت وگفت

غیر مغفور کہ سزاے آن مخلد ود قرار دادہ اند نخود تصریحی نمودند کہ چیست و نہ عند
التعرض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سوائے اقسام اربعہ یعنی
شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادت ہست کہ این
اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید
و نقیض ایمانست مولوی اسمٰعیل و مولوی عبد الحی درہمین بحث از مولوی بادشاہ علی
مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم و مجحوج شدہ بودند و مشرکان عرب
اصنام خود را الٰہ یعنی معبود اعتقاد می کردند و ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند
یعنی یک بودن الٰہ اعتقاد نداشتند و از کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ سخت تبری می نمودند
و گفتند اجعل الالھۃ الٰھا واحدا ان ھذا الشیء عجاب و انطلق الملاء منھم
ان امشوا واصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیء یراد اگر اصنام خود را الٰہ اعتقاد
نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ و استعجاب از ان چہ معنے دارد و از شنیدن آیہ کریمہ
والھکم الٰہ واحد تعجب چرا میکردند در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر و ابن
المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل
شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند و گفتند کہ کیف یسع الناس
الٰہ واحد وان محمدا یقول الھکم الٰہ واحد فلیاتنا بآیۃ ان کان من الصادقین
و کلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را
بذاتہا خود معبود انگاشتند و ہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق است
برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب
معتقد الوہیت اصنام و کافر شدن آن لیام ہمین کلام و داشتن شان بتان را
برابر خدا در الوہیت یعنی معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اند
این وہابیان کوچک ابدال مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

۷۲

۹

مباح بعضے مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچه چیزے ازان گذشت و منا شی
فساد چند امور اند یکی اینکه باوجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نمیدانند همین که معنی
کلمه بیان کنند مذهب شان رو میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمه توحید رد میگردد همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید و نجدیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمه توحید رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنے شرعی ترجمه نموده جا سے هیچ جای هیچ
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنے مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور حیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیاورده
که نجدیت برهم میشد دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور است حذف عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفا نوشته اس آیه سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوس کے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیه اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمی کنیم اوشان را مگر برائی اینکه نزدیک گردانند ما را سوئے خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد درمیان شان در چیزیکه اختلاف میکنند در ان تحقیق الله هدایت
نمیکند کسیرا که دروغگو و ناشکر است از آیه کریمه بر ذی شعور ظاهر که حکم
اتخاذ اولیا و عبادت شان برائے نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق به نعبد

الله و رسوله والذین امنوا
الذین یقیمون الصلوٰة و
یؤتون الزکوٰة وهم راکعون
ومن یتول الله و رسوله
والذین امنوا فان حزب الله
هم الغالبون

۷۳

الکتاب ویکفرون ببعض

سوای خدا کار ساز کار

خويصة نفسه واولاده واموالہ وعشيرهم بحال الملوك بالنسبة الى ملوك الملوك وبحال الشفعاء والندماء بالنسبة الى السلاطين المتصرفين بالجبروت وسيأتي في ذلك ما نطقت به الشرائع من تفويض الامور الى الملائكة واستجابتهم

حال العابد فيما يرجع الى الامور العظام من اصلاح تدبير اهل الارض فيما دون من الملائكة والارواح فو لهم ان هذا كله كان من لذ ... باشخاص ... بالواجب في شيء ... الحجاد والامور المختصة ...

معاش ومعاد شمارا اصلاح کند انتهی ومن الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که
برای خود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آدمیت بر آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی ومحبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی
همتایان خدا حال آنکه اینقدر دلائل ظاهره شنیع میکنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر
آیات کثیره بی لفظ من دون موجود اله مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
آلهتنا خیر ام هو فاضربوا لک الاحد لا سیوم آنکه تفسیر آیة اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون و انداد هر دو موجود و اگر مرا
من دون الله آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تهافت قبیح لازم می آید
سبحانه وتعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه تجدید اینکه محبوبیت و شفاعت خواص
بندگان و تفویض امور تدبیر و تصرف بایشان که باتفاق شرایع ثابت است مشرکین
بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را اله اعتقاد نمودند و در الوهیت
برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند تجدید از اصل
آن امور منکر گردیده بمخالف شرایع خود را ملوم ومطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوٰة واتبعوا الشهوات
فحملوا الالفاظ المستعملة المتشبهة على غير محلها كما حملوا المحبوبية والشفاعة
التي اثبتها الله تعالى في قاطبة الشرائع لخواص البشر على غير محلهما
وكما حملوا اصدور خوارق العوائد والاشراقات على انتقال العلم والتسخير
الاقتضاء الى هذا الذي يرى فيه والحق ان ذلك كله يرجع الى قوى
ناسوتية او روحانية تعد لنزول التدبير الالهي على وجه وليس من

[illegible]

[illegible]

اعمال اعتباری ندارد یعنی ادا کننده این افعال بے اعتقاد و اقرار موحد است
علی هذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت است در الوهیت و اقرار شرط است و سجده
و طواف و نذور و قرابین وغیره از فروع و عوارض که بلی اینهمه شرک موجود و
بے اعتقاد الوهیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اصنام
را اله اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند و همین بود شرک شان که برای رد آن
قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف
صفت الوهیت ثابت میکردند از راه غلط فهمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس
کرده که یک بادشاه خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند
با این جهت الله را شرکا را قرار دادند عزی برای عزت دادن و ود برای
دوستی گرداندن یعوق برای حفظ از دشمنان وغیر ذالک و غلطی شان این
بود که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص بالله است عام
فهمیدند و نجدیه هم از راه غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیاء را
که عام است و مشابه بتصرف خدا و تاثیر قدسی یعنی باسباب ظاهری تعلق ندارد
و در خویش و بادشاهان نیافته در وهم افتادند که این گونه تصرف خاص بخداست
پس اینچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد هر دو فرقه یعنی
مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابراند و سبب غلطی هر دو فریق قیاس
غائب است بر شاهد چنانکه شرک واجب الاحتراز است حکم شرک هم بر خلاف شرع
واجب الاجتناب این قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمهور جماعت بعضی
آیات را که لفظ من دون الله دران یافتند و دون را بادون تعبیر نموده چنانکه
قرار دادند که مشرکین آن عهد اصنام را اله اعتقاد نمیکردند بلکه شرک شان همین

الملاء منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا الشيئ يراد الحاصل

از انچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید و شرک همان صفت الوہیت ست

و بس که آن صفت در غیر ذات واحد حق بہیچ یافته نمیشود نه بالذات و نه بعطا ی

او تعالی شانه نه کامل و نه ناقص و بهمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم

تعمیم صفت خاص ست بخلاف سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را

هم علی تفاوت المراتب دران چیزها شرکت عطا فرموده است فجعلناه سمیعا

بصیرا وجعلنا من الماء کل شیئ حی هو الذی احیاکم علم آدم الاسماء

کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء الله لا

یکلف الله نفسا الا وسعها ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه

که عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام و مشیت و قدرت و اراده

واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و همچنان در صفات

اضافیه و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت

و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده و صفت

منشا شرک اصلا و مطلقا قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص

ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتیکه خدای

تعالی راست آنچنان حیات و قدرتیکه خدا تعالی راست آنچنان قدرت و علم و سمع

و بصر آنچنانکه خدا تعالی راست و تصرف آنچنان که خدا تعالی راست برای دیگری

ثابت کردن هم مدار شرک شدن نتوانند چه بنص قرآن و سنت ثابت که مشرکین

اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند پس ثابت شد که شرک

شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر الوهیت غیر آنها و آن صفت

الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیه هم

کما مر وصحیح و نیز فصل که برای این قسم عقد نموده و ذکر نموده در آن آیات و احادیث

که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عز و جل در این بحث دیگر است کلام در

شرک است و نیست در آن آیات و احادیث که این صفت سبب است در شرک و

نیست محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خدا است و بس پس هر که غیب خاصه خدا را

برای مخلوقی ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد

چه هر بطلان و مخالفت شرع شرک نیست و عادت امت شیطان است که یک لفظ از

یکجا گرفته هیچ خیال اطراف و جوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها

میکنند همچنان درین بحث هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم

غیب است بخدای عز و جل و در آیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی

من رسول استثنا هم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظهار دیگری بر دو امکان

نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب خاصه خدا

غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدای عز و جل

است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است نه غیب اضافی

یعنی آنچه غائب است از ملک و شاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس

مثل عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سائر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع

فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد

نوع خود بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه بلحاظی و تفسیر و دیگران هم

تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست

و به اخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول

نمی بینید در قرآن وعلّم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته من زعم

ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکا

مراد صحیح از دستیابی آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی و سفرکنی الحلم و همچنان از جمله افعال خدای عزوجل تصرف را مدار شرک قرار داد و سوای آنچه در ردان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که از هم مباحث قرآن مجید رو شده است و در یکجا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن بشنید یکجا هم این لفظ در آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک مجازی و همچنان و قسمین باقیین برافعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده و هو کما تری و اصل مسئله افعال را یاد باید داشت که مجال کثیره کار خواهد آمد و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب وارد گردیده یعنی آن افعال را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری باعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضے صفات و افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا ازان یافته میشود مگر طلب نیست یعنے خاص مرا حاکم بگوئید و دیگری را مگوئید که خصوصیت طلب بلی منع طلب از غیر نمیباشد و مثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت بالله تعالی ازان یافته میشود مگر طلب نیست یعنے خاص از من طلب مدد کنید و از دیگرے مکنید که خصوصیت طلب بے منع از غیر نمیباشد انتهی ترجمة المقدمه عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمیکنند یعنے هر چه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضے ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علامه مصری گوید

حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلثة المشهود لها بالخير فهو بدعة ضلالة وما حدث في احد منها فهو ليس ببدعة وكلا الامرين باطلان قطعا فان اكثر البدع المقطوع بقبحها بل كلها اصول في القبح والسوء فلما ... انما حدثت في هذه الازمنة الثلثة اما البدع الاعتقادية التي هي اكمل افراد البدع السيئة فالخوارج والنواصب والروافض ... والقدرية ... وكذا ... وغيرها من الازمنة ... وهذه البدع العملية ... البدع انما حدثت في احد منها ... لما ثبت ان ما نقلوا ابتداع قبيح في الدين واختراع شنيع مخالف لاجماع المسلمين

٨١

او اوسطها او آخرها ورد ايضًا من سن في الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيما
الخير انتهى خلاصه لمعه بكيه دررد بدعت نجديه وريجا نقل سيكنم وبعد فهذه رسالة
في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون
كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم
سمعهم وسماع آبائهم لصفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو ذكريا يحيى بن شرف
النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

قواعد التحريم فهي محرمة او المكروه فهي مكروهة او الندب فهي مندوبة او المباح فهي مباحة وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك واجب لان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم الواجب الا به فهو واجب الثاني حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه والنحو الرابع الكلام في الجرح والتعديل لتمييز الصحيح من السقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية فيما زاد على القدر المتعين ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذهب القدرية والجبرية والمرجئة والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف وفي الجدل ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى

٤٩

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر كلامه وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اى انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا اى شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم واستمر العمل به ومن ثمه جاء في رواية ديننا او المراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شئ من قواعده وادلة العامة فهو رد اى مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته لما ذكر لعدم مشروعيته بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلى الله عليه وسلم نذر ذلك والاخلال بشرط او ركنه عبادة كان او عقدا فلا ينقل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه

نحو بخس وغيره مما نهى عنه مع نحو كذب والبيع مع مع افتراق في كبيرة والصوم والذبح لمغصوب في الاعتكاف او فيه او الحج بمال حرام مثلها لصلوة بثوب مغصوب دون الوضوء والاركان المشروع فيه في نحو الصلوة للعلماء والزيادة على

لامر خارج وجهته بعض الاول والاو على راى ضعيف في الجميع والاصح الصحة فان النهى في هذه الامور خارج بخلاف في الذات فانه يبطلها كذبح المحرم الصيد ولبسه الخف بلا عذر فلا يمسح عليه وجماع

التائب والحاج قبل التحلل اسما ما لا انبا في ذلك الشى اسما لا شئ من ادلة الشرع تشهد له شئ من اصل يرد على او قواعده ويلبس بعضهم فاعله بل هو مقبول ... وذلك كبناء الربط وسائر انواع البر

التى تهمل فانه موافق لما الاصل فانه تجتهد في الشمائل جاءت به الشريعة من اصطناع المعروف والمعانة يجمع البر والتقوى على بن يجمع العلم مرادنا فيه الاستعمال على الخلاف فبيعها وتقسيم قواعدها ترتيب التصنيفات ونشر لما يتبع وبيان حكمه

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاج اليه من الحساب وغيره من العلوم
الالية وكتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
من ثم استحياه كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت رض
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما مضى بل موافقته لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

الحسنة تنقسم على ندبها وهي
ما وافق شيئا مما مر ثم المباح و
من فعله يحمد ونحوه فرض كفاية كتصنيف
منها ما هو فرض ونحوها مما مر قال
العلوم ونحوها مما تنتج الصنعات ومن
العبث ما ...
احسن ما ابتدع في زماننا
ما يفعل كل عام في اليوم
الموافق ليوم مولده صلعم
من الصدقات والمعروف
واظهار الزينة والسرور
فان ذلك مع ما فيه من
الاحسان الى الفقراء مشعر
بمحبته صلى الله عليه وسلم
وتعظيمه وجلالته في قلب
فاعل ذلك وشكر الله على
ما من به من ايجاد رسوله

٨١

الذي ارسله رحمة للعالمين
وان البدع السيئة وهي ما
خالف شيئا من ذلك صريحا
او التزاما قد ينتهي الى ما
يوجب التحريم تارة والكراهة
اخرى والى ما يظن انه طاعة
وقربة الى اخر ما قال وقال
في شرح قوله وفي رواية
لمسلم من عمل عملا
ليس عليه امرنا الخ
حكمنا واحتجنا ...
مما امر ومن ثم ... رسول
الله صلى الله عليه وسلم
باخذ خالد اللواء في غزوة
مؤتة مع عدم امره به
ومدحه على ذلك لانه
من المصالح العامة وهي

لا تتوقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنفي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة
تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا التعقيب
فلذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي
فحسن رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في ثلاثة الازمنة القرينة

من زمن من الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت احكامها وخدمها تابعوهم وحرروها فرعا فرعا وحكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا وتفصيلا بخلاف غيرهم فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يخرج احكامها عليها فلم يجز

٨٢

تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشرط اخرى وكلوها الى فهمها من قواعدهم فقد انتفت الثقة بما حفظ عنهم من ذلك بما ليس كذلك فلم يجز التقليد

عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة ... منها ما احدث مما ... خلاف ... الخاص والعام

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رض في التراويح
نعمت البدعة هي فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القران
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء
الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل
وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والاته والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام
في دقايق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع في لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی الله علیه وسلم
که مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعه کثیر ائمه اعلام وهداة اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جزری و ابن کثیر و ابن دحیه و ابو شامه شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن ظغربل و ابن فضل و شیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرهونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظهیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و صدر الدین بن عمر و غیرهم که هر یک از آن کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلیه و کسیکه
کلام کرده در آن کلامش را رد نموده اند و این باجرائه تفصیل در رد و احقاقات بیان
نموده ایم و درینجا بخوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشته و بعد
ذلك فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس ببدعة وان البدعة منقسمة الی حسنة وقبیحة
فمنها واجبة و منها محرمة و منها مندوبة و منها مکروهة و منها مباحة
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنة او الاجماع او الاثر
فهی ضلالة و رد وان لم یخالفها فلیس برد و ما کان منها خیرا فهی بدعة محمودة
وان البدعة الحسنة متفق علی ندبها فما اخترع سیئة عند ما منا من اطلاق البدعة
الضالة علی کل محدث فی امور الدنیا والدین و قصرها فی القبیحة فمنشاء الجهل
والاعجاب برائه والاجتراء علی الله و رسوله شاه عبد العزیز در فتوی جواز
عرس نوشته اند دوم آنکه بهیئة اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفاے راشدین نبود اگر کسی باین طور بکند

الله ورسوله مخالفا للشرع
وقد جعله اصلا معتقدا فروعا كالنبي مما
ونبيا عليه افضل من ان يأتي بأثر دال التعليم والادب
ويبين له ان يأتي بأثر مصرحة به فالدين هو
فعليه ان يستند مصرحة به في الدين
فهذا الاختراع في الدين وطالما
البدعة الضالة هؤلاء على هذا
كما انبا هؤلاء وما يتمسكون
الدعوى من عام انهم

للداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى
الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم
يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه بأسا في البلاد التي جرت به العادة فيها
باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب
به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها تطييب القلب واصطلح عليها
جماعة فلا بأس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد
فيه نهي لا يقبل التاويل عقيده سيوم فعل مباح بلكه حسن وسائر امور خير
از مداومت وملازمت وتخصيص زماني ومكاني حرام ونحو ميگردد وداين مدعا را
به بيانات گوناگون وبذ بابات بوقلمون جلوه نمايش ميدهيد كه در رد الحاقيات
ازاله همه شبهات نموده ايم ودرينجا مختصر اچيزے ذكر ميكنم در صحيح مسلم از عايشه
صديقه رض مرويست احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ودر صحيح بخاري از
مسروق مرويست اي الاعمال احب الى الله قالت الدائم وهم در صحيحين از
ازعبد الله بن عمرو بن العاص رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عبد الله لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر
صحيح مسلم از عمر رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام
عن حزبه او شيئ منه فقرأه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرءه
من الليل ودر حصن حصين نوشته وينبغي من كان له ورد في وقت من ليل
او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويأتي به اذا امكنه
ولا يهمله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل في قضائه صاحب المعرر ودر قول كسي
تحديد الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكذا بل
الفعل المندوب الحسن ايضا شد نوشته ذلك بهتان وكذب وافتراء على

الاجماع من الكتاب وبعد ما عجزوا
من اثبات هذا الحكم عن الدليل
كما انبا بابطال هذا المدعى
والبينة وابطال الدعواه
وفقد انها الابطال الدعوى لنصيحة
تكفي ولكن المقصود

٨٥

فنا في باب الحيلة الصحيحة
فنقول فيما ذكرنا من عبارات
الائمة الهادين تصريحات
في جواز اختلاف الدعوى
وابطال المدعي فيما استدلوا
بحديث صوم يوم عاشوراء فان
اليهود وقتوا اهل اليوم
وخصصوا الصوم وقبل رسول
الله صلعم منهم وسيرة

تعظيما لهذا اليوم والحديث
لا سيما وهو تعظيم اليهود
فقبله رسول الله صلعم
التقييد سببا للحرمة فكيف
الاصل ولو كان نفس
بل القبح والحسن يرجع الى
ان نفس التقييد ليس بقبيح
سنة من كل سنة فقد ثبت

والحديث في سنن ابي داود وسفيانة لبيد الصحابي ان لا تقيد الصبا الاخر و اطعم والقصة في تهذيب النووي ومنها ان تعيين الذبح برجب الذي تحية كان من فعل المشركين لطوا عنهم وبعد فتح

الفتح اي كونه دخول الحسن اي كون الذبح لله في تركه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كما هو مذهب جماعة واستحسنه بعض الائمة من الصحابة والتابعين وتبع التابعين ولم يحرم بنفس التخصيص بالزمان مع انه تخصيص

في صحيح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد
اليهود يصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي
اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه
تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه
وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشورا ويتخذونه عيدا
ويلبسون نساءهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
فصوموه انتهى ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم
بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
كل وضوء مع انه لم يأخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسوال
عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجابته
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح
مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على
ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصهما ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن
كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جواز فعلها
والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على
تاريخ تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والوعظ على
من تكلم فيه وما هو الا شاخذ ندر ومنها نذر رجل على عهد رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم ان ينحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرك

المشركين ومن حكمهم [illegible] وغيره فلفعل من الافعال [illegible] لا لنفس التخصيص فقد ثبت بطلان ما قال البعض [illegible] من ان الفعل المباح بتخصيص الزمان والمكان [illegible] الذم اما لعدم الفعل [illegible]

ايضا [illegible]

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابتدا الظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته در حق آنچه که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن را بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبد الله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبد الحق است
در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات در مقررات فاتحه ها و نیازهاے بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه بکمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضے از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و براین
چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف
وغیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات است
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقی نیست میان آن
و این و ظهور برکات و آثار درین تخصیصات از یقینیات است بمثل سائر تجربیات
انتهی کلامه فقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره بقر نوشته است
که از خواص مجربه این سوره اینست که در هنگام برآمدن آبله اطفال که از اجچیک
خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
آن سال چیچک نه بر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن و تقسیم پاؤ برنج باشکر و خیرات
بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری

87

مذکوره در کتب صحاح مروی و معمول است ابن اثیر در نهایه نوشته کان من عادتهم ان الانسان اذا اصابته عین من احد جاء الی العاین باناء فیه ماء فیدخل کفه فیه فیتمضمض ثم یمجه فی القدح ثم یغسل وجهه ثم یدخل یده الیسری فیصب علی یده الیمنی فیصب علی ... الیمنی ثم یدخل یده الیسری فیصب علی مرفقه الایمن ثم یدخل یده الیمنی فیصب علی مرفقه الایسر ثم یدخل یده الیسری فیصب علی رکبته الیمنی ثم یدخل یده الیمنی فیصب علی رکبته الیسری ثم یغسل داخلة ازاره ولا یوضع القدح بالارض ثم یصب ذلک الماء المستعمل علی راس

المصاب بالعين من خلفه صبة واحدة فبرء باذن الله تعالى و مولوی آ بعد نقل این عبارت نوشته وهذا المعنى مما لا يمكن تعليله ومعرفته وجهه من جهة العقل فلا يرد لكونه لا يعقل معناه وقال ابن العربي ان توقف فيه متشرع قلنا له قل الله ورسوله اعلم وقد عضده التجربة وصدقته المعاينة ومتفلسف فالرد عليه اظهر لان عنده ان الادوية تفعل بقواها وقد تفعل بمعنى لا يدرك ويسمون ما هذا سبيله الخواص وهم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن عفان رض راى صبيا مليحا فقال دسموا نونته لئلا يصيبه العين

عقیدهٔ چهارم اصل در اشیا حرمت ست یعنی هرچه از شارع منقول نیست حرام ست و نسبت میکنند بکتب فقه و اصول بی آنکه بغور کلام رسند تلخیص بحث در اصل اشیا آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم پس اشیائیکه حسن و قبح آن معلوم ست منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بی مداخلت شارع و چیزیکه علت حسن و قبح آن بعقل معلوم نشود در معتزله را قبل شرع سه مذهب ست اول اباحت آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است سیوم توقف و این اباحت را اباحت اصلیه و اباحت حقیقیه گویند و اشعریه و ماتریدیه از آن منکر که نزد شان قبل شرع حکم نیست و تحقیقیکه در اهل سنت است که اصل در اشیا اباحت ست و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه ست یا خطر که مذهب غیر ایشانست نسبت بزمان فترت ست و این اباحت غیر اباحت معتزله است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه معامله کرده میشود با جمیع افعال معامله مباح یعنی ماخوذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

در تلویح نوشته وهذه المسئلة نوترد فی اصول الشافعیة فالاشاعرة علی الترک ای مذهب المعتزلة فی ان للعقل حکما بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عندهم بشیء من الاحکام الحاصل در کتب اصول بحثها در غایت طول است

٨٨

آن اباحۃ اصلیہ شرعیہ است و نیست و ران اختلاف کسے از معتمدین اصولیین اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ
الاصلیۃ نوع منہ لان کل ما عدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ و ترکہ
فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فھی لا یکون الا بعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلۃ و قال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی لھما مدرک
شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لا تکون الا فی موضع عدم المدرک
الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکمہ بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیھا
حکم بالتخییر فھی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانھم یقولون بالاباحۃ
وغیرہا من الاحکام قبل الشرع و در شرح مختصر الاصول نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی
خلافا لبعض المعتزلۃ فانھم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ و ترکہ وذلک
ثابت قبل الشرع و بعدہ ونحن ننکر ان ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب
الشارع بذلک فافترقا مرزاجان در حاشیۂ آن نوشتہ قولہ خلافا لبعض
المعتزلۃ ھم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لا یدرک العقل اشتمالھا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوھا عنھما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ
لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحۃ لہ دفعا للعبث و
حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ھل ھو عدم الحرج فی
فعلہ و ترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان ما لا یدرک العقل اشتمالھا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنھما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ
صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ھؤلاء البعض من جھۃ ان الاباحۃ فی
عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ و ترکہ و ھذا کذلک وعند الجمھور
ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ و ترکہ فذلک مدرک شرعی

حکم الشارع بالغیر بینھما الفرق ... قال کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ و انزل کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فھو حلال وما حرم فھو حرام وما سکت عنہ فھو عفو

٨٩

قل لا اجد فیما اوحی الی الآیۃ ... در تفسیر مدارک تحت آیۃ ... الاصل فی الاشیاء الاباحۃ ... ملا علی قاری در ... قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوھا وحرم حرمات فلا تنتھکوھا وحد حدودا فلا تعتدوھا وسکت عن اشیاء ...

فصول البدائع للشمس
ان الترک بمعنی عدم الفعل
لا یصح طلبه اما لانه غیر
مقدور واما لانه لو کان
مطلوبا لترتب علیه الثواب
فیکون کل مکلف مثابا
باعتبار عدم فعل المنهیات
التی لا تحصی ولا قائل به
والمطلوب الفعل کفا کان
او غیره انتهی وصرح الاصولیون
بان الترک فی ترک المنهی عنه
ایضا لیس بمعنی عدم الفعل
لانه لیس داخلا تحت القدرة
العبد کما فی التحریر وغیره بل
المراد به الکف وهو انتهاء
النفس الیه قادرا علی فعله
فیکف نفسه خوفا من ربه

۹۰

می نویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس
وکتب فقه که ازین حکم مالامال اند در شرح وقایه در شرح قول ماتن مالیس بحدث
لیس بنجس می نویسد لا حکم بحرمة المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله وهی الحل و
یلزم منه الطهارة در هدایه در فصل صدا نوشته ان الاباحة اصل در باب الغنایم
فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل وششم نوشته
امریکه منقول از آنحضرت صلعم وصحابه رض نباشد غیر مشروع است چنانچه صاحب
هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم وصحابه رض دلیل گرفته است منها فی کتاب
الصلوٰة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوٰة قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر
باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوٰة
ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام
لم یفعل مع حرصه علی الصلوٰة ودعاے صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه
ندارد وجه عدم نقل چیزے دیگر ونقل عدم چیزے دیگر عینی در حاشیه هدایه می نویسد
هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه عدم زیادة النبی علیه السلام علی
رکعتی الفجر ولذا قال الاکمل ان الترک مع حرصه علیه السلام علی احراز
فضیلته التنفل دلیل الکراهة واین بحث وتصحیح مائة المسائل بتفصیل ذکر کرده ایم
من شاء فلیرجع الیه ظاهرا ماخذ این عقیده کلام ظاهریست مصری در شرح
مسند در بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره از حنفیه وشافعیه نوشته
اما انکار الملاحدة الظاهریة واستدلالهم بان المتابعة کما یجب فی الفعل
مطلقا یجب فی الترک ایضا فمن بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه
وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فی

مستند ان عقیده حدیث من تشبه بقوم فهو منهم که ابو داود روایت نموده
ازین حدیث بر آید که تشبه بقوم خواه در لباس یا در زبان یا در طعام
و در غیر آن حرام است و در معنی این حدیث اختلاف است بعضی گفته اند که تشبه
بقوم ای ترک نظام ایشان و بعضی گفته اند که تشبه نامحموده ...

یتوید المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح هم در ان بحث یتوید الاصل فی
الاشیاء الاباحة واضح باد که بتابعت در امر هم تفصیلی وار د شاه ولی الله در حجت بالغه
نوشته ما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ
الرسالة منه قوله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا و ثانیهما
ما لیس من باب تبلیغ الرسالة و منه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به
اذا امرتکم بشیء من رائی فانما انا بشر و قوله صلعم فی قصه تابیر النخل انی انما ظننت
ظنا و لا تواخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی
لم اکذب علی الله فمنه الطب و منه باب قوله صلی الله علیه و سلم علیکم بالادهم
الاقرح و مستنده التجربة و منه ما فعله النبی صلی الله علیه و سلم علی سبیل العادة
دون العبادة و بحسب الاتفاق دون القصد و منه ما ذکره کما کان یذکر قومه
کحدیث ام ذرع و منه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة
لجمیع الامة و منه حکم و قضاء خاص انیست بخص عبارة حجت بالغه و هم در ان
کتاب نوشته من اسباب التحریف التعمق و حقیقته ان یامر الشارع بامر و ینهی
عن شیء فیسمعه من امته فیفهمه حسب ما یلیق بذهنه فیعدی الحکم الی ما
یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء
و مظانه و دواعیه و کلما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات التزم الاشد
و یجعله واجبا و یحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه و سلم علی العبادة و الحق
انه فعل اشیاء علی العادة فیظن ان الامر و النهی اشتملا هذه الامور فیجهر
بان الله تعالی امر بکذا و نهی عن کذا الی آخر ما قال و کشف رسول الله صلی الله
علیه و سلم عن فساد هذه المقالة و بین انه تحریف عقیده و تحریم تشبه مطلقا
مستلزم مساوات است و برین عقیده فروع کثیره در باره تحریم تشریح نموده اند و

فی زیهم فهو منهم و هو من
تشبه بالسلطان و هو من
تشبه بکبیر کما یکبر و
اتباعهم بالفساق بیان و
من تشبه بالفساق علیه
و من وضع علیه تخفیف
یجعله و من و ان الامر
الشرف اکرم و هذا النبی علیه
تشبه و هذا باهل الله فالتشبه
لمن تشبه باهل الله

91

بشیء من اصول القوم برجب
ذلک له القرب منهم
معتقدهم کل خیر جاء
و بعض ابناء الدنیا الی
الفقراء الی برید الطریقة فقال
اذهب الی السهروردی
یکلمک فی معناها
بعض البسک ایاها فانه ثم
له حقوقها و ما علیه من
ل عاینها فیها و ترکه فانکر
علیه الفقیر الی و قال ابعثه
للرجل لترغبه فنفرته لانه
الی اذا سمع ذلک نفر
فمن تلبسه الخرقة تحبب التشبه
بالقوم و یترقی به بهم تحت
و ینظر احوالهم و سیرهم
فیسلک مسالکهم فیصل

الی شیئ من احوالهم انتهی و هذا کله فی المتشبه بهم فی السیرة واما المتشبه
بهم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذیفة باسناد حسن انتهی ملا علی قاری
در شرح فقه اکبر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة المنکرة
فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کان من
الافعال اهل السنة او من افعال الکفرة واهل البدعة فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزائن الاسرار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه
ان الصفا والمروة من شعائر الله مسطور است صفا و مروه را از شعائر الله
بودن محض ببرکت صبر حضرت هاجره حاصل گشته که معیت خاصه حضرت جل و علا
درمیان همین دو کوه باشکوه در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
و این دو کوه با صفا بسبب آنکه جاهلان مکه اساف و نائله را برانها نهاده پرستش
میکردند از شعائر الله بودن معزول و ساقط نگشته و اگر یهود و نصاری بر شما
طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
می نمائید و مشابهت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
ملتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نشوید زیرا که معامله
با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تعظیم بتان و حج و عمره
بلاشبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و هر که
بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان الله شاکر علیم یعنی بتحقیق خدا
تعالے قدردان است عمل او را رائیگان نمیکند گو بظاهر مشابهت با کفار پیدا
شده باشد مانند روزه روز عاشورا زیرا که او تعالی علیم یعنی دانا است

رد اصول پے توان برد بران بر فروع واکثرے از جزئیات که صراحةً هم بہ بیان آمدند و حال مابقی هم از آنچه مذکور شد سهل الحصول اما تنبیه بر بعض امور ضرور بود واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گویا که مابه الامتیاز این طائفه از اہل سنت وجماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آیه ایاک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر مید ہد و احادیث باب صبر و توکل و بالفضله تعالے این بحث را در رد التحقیات بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم در ینجا بنقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود واضح باد که فصل مقوم این طائفه توہین و تحقیر معززین حضرت ارحم الراحمین است ما درین مقام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل می کنم گو با مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد که موید و معین مدعا و مبین و موضح ضلال و غوایت آن اشقیا است مقوله اوّل در تفسیر عزیزی در دیباچه تمہید تصنیف تفسیر نوشته برائے ایضاح معانے سوره فاتحة الکتاب و دو سیپاره آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوٰة خمسه و جمعه و جماعات و محاضر ارواح مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبور صلحا و عرفا تلاوت این سور ہا التشریف مینمایند انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنے آن از قرآن شیطان باید پرسید مقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نموده مینویسد و آنچه تعلق بچشم دارد و دیدن مشاہده چیز مثل کعبه شریفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت قبور شهدا و صالحین که جان خود را در راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده انتهی زیارت قبور شهدا و صالحین عبادت خدا است مقوله سیوم اما عبادت قلب پس محبت است محبوبان او و بغض داشتن به مبغوضان او مقوله چهارم ایاک نستعین

٩٣

و بچهار فرقه که انبیا و صدیقان
و شهیدان و صالحان
از قرآن مجید تفسیر فرموده اند
و این لفظ را در جای دیگر
راه کسانیکه انعام کرده ای بر ایشان صراط الذین انعمت علیهم
باشد بدانکه انتهی مقوله بعضم
واجب القبول
ایشان را در جناب او تعالی
درخواست کند و شفاعت

پس معلوم شد که راه راست
راه این چهار فرقه است و در تحقیق
مناجات باید
می باید که این هر چهار فرقه
را ملحوظ نظر اجمالی سازد و راه
آنها طلب کند
باید دانست که عوام مؤمنین

چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد و چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا
چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو
چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی لهذا
بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز و شب پنج نوبت
در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر
التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه
اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت
بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت
حق است لا غیر انتهی **مقوله پنجم** تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر
تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در
جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است
مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست
که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت
آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید غیر ترا اعانت
من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند
باز در دل او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم
و غیر از اعانت ترا نه بینم انتهی ملخصا **مقوله ششم** در بیان افراط و تفریط
استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور
و تعزیها معبود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال

رفاقت صالحین طلب ...
و صالحان را رفاقت شهیدان
و شهیدان را رفاقت صدیقان
و صدیقان را رفاقت انبیا
که رفاقت انبیا ...
رفاقت این ...

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی
در پی ظاهر میگردانند و نزد خود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتی بایشان توسل نمایند حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شهید آنست که قلب او
بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند بهیچ قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد مقولهٔ بیستم در اقسام فرشتها و شته اولا فرشتها ئیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان
ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتها ئیکه باب و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم به تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیرا که قاعدهٔ غذا آنست که جزوی از طعام قائم مقام جزوی
از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا

گویا مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر
مؤمنین انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز منصور و در
تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتی که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد
فی الجمله اثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی
است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر
که چیزی ازینطرف و چیزی ازان طرف دارد و این حالت حالت انکشاف
جزای برخی از نیکیها و بدیهاست و مدد زندگان درینحالت زود تر میرسد
و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم
و لهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرد مسلمان در انجا میگوید
دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است که مرده درانحالت
مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه دران
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص
تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب
موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقات با زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار
میکند و دوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد
و استغراق عظیم و مشاهده کیفیات بکسوه خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود
و قوی مدرکه و منصرفه ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه میگردند و حس و حرکت
معنوی او ازینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض
از خواص اولیاء الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت
تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه
باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انها مینمایند و ارباب حاجات

و مطالب حل مشکلات خود از انها می طلبند و می یابند و زبان حال ... [illegible]

... عالم برزخ ادراک و علم و سماع ... نیست مولوی عبد الحی نوشته ... استمداد ... [illegible]

قال الله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك
التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمى ... [illegible]

قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى ... وما انت بمسمع من في القبور ... [illegible]

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب همچو خواب دن عروس انتهی ملخصا در رواستخفاف
بیان کرده ایم که این آیات واحادیث همین معنی متمسک معتزله اند درین باب جواب
آن با تنبیه بر مناشی اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم بتکمیل الالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد سوال چه میفرمایند علماء دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی می ماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یانه جواب انسان را بعد از موت شعور وادراک باقی
میماند وبرین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر بتواتر ثابت است وتفصیل آن وفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از اهل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحه مشهوره درباب زیارت القبور وسلام بر موتی وهم کلامی
بآنها که انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا انشاء الله بکم للاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفاریکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرموده اند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لا یجیبون ودر قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

روح با دراک وشعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه ویکون
الرسول علیکم شهیدا نوشته که در روایات آمده که هر نبی را بر اعمال
امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانی چنان تا روز
قیامت ادای شهادت تواند کرد و در تحفه اثنا عشریه آنچه نوشته است این
ماده را از بیخ بر میکند چه دران نوشته که منکرین مجازاة قبر تمسک میکنند بآیه
لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود
البته موتے هم عقب او میبود انتهی بہ بینید که منکرین مجازاة قبر بآیه کریمه بحیکه
استدلال کرده اند بعینه همان آیه با راده همان معنے مولوی عبدالحی هم بر
مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر
احیا و اماته حقیقة نیست بسبب انعکاس اشعه روح بر بدن تعلقے پیدا میشود
که تغذیه و تنمیه بدن همراه آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکه آن
تعلق شبیه است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه
که آله تعذیب و تنعیم میتواند شد و این هم در صورتے است که آن بدن قائم
باشد و مدفون والا عذاب و نعمت روح راست که نفس مجرد است و بدن حقیقی
او روح هوائی است و روح هوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم
مثال یا مرکب از اجزای جمادات بهشتی و شکلی که بیننده را التباس در میان
آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال و از اینکه در عرف تعلق
روح را ببدن مطلقا از ین نوع باشد یا از ان نوع حیات میگویند و در حقیقی
آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را و ردت
ما بین النفختین موت گفته اند قوله تعالے ربنا امتنا اثنتین الایة این
هم در صورتے است که از موته اولے تکفر و موت مراد باشد و محتمل است که مراد

افعال حیوانی ونفسانی میگردند بے آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین
است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح را بر حسب اعمال
مکسوبه تنعیم وتعذیب خواهد بود انتهی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماته فاقبره
نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او باد ودود آتش
آمیزش نموده مشابهت تام با شیاطین وجنیان پیدا کند واز همین است که اکثر
ارواح کسانیکه سوخته میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگیرند وبه آدمیان
می چسپند واز ایذا میدهند انتهی ودر شرح مقام علیین نوشته بالای هفت آسمان
است وپایین آن سدرة المنتهی وبالای آن متصل بپایه عرش مجید وارواح نیکان
بعد از قبض در انجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند
وعوام صلحا را بعد از نویسانیدن ورسیدن نامهاے اعمال بر حسب مراتب
در آسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا در چاه زمزم قرار میدهند وتعلقے
بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر
دوستان بر قبر مطلع ومستانس میشوند زیراکه روح را قرب وبعد مکانے
مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصری است
که ستارهاے هفت آسمان را درون چاه میتواند دید انتهی ودر تفسیر سوره
طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ و
تالم خاصه اوست انتهی ملخصا مولوے اسمٰعیل وغیره در تقویة الایمان وغیره
آیه کریمه ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی
یوم القیٰمة وهم عن دعائهم غافلون را در تقریر منع استعانة وآیه
کریمه الهم ایدی یبطشون بها الهم ارجل یمشون بها وغیره را بر
ارواح کاملین فرود آورده سرگرم به این سرایها گردیده اند حالش اینست

خلف فلم يفطنوا للفرق بين الاصنام وبين من هو على صورتها فظنوها
معبودات باعيانها ولذلك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدى يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل كردن حكم اين آيات بر ارواح كامله تحريفى بيش نيست
حال ارواح انست كه از انجه شاه ولى الله در حجت بالغه نوشته بايد شنيد اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرة لا يزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى فى
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى فى الفساد فيكون لعنهم سببا يوجد حسرة
وندامة فى نفس العامل والهامات فى صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيؤا اليه اما فى الدنيا وحين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعى وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون فى قلوب بنى آدم خيرا اى يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندى
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك
راضية مرضية فادخلى فى عبادى وادخلى جنتى وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابيطالب ملكا يطير فى الجنة
مع الملائكة بجناحين انتهى وهم در ان كتاب است فاذا مات الانسان

كان للنسمة نشاة اخرى ... فيتى فيض الروح الالهى فيها ... قوية فيما بقى من الحس المشترك ... تلقى كفاية السمع والبصر ... والكلام بمدد من عالم ... المثال انتهى وهم در ان ... كتاب است فاذا مات ... انقطعت العلاقات و ... يرجع الى مزاجه فيلحق بالملائكة وصار منهم و ... الهم كالهامهم و ... فيما يسعون ... هؤلاء باعلاء كلمة الله ... ونصر حزب الله وربما ... كان لهم لمة خير بابن آدم وربما اشتغل بعضهم ... الى صورته تجسد به اشتياقا

١٠٠

شديدا ان انشاء من اصل ... جبلته فضاع ذلك بابا ... من الشمال واختلطت ... فهو منه بالنسمة الهوائية ... وصار كالحبل النوراني فى ... ربما اشتاق لبعضهم ... الى مطعوم ونحو فيها ... فيما انتهى قضاه لشهوات ... ويرى ان شاء النفوس المجردة ... الملكية العلائق الجسمانية ... من خلق العالم من اصلاحهم ... ينطبع فيها مما اراد الله ... النظام ويتحقق فتقلب ... بما يناسب ... وفيما ينها الى ما ... ذلك النظام ... بما قال واذا تمكنت

العدالة من الانسان وقع اشتراک بینه وبین حملة العرش ومقربي
الحضرة من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان
ذلك بابا مفتوحا بينه وبينهم ومعد النزول الوانهم وصبغهم بمنزلة
تمكين النفس من الهام الملائكة والانبعاث حسبها انتهى وهم دران كتاب
است والانسان عند سلامة من اجد كما جبل على حب المال والاهل كذلك
جبل على حب ان يذكره الناس بخير في حياته ومماته وان لا ينالهم سوء اثر
لهم حتى ان اسد الناس رايا من كل طائفة يحب ان يبذل اموالا خطيرة
في بناء شامخ ليبقى به ذكره ويهجم على المهالك ليقال لمن بعده انه
جرى ويوصي ان يجعل قبره شامخا ليقول الناس هو ذو حظ عظيم
في حيوته وبعد موته حتى قال حكماؤهم ان من كان ذكره حيا في
الناس فليس بميت ولما كان ذلك امرا يخلقون عليه ويموتون معه
كان تصديق ظنهم وايفاء وعدهم نوعا من الاحسان اليهم بعد
موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقيت حساسة مدركة
بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وظنونها التي كانت معه
في الحيوة الدنيا وينزشح عليها من فوقها علوم يعذب لها او ينعم
وهم الصالحين من عباد الله ترتقى الى حظيرة القدس اه شواهدين
مدعا دران كتاب وهم در دیگر تالیفات شاه ولی الله بکثرة موجود ودر ما للاختصار
بریں قدر اکتفا رفت درین ایام که اغوای عوام به وطور میا ینداول اینکه از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتی انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع
من في القبور دوم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها باین آیت استدلال فرموده
ورد کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات دهـ

109

با اهل سنت و جماعت در روایت
شفاعت است و مخالفت
و کیفیت آن مذهب اهل سنت
و از انهم جهات درین جدید بحث
آنست که شفاعت روز قیامت
بقول سواد اعظم گردیده
حق است جایز عقلا واجب سمعا
و معتقد همان قول است که بعد
و شفاعت عامه حضرت ختم
تحقیق و تطبیق تنقید و تنقیح
رسالت در آخرت مسلم
روایات موجود فاما مستند
قطعا و یقینا اللهم ارزقنا
الحاصل در کتب اخبار و آثار
ها و بدین قدر که تمام امت
حضرت عائشه رضی الله عنها
هم استدلال نموده از بقول

لا الکلام راست نموده از اطراف وجوانب چشم پوشید تا حقیقت شیّا وغایت
عنک اشیار خوارج که بتکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه
ساختند مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله وحدیث القاتل والمقتول
کلاهما فی النار معتزله و روافض که بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم وامثال
ذلک بالجمله تمام فرق است اجابت بر مدعا آیتی وحدیثی می آرند مسلک
حق آنست که سلف صالح برعایت شرائط فهم کتاب وسنت ومراعات طرق
تطبیق و درجات تحقیق واحاطه باطراف وجوانب ونظر بر اصول وفروع
باتفاق اهل حل وعقد بر امری اجماع نموده وبتلاحق افکار وتطابق اعصار
مذهب جماعت قرار یافته وسواد اعظم امة مرحومه عبارت ازانست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار ومن
یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی معلوم است امام احمد وغیره از عائشه رض
هم آن حدیث روایت کرده اند ازینجا صاف ظاهر میشود که چون حضرت صدیقه
در آن قصه موجود نبود در اول استماع استبعادی که بنظر سرسری بر الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد ومن بعد از اعیان صحابه
حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود وبه تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست چه خواهند گفت مخالفین از انکه معتزله وغیره منکرین رویت تشبث
میکنند بقول حضرت عایشه رض واستدلال او بآیه کریمه لا تدرکه الابصا
وهو یدرک الابصار هیچ فرق نیست درین هردو ما جدا علماء اهل سنت
در هر دو مقام جواب داده اند که بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی

۱۰۲

متبع و مخالف سنت و جماعت
شفاعت ... مومنین ...
مذهب ... شفاعت ...
شفاعت ... اهل سنت ...

بمومنین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد است مراد بآن کفار اند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
مثل کفار رهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت کردن شرک است چراکه مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگاری که بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود و از شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را تقصیروار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدائی را خیال
کرده بی سبب و رنمیگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد و هر کسی را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعباراتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعه اش شکی و ریبی در دل باقی
نماند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما دریجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته و اتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از ان روز که او نخواهد کرد هیچ نفس گو
در غلبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته خود

که صورت غلبه و قهر قسیم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیه مستفاد و اصل مرعی او تصریح فرموده فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفه را که لا یفقهون نیست در بهتان آیه کریمه که در ذیل آن در تقویة الایمان این همه هذیان سرایها نموده است ببینید که ما لهم من ظهیر قبل و لا تنفع الشفاعة موجود بلکه در ترجمه و فائده که خود باز دهوئی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینهمه در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت نموده وادا این بابیه ختم الهی است ورنه که نمیدانند که غلبه و قهر را با شفاعت چه مناسبت الغرض معنی شفاعت در هر سه قسم یافته نمیشود چه اولین غلبه و زور آزمائی است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود والا لا وقوع شفاعت یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حملیه بتیه و همین است خروج شان از مذهب اهل سنت و جماعت که در عقائد شان داخل الشفاعة حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است که بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی و حکم بیانی فهمیدند و حالانکه این معنی بجا با درست نمی آید یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله فهزموهم باذن الله ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ما کان لنفس ان تومن الا باذن الله وما هم بضارین به من احد الا باذن الله و برای قطع ماده نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را و هی هذه و اگر حقیقت شفاعت را بتحقیق دریابیم مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفس کامله انسانیه انبساط پیدا کند و نفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن کمال او منجبر شود

از عهد صحابه و برابر عبادگاه و زیارتگاه تمام امت مرحومه بوده اند شیاطین هندیه
که قوت نجدیه یافتند از زبان کارستان میگیرند آنچه درین باب بر السنه شان
جاریست قابل اعاده نیست اصول این مفسده در تقویة الایمان موجود و بطلان
آن بر طبقا اهل ایمان محتاج به بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحه و معتمده
ثبت و ما دریجا ذکر میکنیم استفتا از شاه عبد العزیز و بذه صورته چه میفرمایند علمای
دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک با ثار ایشان شرعا جائز است یا نه مثلاً
پیغمبری یا پیری در جای نماز گذارد و یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک
دانستن و عبادت را در ان بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن
چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصا و امثال آن اشیا مستعمله بزرگان را متبرک
دانستن و باحتیاط داشتن و همچنان موی و ناخن وغیره را چه حکم است و آب
بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جای بجایی
بردن چه حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعار دین است قدیماً
وحدیثاً و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام در ان غیر از الحاد و زندقه چه توان
گفت در قرآن مجید وارد است یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة
مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة در تفاسیر معتبره مرویست که
در ان صندوق پارهای الواح و عصای موسی و عمامه هارون وغیره
بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند
بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر سینه داشتند بالای سرهای بنی اسرائیل و بنی اسرائیل
تامل میکردند و میدیدند که از ان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان
و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان عمالقه را که آن تابوت از ایشان سلب
کردند هرگاه بی ادبی کردند با تابوت الله تعالی بر ان کفار بلا مسلط نمود هر که قریب

حدیث عتبان [illegible] سلم [illegible] قال اصابنی فی بصری بعض الشیء فبعثت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احب ان تاتینی و تصلی فی منزلی فاتخذه مصلی قال فاتی النبی صلی الله علیه وسلم ومن شاء الله من اصحابه فدخل وهو یصلی فی منزلی واصحابه یتحدثون بینهم [illegible]

فقال له تعال فخط لی مسجدا فخط رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ نووی در شرح مسلم نوشته قوله فخط لی مسجدا ای اعلم لی علی موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا باثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم تقدم کثیر منها ففیه التبرک باثار الصالحین در صحیح بخاری در باب الخضاب روایت نموده از ام سلمه رضی الله عنها موی مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جلجل [illegible] بود [illegible] هرگاه کسی را [illegible] میرسید ام سلمه رضی الله عنها [illegible]

وعرض میکردند پس بر می آورد آنرا و حرکت میداد در آب و استشفا میکردند
صحابه بآن و حدیث طلق بن علی درباره تبرک کردن بردن آب بقیه وضوء آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوٰة از نسائی منقول است علی قاری در شرح
نوشته و فیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم و نقله الی البلاد نظیره ماء
زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک
به اهل المدینة و یوخذ من ذلک ان فضلة وارشد من العلماء والصلحاء
کک و همچنان شیخ عبد الحق در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث
و سیر ازین امور پر اند شفاء قاضی عیاض و شروح آن و تصانیف سمهودی را
باید دید در جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطالب بخوبی وجه
ادا کرده است نزد فقیر این امر قابل استغنا و اعازت نیست محبت باکسیکه
واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند
و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل است بر عدم محبت با مبدا و منشاء آثار و کاوکاوی
که در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل
اهتمام این امور در علمیات است نه در عملیات و در فضائل اعمال و غیره وسعت
ست الم یکفهم ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال این امور است بادنی
نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد و کابس ابن ربیعه هرگاه داخل شد
بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود برپا برای تعظیم برخاسته کابس را
بر تخت نشانید و خود با ادب نشسته بتوقیر تمام [illegible] نمود و مداخل مرغاب
را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبد الحق در مدارج
نقل نموده یکی از اهل بیت کرام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

۱۰۹

و می بوسید [illegible] بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] بن علی بن الحسین بن علی کرم الله وجهه [illegible]

ودم او بستنه در بعض امور خواهد بود و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام حسن یکتا بوده و منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم قرطبی و ابن تمام و غیرهما از اکابر محدثین و ثقات مستندین روایت کرده اند [illegible]

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه رضی الله عنها زوجه مطهرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از ان مسجد برآمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد
کردند که از همین جا روز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از ینجا بآسمان بردند و آن
مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنی کنیسه تیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل دران کوه درخت
خرنوب بنطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین آن مسجد غاریست بصفی
مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب البعثره
میگویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور تا الی الان معمور و زیارتگاه
است و هر که برای استغفار گناهان خود دران مسجد می در آید از همان دروازه می در
آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از
گناهان است الی آخر ما قال آصف این دروازه را حضرت سلیمان وانبیا

۱۰۶

جناب علیه السلام شب هنگام در
غزوهٔ پاسوز خیمه چون آخر
شب شد در بیشه کوسه گذشتیم
که آنرا دارا ارحطل میگفتند
که حضرت علیه السلام فرمودند
ما مثل هذه الشجرة الا کمثل
الباب الذی قال الله لبنی
اسرائیل ادخلوا الباب سجدا
وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم
واورد ابن شیبه بروایت صحیح
از حضرت علی کرم الله وجهه
آورده که انما مثلنا فی هذه
الامة کسفینة نوح وکباب
حطة فی بنی اسرائیل یعنی مثال
ما اهل بیت نبوی ما که قیم
خاندان نبوت وحامل اسرار
ولایت ومعرفت ایزدی

است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا درین است و البته و
منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و هر دو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا امت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
برهمان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاده و اثر هر ده
انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست ساند
و مسح کند درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

وتجمیل شان مثال یعنی مثال نعل مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کہ بر کاغذ
یا پارچہ نقش کشیدہ طیار ساختہ اند قسطلانی در مواہب نوشتہ وقد ذکر
ابو الیمان ابن عساکر تمثال لنعلہ الکریمۃ علیہ افضل الصلوٰۃ والتسلیم فی
جزء مفرد رویتہ قراءۃ وسماعا وکذا افردہا بالتالیف ابو اسحٰق ابراھیم
بن محمد خلف المشہور بابن الحاج من اھل المرئیۃ بالاندلس وکذا غیر
ھما ولما شبہنا ھہنا اکتفاء لاعلی شہرتہا وصعوبۃ ضبط تسطیرھا الاعلی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلہا وجرب من نفعہا وبرکتہا ما ذکرہ
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا ورعا قال حذوت ھذا المثال
لبعض الطلبۃ فجاء فی یوما فقال لی رأیت البارحۃ من برکۃ صاحب ھذا
النعل عجبا اصاب زوجتی وجع شدید کاد یہلکہا فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللھم ارنی برکۃ صاحب ھذا النعل مما اصاب زوجتی
من الوجع الشدید فشفاھا اللہ تعالی فی الحین وقال ابو اسحٰق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکتہ ان من امسکہ عندہ متبرکا بہ کان لہ
امان من بغی البغاۃ وغلبۃ العداۃ وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکتہ المرأۃ الحامل بیمینہا وقد اشتد علیہا الطلق تیسر
امرھا بحول اللہ وقوتہ وللہ در ابی الیمان بن عساکر حیث قال ودرینجا
قصیدہ در مدح وشوق مثال نعل شدہ یک شعر از آن ابیات **شعر**
یا شبہ نعل المصطفی روحی الفداء لحملک الاسم الشریف العالی و باز نوشتہ
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدۃ لہ ذکرھا ابو اسحاق ابن
الحاج وقصیدہ درینجا نوشتہ بعد از آن نوشتہ ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد اللہ بن حسین القرطبی و درینجا قصیدہ نقل نمودہ اول شعر ابیات

کرام دریجا ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی و حافظ
ابو عبد اللہ بن الابار و ابو عبد اللہ ابن رشید فہری و ابو عبد اللہ محمد بن جابر و خطیب
الخطبا ابو عبد اللہ بن المرزوق التلمسانی و ابن البراء التونسی و ابو اسحاق ابراہیم
ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر
فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف ساقی و سخاوی و سیوطی
و غیرہم در سند منیو بیہ حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن ابو نسی از شیخ خود
ابن الحیا از فقیہ ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و
شیخ عیاض و غیرہ اعلام گفت کہ حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم مکی
بن عبد السلام لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابو نصر لفظا
گفت کہ گفت مرا محمد بن حسین فارسی کہ ساختہ شد این مثال بر مقدار نعلیکہ
بود نزد ابو سعید عبد الرحمان و دیگر گفت کہ حدیث کرد مرا ابراہیم شیبی گفت
حدیث کرد مرا ابن ابی مرہ گفت کہ حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد اللہ
از پدر خود عبد اللہ ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن
نعل مبارک کہ کشیدہ شد این مثال بر آن نزد اسماعیل بن ابراہیم مخزومی گفت
اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند نزد او بر مثال
نعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہمین طور سلاسل متعددہ نسبت سند و اجازت
ذکر کردہ است و تقبیل و تکریم جماعہ عظیم و توسل بآن در مشکلات و حکایات
قضای حاجات و دفع بلیات ببرکۃ آن مثال مکرم بکثرۃ نقل نمودہ است بخوف
طول از تفصیل آن در گذشتم ہر کسیکہ خواہد بآن رجوع نماید و بزودی مختصری
در فارسی تفسیر ہم نوشتہ است من شاء فلینظر الیہ **فائدہ** از جملہ **عقاید**
عمدہ مفاسد نجدیہ اینکہ اگر بر جانور زندہ گفتہ شود کہ برای پیغمبر است مثلاً

۱۱۰

نوشته است بر ذکر آن التفاسیر و سوال بر جانور زنده آواز بر آورده شد که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا

جواب حرام است به دلیل آیت شریفه وما اهل لغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز بر آورده شد و به شهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر ایشان حرام است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد و چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن یا لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی در تفسیر رحمانی نوشته وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی تنجیسه انتهی الحاصل در تمام تفاسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز تفسیر بیضاوی و تفسیر احمدی و آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله رواه مسلم ... الله ... ابراهیم ... اسلطان ... اهل به لغیر الله تعالی ...

المختار ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه الصلوة والسلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة او الذابح وان لم یقدمها لیاکل بل یدل فعلها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فیحرم وهل یکفر فیه

111

قولان بزازیه وشرح وہبانیه ودر اشباه وغیره ہم این مسئله مذکورست
فقط انتہیٰ فتوی از اہل طغوی اقول و باللہ التوفیق قوله انتہیٰ ملخص
التفسیر العزیزی بیشک عجب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که ہمین ست منصوص جمہور مفسرین
متقدمین محض بے اصل ہنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این
مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر وتحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبه ومکالمه درین خصوص جاری مانده ہم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر پرداخته
ازانچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرموده واین امر از منقصت آن بزرگوار
قصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیاست
ومذموم اصرار بر خطاست ومولوی رفیع الدین صاحب مرحوم ومولوی عبدالحی ومولوی
اسماعیل تحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقہاء کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل
نذر مقرر سازند وموافق رسم نام اللہ تعالیٰ بر وگرفته ذبح سازند وآن مذبوحه را
برای حیوی که معتقد او بند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر ہمانچه
در عہد کفار جاہلیت معمول بود ذکر کرده اند در آیات کریمه در مقام حرمت لفظ
واقع شده حمت قدمای مفسرین در ہر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند
اکنون که درین زمان یا پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظہور کرد دیدیم
که حکم شرعی او بدانیم تجسس کردیم روایات فقہارا که باحث اند از حلت و
حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتا مضمون
است اول حلت گاو سید احمد کبیر دوم اعتراض وتغلیط تفسیر ما اہل به لغیر اللہ
که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سیوم طعن ازتشنیع بر فتوی نوشته شاه عبدالعزیز

نیز روا هست چراکه مقصودش گوشت هست ولیکن همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر کسیرا
بدهد بطوریکه نفقه سید باشد نیز روا هست گوشت آن حلال ست غرض از کاو نیت هست واگر
مقصود ذبح برای میت بود و پس برای ایصال ثواب ذبح باشد یا تقریب بذبح بسوی میت بود
وایضا فیه نذر اولیا بدو طریق هست حسن وقبیح باز نوشته اگر طریق حسن ورد باشد
اما از زبان لفظ نذر کند خللی دران نیست یا نه نظر برانیکه این لفظ در شرع مستعمل برای
معنی ست که مختص بخدای هست باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد واولی آن
ترک اولی هست اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد
آنست وچون کران مسلمانان در ملک حرب وجاهلیت بودند معذور شدند واگر از
الفاظ مشترکه که بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست
وایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او خوب شود او را ذبح کرده
وپخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست دران بنابه
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کند که بشرط برآمدن حاجت خود
گاو دوساله وغیره را بنیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام ست اگر نذر
بطریق حسن ست ذبیح حلال نه واگر قبیح ست فعلش حرام است وحیوان حلال وشاید این
صورت مراد مولانا محمد سلیم است که در استفتا مندرج است وهمین صورت با صورت محرمه
مشتبه شده ودر تفسیر احمدی حلت آن واقع شده هست وایضا فیه دوم یله کردن
جانوران الهی چنانچه بجار هندوان حکم این قسم آنست که حلال ست چراکه
فاعلان این فعل تقرب در رها کردن آن منظور دارند با جانش وذبحش سروکاری
ندارند انتهی وصاحب تفسیر عزیزی خود درجواب اول نوشته واما ما وقع فی البیضاوی
وغیره من التفاسیر انهم قالوا اما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند
ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

نقل هم از استفتای صاحب تفسیر مسلم و نوشته مجیب ظاهر این است قوله نووی در شرح صحیح بر مقبول زشتی اضطرار دین انهز خفی مقبول نیست ز اهل ورود و هم وورود هوای نفسانی و دواعی شهوات نفاه وعدول می باید محقق بالاجماع نیست وجوه بکار آمده و تقریحات اعتبار عام عرف والسر بحکم مجیب

بر و استفتاست که بسبب انتقال بر یک فقره بحذف اول و آخر مغالطه رونق یافته تمام عبارت نووی این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله تعالی کمن ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او عیسی او للکعبة او نحو ذلک فکل هذا حرام

واصل الاهلال رفع الصوت وکانوا اذا ذبحوا الالهتهم یرفعون اصوا تهم بذکر ها فجری ذلک من امرهم حتی قیل لکل ذابح وان لم یجهر بالتسمیة مهل قال الربیع بن انس وغیره وما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله انتهی وعبارت تفسیر نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هرچند از نفس عبارت مذکوره هیچگونه تائید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست وعلی هذا القیاس آورد مجیب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول و آخر عبارت مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن ضروری نمود بدانکه در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغیر الله فمعناه رفع به الصوت للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی واهل المحرم اذا رفع صوته بالتلبیة وبعد عبارت مذکوره نوشته ویستثنی مما اهل به لغیر الله ذبائح اهل الکتاب اذا سمی علیها باسم المسیح مثلا لاطلاق قوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم ولان النصرانی اذا سمی الله تعالی فانما یرید به المسیح وهو مذهب عطا ومکحول والحسن والشعبی وسعید بن المسیب قال مالک والشافعی وابوحنیفة واصحابه اذا ذبحوا علی اسم المسیح فقد اهلوا به لغیر الله فوجب ان یحرم واذا ذبحوا علی اسم الله فظاهر اللفظ یقتضی الحل ولا عبرة لغیر اللفظ وعن علی علیه السلام اذا سمعتم الیهود والنصاری یهلون لغیر الله فلا تاکلوا واذا لم تسمعوهم فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما یقولون انتهی حنفی که در نقل عبارت نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عمداست محل تاسف ست که بجای قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته است والله اعلم بحقیقة الحال قوله وآن هر دو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار وجه

ولا تحل هذه الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق علیه اصحابنا فان قصد مع ذلک تعظیم المذبوح له غیر الله تعالی والعبادة له کان ذلک کفرا فان کان الذابح مسلما قبل ذلک صار بالذبح مرتدا

وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله تعالی قال الرافعی هذا انما یذبحونه استبشارا بقدومه فهو کذبح العقیقة لولادة المولود ومثل هذا لا یوجب

115

التهایة انتهی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحه حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقوله ابراهیم نقل
نموده بقول رافعی رد کرد در نقل همان فقره مردوده اکتفا رفت قوله و نیز
در حدیث نهی از ذبایح الجن الخ از اشباه و نظایر صاف ظاهر که مراد از ذبایح
ذبیحه جن است یعنی جانوریکه جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته
و منها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
انه نهی عن ذبایح الجن انتهی قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکرونی
عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در نهایة
حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکرونی عند تسمیة الطعام و عند الذبح و عند العطاس فلا یصح فانه
من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی و هو متهم بوضع الحدیث و فیه ایضا
عبد الرحیم العمی و هو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانه اصلا مناسبتی با بحث نیدارد و دعوی مجیب اینکه جانور
از تشهیر برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این همه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود و فاین هذا من ذاک اهلال را تفسیر بوذبه تشهیر کمال تحیر دارند از حمل
اهل بر ذبح پس سند را با دعوی مباینت است تامه علی طریقتهم و کلام در روایت
در المختار و بحث و معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درینمقام از تعرض
بدان اعراض نموده شد باید دانست که جانور حلال از آواز برآورده شدن شهرت داده شدن
در حق او که برای بت است اصلا حرام نمیگردد و اول کرنا آنرا از نجایز و سوا شیخ صدو
وغیرها درین باب چه خواهد بود و در شرح بحرمت آن تحریر دارد و گرویده نووی در
شرح حدیث مسلم کل مال بجلته عبد اهلال نوشته المراد الکفار ما حمد معا

وباسم فلان قال سمعت ابراهيم بن سلمة قال سمعت محمد بن يوسف يقول يصير ميتة وقال محمد بن سلمة لا يصير ميتة لانه لو صار ميتة صار الرجل كافرا وفي مبسوط شيخ الاسلام ولو قال بسم الله والله اكبر وصلى الله على محمد

عن رجل ذبح وقال بسم الله محمد رسول الله ... وفي النوازل سئل ابو نصر ... لا يحل اكله ولو قال بسم الله وصلى الله على محمد صلى الله عليه وسلم ... لا يفتول ولو قال بسم الله ... على محمد يحل والاولى ان

لیبت نارهم او الکافر لا لیحتصم تو کل لانه سمی الله تعالی ویکره للمسلم کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی در فوائد برهانی نوشته مجوسی گاوی بمسلمانی داد که بنام تار که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقه را البقا در هدایه وغیره کتب فقه بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود که اگر کسی قبیل از ذبح بجز بیکه الهی قبول کن این را از فلان نیست دران باکی خاصتا باتفاق فقها ومفسرین واجماع سلف صالحین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح موجب حرمت ست وبس چه در عامه تفاسیر قید عند الذبح موجود و در زیلعی شرح کنز نوشته لا یقال ان الآیة مجملة لا یدری هل ارید بها حال الذبح او الطبخ او نحالة الاکل لانا نقول اجمع السلف علی ان المراد بها حالة الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی وابتداعیست در دین اصل مسئله آنست که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد باین نوع که ذبح کرده شد بنام آن غیر آن نیست حرام و داخل ما اهل به لغیر الله یا بنام خدا و بنام غیر خدا ذبح کرده شد اگر ذکر نام غیر خدا موصول ست بوجه عطف و شرکت آنهم حرام و داخل ما اهل به لغیر الله و همین دو صورت است مراد از ما اهل به لغیر الله نزد ائمه مجتهدین و عامه مفسرین و بس حالا فوائد قیود صورت ثانیه باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا ذکر کرده یعنی قبل التسمیه و قبل غلطانیدن ذبیحه بر زمین یا بعد ذبح نیست حرام و نه داخل در ما اهل به لغیر الله و نه مکروه و اگر ذکر کرد نام غیر را موصول بی عطف هم داخل ما اهل به لغیر الله نیست و نه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه و اگر ذکر کرد معطوف لا علی وجه الشرکة مثلا گفت بسم الله و صلی الله تعالی علی محمد فقیه بتفصیل عینی در حاشیه هدایه نوشته ولو قال بسم الله صلی الله تعالی

۱۱۶

ان اراد به الشركة لا يحل وان اراد الشهادة ... انما يكره ... فالتسمية والشهادة ... وان ذكر اسم الله وحده ... ولو قال بسم الله ... الموصول مع الواو وان ... لانه يصير ... الاول لا يحل لانه ... خفضه لانه ... مبتدأ ... فقال ...

ذا كان بينهما كلام ... فان نصبه ... وعلى هذا ... اسم فلان او باسم الله ... اسم الله على ... ان عطف ... نعم ...

و محمد رسول الله بالجر وانما يحرم لانه اهل به لغير الله كذا في الهداية وفي
الروضة ان قال بسم الله و محمد رسول الله بالرفع كانت اضحية واما
اذا قال و محمد ابالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية هذا الفرق بين الجر و
الرفع اذا كان له عهد بعلم النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لا يرى
الخطاء في النحو معتبرا في باب الصلوة لا يحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضيخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف يكون ميتة و
قال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم
تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة ودر عالمگيري نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم
الاشتراك في التسمية لا يحل وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه
وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا في المحيط ودر فتاوي قاضيخان نوشته
رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ
الامام ابو بكر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم
تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة واز عدم التفات هست به تفصيل آنچه ذکر کردیم تحریر شجره که گفته در باب
ذبیح للقدوم اقوال فقها آنقدر متخالف که در تحریر نمی اندازد کسی مباح میگوید
کسی مکروه کسی کفر وکدام قول دلیل ندارد ووجه راجح هست به اصلی
مستند به انتهی بلفظه چه قول تحریم راجح هست با ینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرده
بنام قادم یا نام خدا هم با نام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال لغیر الله
می آید ونیست اهلال لغیر الله سوای آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته

اشتراک فی التسمیه مراد نشد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراهت باقی ست و قول
با باخته قیاس ست به عقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده میشود و موجب حرمت
نیست چه مراد از عقیقه بنام فلان اینست که این ذبح برای بشارت و اکرام ولادت
مولود ست همین طور مراد از ذکر نام که این ذبیحه برای قدوم فلانی ست آنست که ذبح
برای بشارت قدوم قادم ست وسئل الامام الفضلی عن الجزارات التی تتخذها
الجهال للقادم فقال کل ذلک لهو ولعب وحرام ومن ذبح شاة فی وجه
انسان فی وقت الخلعة او القدوم وما اشبه من الجزارات وفی المحیط
او اتخذ جزارات کفر ای اذا لم یسم الله تعالی فی ذبحها او شارک
القادم فی التسمیة واما بدون ذلک فلا یظهر وجه الکفر فی هذه
القضیة اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر و اکثری را از فایده
قید قدوم امیر ذهول ست تنبیه بران هم ضرور ست در بستان ابو اللیث مذکور
است قال الفقیه رح وبهذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمة او
فی رجل یخرج ذرا او اباح النهبة للناس او قدم رجل من سفره فنثر
علیه شیئ فلا باس بان ینهب منه واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینهب لان النثر علیهم بمنزلة الرشوة الا تری ان هدیة الامراء
مکروهة وقد جاء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال هدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیهم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانه
یکره ذلک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچه ذبح کرده شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطا و غیرهم از اکابر بران رفته اند که
مراد بما اهل به لغیر الله خاص ذبائح بت پرستانست که ذبح میکردند برای بتان
خود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن

۱۱۸

او العزیز لایحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه
لو اهل لغیر الله لایحل در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر
وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة
المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به
لغیر الله فحال الکتابی لایکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری
نوشته ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه
شیٔ او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه
شیٔ یحل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص
فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام
مالک وامام شافعی وامام ابوحنیفه واصحاب او هرچه ذبح کنند بنام غیر خدا حرام
برابرست که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی واگر ذابح را عبادت آن غیر هم
مقصودست کفرست اگر ذابح قبل از ان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف
از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید وذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرد وقصد
نمود تقرب بآن غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است
در آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پارهٔ از
آن مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود وصاحب تفسیر عزیزی
هم در استفتای آخرین باین راه رفته کما سیجیٔ لیس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر
که مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح است عند الذبح صحت وفساد اراده
ونیت ذابح یا مالک ذبیحه را بے تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکه اصل
نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکند
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از
خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کذا این مسئله نیست که جان
را بر آی غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید بدهنده میشد از آن غیر ساختن جایز است زیرا که
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود به بخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور ملک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید
و نیز دادن مال از آنجهت مستوجب ثواب است از آدمیان بوی منتفع میشوند
و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان
میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلا شبهه جایز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصد داریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

۱۲۰

۱۵

ازینجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح
گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الهی میرسد در
تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها
التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران
در جاهلیت بوقت بر آمدن از خانه و در اثنای راه بنام بتان آواز میکردند
و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مینمودند این طواف ایشان
نجانه خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآوردند و شهرت دادند که این جانور
از فلانی است و بنام اوست و برای او میکشیم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانیدند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق
ذبح جانور بهرگونه که مقرر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هرکه
منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین است برای رسانیدن
ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند
یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده
میداد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز دیگر دهند
که ما ازین کار برگشتیم انتهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در آن
عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنیم **قوله** آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ
این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه مفسرین بخلاف آن تفسیر کرده اند
بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخر ما قال قال الربیع بن انس
وغیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله و در درمنثور مذکور اخرج ابن
المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح واخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد و ما

وهذا حرام قل الله اذن لكم ام على الله تفترون پس قول باطل قایل ورحق جانور زنده حلال که برای علامت
باعث حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی ماثور نیست کما سیجیء **قوله** در حدیث صحیح وارد است
الخ مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه منسوب بدینی هر که بذبح جانوری تقرب بغیر
خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور
برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردن آن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نووی وغیره
در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبیحه حرام اگر چه ذابح مسلم باشد
و اگر ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب بعبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث قرار داده
و ذکر نام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است بر زبان نیاورده تعمیم کرد نام خدا را خصا با این همه ربط با اول کلام مقصود **قوله** زیرا که چون تشهیر
و اواج سمت بلکه ربط و اقع گردیده معنی فایده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و علت فایده نکردن نام خدا بسبب تشهیر و الخ
قوله چه آن جانور منسوب بغیر گشته و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده و جان این جانور
را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین کفر است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرده دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود انتهی کلامه منشی
نامو جه چه خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و باز همی گوید که هرگاه این خبث در وی
سرایت کرده دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود و محل تامل است که بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد و این مسئله مبحوث عنها چه علاقه کلام در
جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمیباشد و این دعوی مدعی است و این هم باطل کما مر لطیفه اینست
که تسمیه چیزیست که مقتضی است وقت ذبح بعد تغییر مجلس موثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و نامیدن جانور زنده
برای غیر قبل از ذبح گو مدت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگر چه مسلم صحیح العقیده خالیا عن قصد
التقرب بالغیر خالصا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد **قوله** مانند سگ و خوک از پیچ استفاده میشود که حرمت
آن جانور حرمت لعینیه است که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینیه است باتفاق مفسرین بر آن گردیده و در بحث استثنا الا ما ذکیتم منفی میشود که
استثنا از حرمت میته و دم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله جائز نیست که این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم در آن غیر متصور است

در زندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابر اند در یکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد بانچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده
داده شد هذا لم یسعل صل لهم مع صلوتك صم لهم صومك واگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در همان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیراکه جانهای بشری مملوک کسی جز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نماید در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده و
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت **قوله** بعضے جهال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن نذر او خوانیده
آلقدر گوشت او میشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آوازه برداشتن و تشهیر در حق جانور که برائے
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برائے
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر انچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دویم اینکه سوائے خورانیدن گوشت مسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برائے خدا بمرده که حسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر
قدیده ادا میشود بالزوم التقرب الشرک **سویم** اینکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیه است
بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر ناذر عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب فرضیت عوض کسی حکم
ننموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا شدن نذر از عوض در ذهن ناذر حکم لزوم شرک

١٢٣

تحریر کسی ازان مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
بالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالے امید افاده حق تحقیق است **قوله** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست یا تائید آنچه متصل است از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ
علاقه ندارد و بلکه از ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل است یا بطریق طفره
متعلق است باصل مدعا تا هم شایبه رابطه ندارد و چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای
فلانی است حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و وارتداد بقصد تقرب مع ذبح بسوی غیر خدا است و لتفاوت
کما بین است ظاهر **قوله** و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس است سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خانه کعبه از گرفتن
نام بتان در راه معاذ الله حسب قیاس قایس از مرتبه عظمت خود نه برآمده و جرمی که درین بیان
بظهور رسیده آنکه صاف نوشته است که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتیب حلت نگشت
که خلاف تصریح فقها است **قوله** سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بر وقت ذبح و خواندن فاتحه قل
بودن و درا عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
بمسلمین که ممنوع بلکه درباب و بچه بچو سوء ظن بکافر کتابی هم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکه بذکر نام خدا
حلال نمیشود و هم از ان ظاهر که خبث قصد تقرب بغیر خدا است پس خبث نخواهد شد مگر قاصد
که قصد تقرب صفت اوست نه جانور زنده که قصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبث رنیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی ملتقطا که
تحریر آن پرداخته و چون این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید بتسلیم
بعضی مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها دادازانچه در تفسیر اتفاق بتسطیر افتاده بود

مكنا اذا التمعا من محبل عال وذكر اسم الله عليها وكذا اذا ذبح شاة عن النصب او على قبر من القبور وقصد التقرب الى صاحب القبر وصاحب النصب وذكر اسم الله تعالى عليها الاجل اهذا النص الصحيح وملا ازكل ذلك على فصل التقرب الى عبد الله تعالى او بغير الطريق المشهور في الذبح من استعمال الالة المحددة ويحقق ذكر نعلينا الى قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه مخصص لهذا النص بل موتا ملتاني هذه الآية

والكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدم مهاليا كل منها كان للذبح لله تعالى والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدم مهاليا كل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله تعالى فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا تكفر لانا لا نسئ الظن بالمسلم انه يتقرب الى الادمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال ره زاعله جمهورهم قال كافر وفضلي واسمعيل ليس بكفر انتهى وهكذا في مطالب المؤمنين والاشباه والنظائر وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابوداود وفي غرايب ابي عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبائح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى افتى اهل بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم باياته مؤمنين عام تتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الايات مخصصة بالنص الاخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

١٢٥

اضطررتم اليه فعلمنا ان قوله تعالى وقد فصل لكم حوالة على ما ذكر في الآيات الاخر كآية المائدة وغيرها وكان سبب نزول هذه الآية حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الالزام انكم تاكلون ما قتلتم وقد قتلها الله تعالى الميتة ولا تاكلون ما قتلها الله فقال

ثلثاه بايدينا من الله تعالى يحرم ميت وما تعقل على الوجه الا ما ذكيتم فلذلك الموقوذة والمتردية اسم الله تعالى لا فلذلك حرمت ذلك بان الميتة لا يذكر معها تعالى فاجاب الله تعالى عن حكم مقتولكم على مقتول الله

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك
عين التعظيم لامر الله تعالى وابلد بيث القتل فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالى
سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او مات حتف انفها اذ لا موت عندنا
الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك
اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميتة لا حل هذا والله اعلم واما
ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى
اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على جري عادة المشركين في ذلك الزمان
ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه
التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا
قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح
اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام
فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه
وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني كفر صورة الاسلام لانهم يعتقدون
ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة
في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا
سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع في الهداية
ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالى شيء آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح
اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا
فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله
لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له لكنه يكره لوجود القران صورة
فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

١٢٦

لا یحتاج الی النیۃ واذا ذکر موصولا لا بطریق العطف ولا بطریق الوصل لا یکرہ
ولا یحرم لانتفاء المشابھۃ صورۃ ومعنی مثلا ان یقول باسم اللہ ثم توقف
ثم قال محمد رسول اللہ من غیر قصد التقرب الی غیر اللہ اذا عرفت معنی ھذا الکلام عرفت
ان صاحب الھدایۃ وضع المسئلۃ فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب
الی الغیر بل ذکر مجرد فھو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعۃ فیما قصد بہ التقرب
الی غیر اللہ فانہ حرام مطلقا وعرفت ایضا ان ما وقع فی التفسیر الاحمدی
من تفریع قولہ علی ما وقع فی الھدایۃ ونقلہ فی ذلک التفسیر کما ذکرنا وھو
قولہ ومن ھاھنا علم ان البقرۃ المنذورۃ للاولیاء کما ھو الرسم فی زماننا
حلال طیب لانہ لم یذکر اسم غیر اللہ علیہ وقت الذبح وان کانوا ینذرون
لھم انتھی مبنی علی الغفلۃ عن قول صاحب الھدایۃ وھو قولہ
والثالثۃ ان یقول مفصولا عنہ صورۃ ومعنی فان الانفصال المعنوی کیف
یتصور اذا کان النذر للاولیاء فانہ عین التقرب الیھم ونیتھم دائمۃ الی
وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا لما تقرر فی قواعد الفقہ من استدامۃ النیۃ
الی آخر العمل وایضا مبنی علی عدم الفرق بین الذکر المجرد الذی وضع صاحب
الھدایۃ المسئلۃ فیہ وبین ما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ الذی وضعنا
المسئلۃ فیہ واین ھذا من ذلک واللہ الموفق للصواب تمام شد استفتای
شاہ عبد العزیز صاحب بلفظہ وکلام کردند مردمان برین استفتا بطرق متعددہ
کہ ملتقطی آنان درینجا ذکر میکنم قولہ مدار حل وحرمت بر قصد ونیت ذابح آہ
اول کہ این دعوی مخالفست بآنچہ در تفسیر ارقام یافتہ چہ مدار حرمت در آن
جابر آواز بر آوردہ شدن بود حالا بر نیت دایر گردیدہ دوم آنکہ مراد از حدیث
انما الاعمال بالنیات نزد حنفیہ قاطبۃ ثواب است نہ حل وحرمت وصحت وفساد

127

والنیۃ انما تعمل فی الملفوظ ... ای لا فی غیرہ وذلک لان النیۃ ... لتعیین بعض محتملات اللفظ ... یعنی اذا ... الی البیان او التخصیص ...

فيه تغليظ على نفسه يصدق ايضاً ديانة وقضاءً لانه غير متهم في ذلك لكنه
لا يصدق في الصرف عن الظاهر حتى يحنث بايهما وجد وان كان فيه تخفيفا
على نفسه لا يصدق قضاءً لان القضاء مبني على الظاهر وهو مخالف لما نوى
وان نوى ما لا يحتمله لفظه لا يصدق ديانة ولا قضاءً لانه يخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النية لا حكم لها على الانفراد وصاحب اشباه در حاشيه
متعلق قول خود وانما اشترط في العبادات بالاجماع او بايه نوشته واعلم ان
لا قوال محتاج الى النية في ثلثة مواطن احدها التقرب الى
الله تعالى فرارا من الرياء الثاني التمييز بين الالفاظ المحتملة لغير المقصود
والثالث قصد الانشاء ليخرج سبق اللسان بالجمله كلام در انيكه ذبح كرد بذكر نام غير
خدا واراده تقرب نمود يا نمود بحثی دیگر که متنازع فیه نیست و انیکه ذبح کرد بذکر نام خدا و سالق
ازان در نیت مالک جانور اگرچه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور لغیر خدا بود بحثی دیگر که
متنازع فیه است بودن ہمچو نیت مدار حل و حرمت ثابت کردن لازم بود و انچه صاحب تفسیر
و مولوی عبد الحی و غیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجمله را از اشباه و در مختار و غیره
درین باب نقل کرده اند مبنی ست بر غفلت ازین قاعده مقصود انها ہمین است که وقت
ذبح ذکر کرده غیر را اگرچه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثر شان در دلیل آیت کریمه ما اہل لغیر الله را
می آرند و خود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند و نیز بیان آن
اجمال بالتصریح در کلام دیگران که در تحقیق و اعتبار ایشان غالب موجود ست که رد است
تصریح خصوص صورت متنازع فیها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند
نصرانی ذبح کرد بنام الله واراده کرد مسیح حلال است مگر انکه بگوید بسم الله الذی هو ثالث
ثلثة الحاصل نیت صرف بے لفظ مدار احکام نیست و نیت مدار حکم گر بر الفاظ محتمل از ین
استفتا ظاهر که محل بحث منت لنسبت گاو سید احمد کبیر است و ظاهر که نسبت کردن گاو

۱۲۸

الخ آوردن روایت در مختار محض بیجا چه صاحب درمختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
درمختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
درمختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است درین صورت
که حل ذبیحه متنازعه فیها از ان صاف ظاهر و منفرعه صاحب استفتا نه مفید و انچه او که صاحب درالمختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انچنان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهای کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاهم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار ببینید که درهمین باب چه بلا پروا
نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لانه
صار مرتدا قلت نه دانسته که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرد و عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کان آباءهم من المجبرة
فانهم کاهل الذمة وان کان آباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
این هر دو بزرگواران لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند و بجای آن جبری و سنی را
قائم ساختند **قوله** فی المحل بینها الخ بیان آن قریب می آید **قوله** فی غرایب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بے محل است از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد **قوله**
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلّم اوست از همان قول نووی رد و دعاے
و مدعی و نص مدعا ما ظاهر تصرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام و لا یحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

وحواشیہ **قولہ** سواء ذکر واسم اللہ تعالے علیہ عند امرار السکین ام لا این فقرہ است صریح و اوکے
است قبیح ذکر اسم خدا لازم می دانند علاوہ بران در صورت معروضہ مسولہ داخل ست کہ نام خدا ہیچ
نکرد **قولہ** واما ما وقع فی الھدایۃ یسالٰی این مقال از انواع اضلال ما لا مال است اول کہ
عبارت ہدایہ نقل نمودہ میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر اللہ یحرم الذبیحۃ
سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکۃ ببینید کہ چہ آفت است جائیکہ کنایہ ہم نباشد
دعوے صراحت نمودن روز را شب گفتن ست ازان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود کہ در نظرش
عبارت ہدایہ صریح بود در آنچہ ذکر کرد و ہم آنچہ گفتہ نعم لو ذکرہ ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب
الی غیر اللہ ففیہ تفصیل مغایر ہدایہ و مذکور است آفت بر آفت این است کہ گفتہ صاحب الہدایۃ
وضع المسئلۃ فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فھو بمعزل
عن مسئلتنا الموضوعۃ فیما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ چہ خود گفتہ کہ صریح فیما ذکرنا و باز
خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاہر می شود کہ آنچہ اول نوشتہ نعم لو ذکرہ ذکرا مجردا
الخ بیان مطلب ہدایہ ہست و این امر خلاف سوق کلام آن مقام است و با عبارۃ ہدایہ علاقہ ندارد
چہ صاحب ہدایہ در دلیل مسئلہ اولی می نویسد لان الشرکۃ لم توجد فلم یکن الذبح واقعا لکنہ
یکرہ لوجود القران صورۃ فتصور بصورۃ المحرم و در استفتا نوشتہ لا یحرم الذبیحۃ لعدم
قصد التقرب الی الغیر وانما کرہ لاجل مشابہتہ فی ذلک بذکر اسم غیر اللہ لقصد التقرب
پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت ہدایہ قرار دادن کار ذی عقل نیست ہیچنان صاحب
ہدایہ در مسئلہ ثانیہ نوشتہ یحرم الذبیحۃ لانہ اھل بہ لغیر اللہ و در استفتای نویسد
یحرم ایضا وان لم یکن فیہ معنی التقرب لکنا صریح فی الشرکۃ والصریح لا یحتاج الی
النیۃ فرق زمین و آسمان بمیان ست بعد ازان نوشتہ ما وقع فی التفسیر الاحمدی
مبنی علی الغفلۃ عن قول صاحب الھدایۃ پر عجب عجیب ست چہ ہرگاہ باعتراف خودش
وضع مسئلہ ہدایہ بر ذکر مجرد غیر مقترن بتقرب است پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلۃ

ومسئله موضوعه خود را هم تصحیح میکند و قابل است بفرق در هر دو مسئله و صاحب هدایه
استدلال می نماید بآیهٔ کریمه ما اهل به لغیر الله بر مسئله خود و صاحب تفسیر هم بهمان
آیه مطلب خود را استناد می نماید این معنی چگونه صورت بندد **فائده** صاحب تفسیر و اتباع
او درین مسئله سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگنده و پریشان اول که ما اهل به
لغیر الله را تفسیر کردند بآواز برآورده شدن و در آنجا غایة تکبیر نمودند برارادهٔ ذبح از اهل و غیره
ذلک و چون دران وادی بداگیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و شناعتیکه
بر جمهور وارد میکردند زیاده ازان بر خود گوارا نمودند چونکه در تقرب هم نوبت کلام رسید بمسئله نذر
می آویزند حال آنکه ما اهل به لغیر الله چیزی دیگر و مسئله نذر لغیر الله چیزی دیگر اشارتی بآن اجمالا
مناسب نمود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله و عرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند و نذر اولیا بر سه وجه
مباح است یکی آنکه بگوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بجا آرم از آن صاحبم رسانم دوم
آنکه بگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا کنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب
الهی وسیله و شفیع سازد گویا میگوید الهی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود در حق وی
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن بخواهد روح آن بزرگ سازم تا از برکت احسان
آن بزرگ خوشنود شوی اینکه گفتم ملتقط است از رساله نذور مولوی رفیع الدین که درین ایام
بما رسیده و همانست مراد صاحب احمدی که نذر الاولیاء را مأول و الحق المبین ما قال مولانا محمد مبین
موافقا للفقهاء المحققین فی رسالة فی النذور و نذر شیخ سدو و امثال آن حرام است
و نیز مانند آن که بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفته باشند گوشت مردار شود
و خوردنش روا نباشد قال الله و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق و اگر بنام خدا
بسم الله الله اکبر ذبح کرده باشند اگرچه در دل نیت فاسد دارند ظاهرا خوردنش حلال باشد

تفقهیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقه ذکر میکنیم اول نیت در عبادات که شرط است وقت
آن اول عبادت است حقیقة او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگر
بعد نیت مشغول نشود بچیزی که غیر جنس منوی است صاحب اشباه در ذیل الاصل ان و فیها اول العبادة
بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد بما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض دوم
در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیت والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو برای غیر خدا و در منوی که ذبح است
نام خدا بمیان آید ان نیت سابقه باطل گردید سوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکه تلفظ
شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد من التلفظ
به صرح به فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشته و منها ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاة بالهبة وغیرها فنوی الاضحیة یکون للاضحیة عندهما و
عنده لا ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف وهکذا روی الحسن ولو اشتریها
ینویها للاضحیة یصیر لها ایضا عندهما و عند ابی حنیفة لا یصیر بالشراء حتی یو
جبها بلسانه ویفرق بین هذا و بین ما لو اشتری عبد التجارة ولو لم یشترها بل کانت
عنده فاضمرها اضحیة لا یصیر لها انتهی فلتراجع این فایده محفوظ باید داشت که درین
بحث بسیار مفید است این است ملخص و محرر تعریضات مردمان بر استفتاء شاه صاحب تحریر
جواب برادر مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکهنوی که خیلی سست و نا مربوط بود پرداختند گر جواب
ازان هم پریشان و نادرست از مواخذات خارج بحث بیست و تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیست
در نقل هر دو فایده نیست حسبة چیزی ذکر میکنم قال لکهنوی گاو وغیره در صورت مذکوره
حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی
باشد قال دهلوی ذابح نخواهد بود الا وکیل ناوی و نایب او پس نیت موکل و منیب
در حل و حرمت تاثیر خواهد کرد کما فی الاضحیة انتهی قیل علیه نیابت در نیت نزد حنفیه جاری نیست

وان كان باطلا فالحكم بانه اخلص النية
او خلل في نيته بل فان الارادة هي المفسرين
باطل بطلانا قطعيا قال الكهنوي ما قول المحدثين
نقول العالم العارف المفسر محاضر الحرمين في
من الاصفياء المفسر الجليل من اهل الرسم في ان التفرقة
التفسير الجليل انه كما هو الطيبات لم يذكر الله عليه
التفسير ونزله ان ما احل الله قبل ان يذكر اسم
اسم غير الله وقت ذبحها
وان كانوا نيابة عن القيد ضبح
قال الدهلوي هذا عين
الفقهاء من عصر
وان اهل العصر يقول هذا
نحو كيف من الفقه
بعض وصح مع
القائل الكبار
باقوال العلماء
هذا فقول الحلال الطيب

على اشكال اذا اشتراك في
وقوع الاختلاف في حرمة
الذبيحة وتعارض الادلة و
متى كان كذلك كان محل
الشبهة ومن قاعدة الفقهاء
انه اذا اشتبه الحل والحرمة
غلب جانب الحرمة احتياطا
قال عليه السلام دع ما يريبك الى ما لا يريبك

او رد تائب على الغير وتفكر في الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ من كلامك
ثم اعتراض **الدهلوي** على قوله بل قصد به الدفع الى الغير انتهى لقوله ما
ذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه انتهى **والحق** ان التفوه بامثال هذه
الهفوات ليس من شان المحصلين **قال الكهنوي** ناقلا من السراجية الكتابي اذا
ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال الدهلوي** هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فانه يقول لو قال رجل بحضرت الناس اني نذرت
ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانه لا
خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطأ في اعتقاده حلول الله في السيد احمد
كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
بن مريم فخطاؤه في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف
ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطأ في العنوان والمعنون معاً
كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **اقول عليه** لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة
هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مراد المورد واما ما فرع عليه من
قوله فانه يقول الخ فقد اخطأ في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله
شيء آخر ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء آخر فالعنوان الحق على تقدير
صدق القرابة واعترافه يكون بما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانه يقول
لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد تحل وفي
ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد
من الله على اعتقاد الحلولية حق عندهم باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

والعلماء الكبار نقول من بعض الفقهاء ويحتمل
تقوية محض لم يثبت منه شيئا
وما قال كما سيجيء لم يجي منه شيء
الى آخر الجواب وكذا دعوى
تعارض الادلة لان الدلائل التي
اوردها الدهلوي قد
بطلت وجعل هو آخر
دلائل المورد بين صحيح ومنقول

تنبيه لا آخر دعواه كون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتياط وهذا ايضا صريح
في الرجوع من مدعيات التفسير العزيزي والاستفتا **قال الكهنوي** والحق
المبين ما قاله مولانا محمد مبين في رسالته في النذور الخ **قال الدهلوي** لفظ
ظاهرا درين عبادت دلالت بر وقوع شك در حال اين ذبيحه ميكند لهذا مستفتی را از خوف
آن منع نموده اند واقوال جم غفير فقها که فيما بعد منقول است بتشکيک دلالت بر حرمت ميکنند فالا
حل بها اولى اذ لا قول للشاك **قيل عليه** عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف می شوند غلغا می اندازند که انيک فوج بسيار ميرسد مخالف باستماع اينگونه کلمات مرعوب
و پريشان ميگردد از همين قبيل نوشتن کلمات اين بزرگوار که اقوال جم غفير فقها فيما بعد منقول است
ورنه قول يک فقيهی حقيری دعائی صغيری هم درجواب مذکور نيست و مفاسد ديگر که ظاهر اند
قال الكهنوي ناقلا عن در المختار وغيره ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله
والمنفعة للضيف وغيره وان لم يقدمها ليأكل بل ليدفعها لغيره كان لتعظيم
غير الله **قال الدهلوي** اذا كان المراد من الاكل اكل الذابح فذبيحة القصاب
بل اكثر الولائم والاعراس يخرج منها اذ اكل الذابح منها غير مقصود ولا معمول
فقوله فكان الذبح لله والمنفعة للضيف وغيره سهو ظاهر اذ اكل الضيف ليس اكل
الذابح فيجب على هذا ان يكون ذبيحة القصاب والولائم والاعراس كلها محرمة
انيست تعرض دهلوی برفقره آن قدمها باز تعرض می نمايد بردات لم يقدمها المراد
بالاكل اما اكل الذابح وغيره فان كان الاول كان ذبيحة القصاب والولائم والاعراس
محرمة داخلة في هذا القسم لا في القسم الاول فان كان المراد اكل الغير فيلزم
ان يكون المذبوحات في اجزية محظورات الاحرام والنذور المعقودة لله
وكذا في كفارة الجنايات كلها ميتات محرمات وايضا فالدفع الى الغير ان
كان حلالا فكيف صارت هذه الذبيحة محرمة وان كان حراما كيف يصح جعله

و مولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند و دران تنزلی نمایان قریب بسبر صدحق محقق که جزی ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین در رساله مذکوره به بسط و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته اند خلاصه سخن آنست که جانور منذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که مسلمانان خورند بی شبه حلال است و اگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای ذبح با یام اضحیه است یا نه در صورت اولی گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازار نا جایز و ثواب برد مترتب در صورت ثانیه گوشت حلال و تبدیل جایز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم جواز گوشت و در سهر نذر و نیاز مطلقا فهم میدارند خواه گوشت مراد بود و خواه نه پس ایمعنی موجب تحریم گوشت او نخواهد شد و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما تقرر و بخلاف ذبایح اضحیه که اینجا نذر و نیاز و فاتحه کجاست پس قیاس بر ینشاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله در ایام اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم و اقسام اراقة الدم لله حسب باوردیه الشرع ذکر نموده هدایای کعبه و اضحیه عید و اضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت قرار داده حال آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را با یام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی نوشته و یجوز ذبح بقیة لهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر و الکفارات و هدی التطوع یجوز قبل ایام النحر و لا یجوز دم المتعة و القران و الاضحیة الا فیها و دم الاحصار یجوز فی قول ابی حنیفة و ابی یوسف قبلها و لا یجوز عند محمد [2] و آخر همه شاه صاحب فتوی مختصری این خنگ را طی نمودند جزاه الله خیرا اند صورة سوال کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف مالیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام بزرگ پیر و صلحا را بخورانند این هر دو را چه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جایز است اغنیا و اهل قبول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام مردار

باب دوم در مکاید تجاریه

۱۳۵

از آیة و حدیث ثابت کرد و حالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد و این مر عام بود و در تمام تحریر و تقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهیات ست و کسی را جای دم زدن نیست هر آیة و حدیث که در تقویة الایمان مذکور ست
آنرا در تفاسیر معتمده و شروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در این اوراق
به بعضی جا اشارتی هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
سید السنة طریق استناد تقلید موقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاورده و اجتهاد را رد و تزویر نموده بدین سبب اکثری را تردد در دخول آن مسلک پیش می آمد
و طریقه شاذه نادره که کسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استنادی ندارد
و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین
همه مشرک بهستند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محمود و ممدوحه بوده اند
و کسانیکه در اوایل وهله بوادی محاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری
و کلمه نمایی مغالطه خورده بودند بدریافت حال توجه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسئله بی نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آمد با سند
و طریقه استناد و بوجه عموما از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کرده کان آرام و وحشت خورده گان را اسیر دام نموده عالم عالم از نادانان را در خارستان کشید
چون پرده از عوار اسیر انکار از کاید داشته شد صوبتی بان خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لا حول
و لا قوة الا بالله بر زبان می آرد و آن تصرف در نقل با نواع و اصناف گاهی یک فقره را از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مسئله اول می آید گاهی بزیادت یک
جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکوة بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل قولیکه
روان عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله کتابی با وجود
نه بودن آن در آن کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و بالجمله انواع کار ستانیها بکار رفته است محل افسوس

مساجد مکیده دوم در بیان جواب نوشته مکان بر قبور مثل قبه ها وغیره ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث وروایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از مشکوة نوشته و مراد از بنا در حدیث عام است که عمارت نموده شود یا خیمه استاده کنانیده
شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود انتهی حالانکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی —
یحتمل الوجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجراها والآخر ان یضرب علیها خباء ونحوه وکلاهما
منهی عنه لعدم الفائدة فیه نوشته است قست فیستفاد منه انه اذا کانت الخیمة لفائدة مثل ان یقعد تحتها
القراء فلا تکون منهیة قال ابن الهمام واختلف فی اجلاس القارئین عند القبر والمختار عدم الکراهة انتهی باز نوشته
قال بعض شراح من علمائنا ولاضاعة المال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم
الناس ویستریحوا بالجلوس فیها مکیده سیوم در جواب سوال بست و نهم نوشته نماز گذاردن در مقبره
ممنوع و مکروه است بموجب احادیث و روایات فقهیه چند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید که نماز میگذارد نزد قبر حالانکه در مایه سائل و ربعیر حصر استدلال در مرفوع نموده است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی و ابن ماجه حالانکه شیخ
در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه چهارم
حدیث ابی سعید حالانکه ترمذی نوشته هذا حدیث فیه اضطراب مکیده چهارم در جواب سوال هفتم نوشته در شرح
المشکوة لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحین انتهی حالانکه عبارت شرح مذکور این است وفی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال به علی المنع
من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر لیس کذلک فان الزیارة مأمور بها
لخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها
علی قدر درجاتهم عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبیاء والاولیاء
فی معاهدهم ولا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیاة من المقاصد
مکیده پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانچه
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود و بس این بهمه مختلف فیه است و آن اینست که استمداد نزد
قبر غیر انبیا منکر شده و اندازا فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی و شهید ممنوع است و منظور گر بعضی فقها که قلیل اند بطلب میکند
سوالی مرقوم است جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوة الشیخ عبد الحق محقق دهلوی علیه

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل
گشته اند بعضی از ایشان و ظاهر انیست که از فقها آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز آنند تا نکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند زایران بنده
مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام بحث بکتاب الجهاد نموده و در انجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده صاف
ماتن اینجا یک نقل عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کار عجیب نموده اتهام
بر چه کتاب بکثیر لعوج و جراتی است عجیب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته جمله ظاهر است
که از فقها آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز اند و آنانکه منکر اند از این جمله نیز انکار کنند انتهی در میان داخل نموده و در آخر نوشته
و انتهی لاحول ولا قوة الا بالله باوجود یکه بودن این جمله در کلام شیخ و انتساب او در حق مجیب خیلی مفر چه شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم و سماع بتصریح نوشته است که انکار نکنند از آن مگر جاهل باخبار و منکر دین پس ایشان منکر استمداد و
بوالحق و برین تقدیر جواب مجیب محض لغو و باطل گردید بالجمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است لیس مثلین نیست بگرین قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حد الثناء بحث نموده و بکتاب الجهاد در اینجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقد انکره بعض الفقهاء و هم در اینجا نوشته کلام در مقام بجد الطلب الی رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده انکر استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود
و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را بدان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی بینید
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده و حال آن فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده بتحریف
کمی و بیشی در امر تقلیل بکثیر اندیشیده اند و ازین بدینی چه خواهد بود و مکیده شنیعه در اربعین در جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
و استمداد از اهل قبور بهر نهج که باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی و الانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا لیس الزیارة الا للدعاء للمیت
و الاستغفار لهم و ایصال النفع الیهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهی این عبارت شیخ علیه الرحمة و الغفران
چنان مستدل گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ممانعت استعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلکه

انکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر از اسم استشهادی فی سبیل الله ثابت نمیشود و حال آنکه حیات کلی متماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا دیگر است
و احکام حیات آنجا دیگر پس بنا بر این استشهاد درست نمی‌آید و حق آنست که انکار قهر عام نیست از آنکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جایز نیست انتهی پس ادعای جاید نبود که ... و
از اهل قبور برزخ که باشند بی تفصیل قول لا واحد از خلاف پایه مسائل بوده قطع نظر از آنکه شیخ عبدالحق نسبت نکیر را در نموده و بر ایشان اثبات نکیر کرده و از کثیر من الفقها کثرة ...
کار عجیب شود و انکه عبد حق منبسط سیما شیخ شیخ عبدالحق که شرح مشکوة هم آورده و در نقل عبارت از آنچه در پایه مسائل نموده هم اقتصار کرده تا بینندگان بدانند که شیخ اختلاف ... نموده
و مذهب محبب مطابق مذهب شیخ است ظاهر است که از کلام شیخ دعوی محبب ثابت نیست مطلقه تر آنکه این کلام را براآن منادعی خود آورده باز آنرا خود رد میکند بقول ... نموده
حالانکه حیات آنجا متماثل حیات دنیا نیست بنا بر این استمداد درست نمی‌آید سبحان الله نیفهمند که شیخ نقل نموده است بر نقل منع متوجه نمیشود و هم جایی که ... استمداد حیات
دنیا شرط است چنانکه در ان جا انست کفایت میکند در نمودن حیات برزخ متماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده اند کما لا یخفی است شیخ و شرح ...
در باب فضل یوم الجمعة نوشته است ... اکل الارض اجساد انبیا از کنایت است از حیات والاسلام است بدن در زمین بی ماده روح چنانکه دارد ... است ...
حیات انبیا که حیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله ... علما امت اختلاف نیست انتهی ...
کلام محبب ... در ... تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از ... باب ... و ضرورتی نیست نقل عبارت شرح عربی ... مطابق مذهب است
... زیارت القبور نوشته که استمداد با اهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند از آن اکثر فقها میگویند نیست زیارت قبور مگر ...
موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و ثابت کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله سرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم
و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسید و این طایفه را در اصطلاح اویسیه ... امام شافعی گفته
است رحمة الله علیه قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی
بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی
و عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته سید احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ
دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید امداد حی قوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من
میگویم امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست نقل ... یعنی ... الیه ... کم
احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و تحقیق ثابت شده است ...
که روح باقی است و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات بود ...
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عزشانه و همه بقدرت او ...
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بواسطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد ...
حیات بود نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی ... در
شرح شیخ ابن حجر بر مشکوة حدیث لعن الله الیهود والنصارى اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است ...
که نماز گذارد بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری صلی الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گذاردن

نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از روح کامل شود و ثواب عبادت ببرکت قرب بمجاورت آن روح پاک
ملتزم و متخذ باید چیزی باید متعلق باین بحث و تمام گردد این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جهاد در تحقیق قبل بر از الله علم و عبارت ترجمه کور در کتاب جهاد این بحث و با استمداد
باهل قبور مکرر شده اند آنرا بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم میت ایشان را نیز از احوال ایشان پس بطلان او ثابت شده و اگر بسبب آنست
که قدرت تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محجوب و ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است ایشان را از محنت شدت آنچه باز داشته
است از دیگران ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در بندم و منزلت و قوة و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بیضاوی
آیه کریمه والنازعات غرقا الایه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سباحت
میکنند در آن پس سبقت میکنند به حظائر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر آن
از آنچه با ما غیر ایشان است که اعمی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب جناب عزت و غنی وی و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده او را و بلطف و کرمی
که بوی داری بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود دیگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوا حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند
و بیرون آورده شدند از حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند به آنچه
عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
ما نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب شوند بعالم قدس و مستهلک شده باشند در لاهوت حتی که ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد
و تدبیری در وی چنانکه در این عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر کنم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات

ایشان عافانا الله من ذالک سخن درینجا از وجه علم شریعت است ازینکه امر مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفت لیکن درینجا نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد از ایشان هر دو باشد بتفاوت حال زایر و مزور
باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درینمقام بحد اطناب و تطویل کشید بزعم منکران که در قرب این زمان فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیا بعد از نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و مردم را از آن
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمره باست که تحقیق و تفصیل
این مسئله مخطور خاطر فاتر بود و الان توفیق الهی مساعدت کرد تمهیده مهمه در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته می‌شود کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشائخنا و هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الایمان بالضرب لو حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع و ورد قوله فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم و اجابوا تارة بانه مردود من عائشة
قالت کیف یقول عمر ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی و تارة
بان تلک خصوصیة له زیادة حسرة و تارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رض و یشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة السوال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة لعدم سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهو فی القبر فقیل یفعل لحقیقة
ما رویناه ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یومر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان کان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السوال فنفی الفایدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذه المجاز منهما عند اکثر مشائخنا هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
و بعد آنچه مبحث بر آن احسام نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشائخ وهو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

آخر فی التلقین حالة الاحتضار اذ لا یراد المعنی الحقیقی والمجازی معا ولا المجاز یاین ولیس نظیر معنی
یهم الحقیقی والمجازی بینهم مستعملا فیه لیکون من عموم المجاز و شرط استعماله فیهما ان لا یتضاد
ا ملخص کلام ابن همام انکه تکریر بیانه یعنی التلقین تلقین بعد موت بیان کسانند که منکران سماع عند در یاسین ولیل التلقین تلقین بعد موت
بار و نمود و دگفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله و آنچه متابع متبع شان تردد ابن همام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت
آزاد یا سمع رد نموده پس اشتباه عجیب بالنتیج القدیر بحد فصل اول و آخر فصل موصول تقلیل بیشی میت مبنا را ایمان در مذهب حنفیه اهل سنت
بر عرف است و مسئله حنث مبنی بر این اشتمال معتزله در حنفیه بعید نیست که تمیز آن بجز واقفین بر دیگری مشکل نزد ایشان هر اخفیه معتزلی المذهب
بوده حتی که تلامذه ابی حنیفه و ابی یوسف و در کتب حنفیه روایات خاصه مذهب ایشان خلاف اهل سنت و بحوث و مجادلات بر طریقه
شان بیش از بیش موجود بلکه کتب بعض معتزله مثل قنیه و غیره در حنفیه وابر و سایر شاه ولی الله در حجة البالغه نوشته و بعضهم بزعم آن بنا را انهم
علی هذه المحاورات الجدلیة المذکورة فی مبسوط السرخسی والهدایة والتبیین ونحو ذلک ولا یعلم ان اول من
اظهر ذلک بینهم المعتزلة ولیس علیه بناء مذهبهم ثم استطاب ذلک المتاخرون توسعا وتشحیذا لاذهان
الطالبین او لغیر ذلک والله اعلم و در فتح القدیر در ذیل من حلف لا یاکل لحما فلو اکل لحم السمک لا یحنث نوشته فظهر ان
تمسک ابی حنیفة انما هو بالعرف لا بما ذکره المص فی وجه الاستحسان و در باب الیمین فی الکلام نوشته لقا
المیت کک لو لا المیت سمع لا نا القول بمنیة لا ینعقد الا علی الحی لان المتعارف هو الکلام معه ولان الغرض من
الحلف علی ترک الکلام اظهار المقاطعة وذلک لا یتحقق فی المیت ولا البعید الذی لا شعور له بذلک
وکلامه در باب الیمین فی الضرب ما مثل در ذیل قوله الایلام لا یتحقق فی المیت لانه لا یحس نوشته الخلاف فیما ان کان
بناء علی انکار عذاب القبر امکن والا فلا یتصور من قال القول بالعذاب مع عدم الاحساس الی آخره

تم الکتاب بفضل الله الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمة الطبع حالات کمالات ذات بابرکات منبع الحسنات سید العلماء افضل الفضلا سند العرفاء اکمل الابدال کامل بسیط الحقیقت عنصر جنس معرفت نوع رسالت
نقلها بکشوریان تا من دین پایه جهت نوسیلها المسلین **مولانا شاه محمد معین الحق فضل رسول** قادری نسبی حنفی مذهباً منشا عدالت ... الحق
سعادات ... تحریر افزون شاه ضبطه تقریر بیرون ... بنا خصال اندکی ... **و صحبا** که سا بلند ... جانب والد ماجد بطرف جا ... جامع
کمالات ... حضرت امیر المومنین ... ذو النورین عثمان ... و از طرف والد ... از طرف ... حضرت سیدنا عباس ...
ولادت با کرامت ... جعفر ... **در ۱۲۱۳** ... کساکه ... **معقول**
و منقول ...
الشیخ ... مولانا ... الشیخ ... والباطنة ... السلسلة ...
و ... **و تا ارشاد خصوصا حضرت الد الماجد**

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیا زبدة الاتقیا الفرید فی المعارف والتوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره الحمید استفادهٔ علوم
نموده اند و هو قدس سره اخذ العلوم عن زوج عمته و ولی نعمته مولانا الشیخ محمد علی و هو قدس سره عن القاضی مبارک الکوپاموی عن السید السند میر زاهد و هو الی
آخر السلسلة الزاهدیة. و ثانیاً تکمیل جمله فنون معقول از حضرت مولانا نور الحق صاحب لکهنوی قدس سره نموده اند و هو قدس سره اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه استاذ الاساتذة المحققین مقدام العلماء المدققین امام الفضلاء الکاملین مولانا نظام الحق والشرع والدین لکهنوی الی آخر السلسلة النظامیة و ثالثاً
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقهاء و المحدثین سند القراء و المفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد مدنی قدس سره حاصل فرموده
الی آخر السلسلة المدنیة. **ذکر سلسلهٔ بیعت و سند علوم طریقت** حضور قدس سره شرف بیعت و خلافت در سلسلهٔ علیهٔ قادریه از جناب والد ماجد
و استاذ و مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة الواصلین قدوة الاولیاء سند الاصفیا **مولانا شاه عین الحق عبد المجید** قدس سره الحمید حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقهٔ عالیهٔ قادریه با اجازت سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند **ذکر اسفار آن قبلهٔ آفاق بسوی حجاز و عراق** مرات کثیره بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال بهجت تا بین حرمین
محترمین پیاده پا سفر می فرمودند و در روضهٔ مقدسهٔ نبویه علی مشرفها الف الف صلوة و تحیة کرات مناماً و یقظةً فیضها حاصل نموده و همچنان در بغداد شریف بحضور
پرنور روضهٔ مقدسهٔ جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی سید الافراد و الاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محی الدین عبد القادر جیلانی**
رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا فیوضات لامتناهیه حاصل فرموده **ذکر کرامات جلیله و برکات جمیلهٔ آنحضرت** هر چند بعنایت الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره
اکثر اوقات خوارق عادات انجاح حاجات و ازالهٔ عاهات ظاهر میگردید اما آنحضرت را که اخفا مقصود بوده گاهی در ضمن عمل و دعا و گاهی بحیلهٔ دیگر میساختند
و ادا فرموده حقیقت حال بخوبی میفهمیدند که چه معاملهٔ قدرت خداوندی جلشانه است اما اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان ظاهر است
بوده آنکه جمع کثیر از کفار و جم غفیر از روافض و سخت مشرکین بارها بادنی توجه حضور پرنور از ضلالت توبه نموده بشاهراه هدایت توجه کردند **ذکر اسماء
تلامذهٔ آن امام الاساتذه** هر چند تلامذهٔ حضرت بسیار بوده اند اما درینجا باسماء چندی از اکابر اکتفا نموده میشود جناب [illegible] العلما فخر الفضلا حضرت
مولانا فیض احمد صاحب قادری قدس سره از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم و آغوش تربیت آنحضرت قدس سره مشرف ماندند و در اندک مدت جمله علوم
نقلیه و عقلیه بتحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور قدس سره تحصیل فرموده [illegible] توجه حضور قدس سره جامع فنون فخر اهل کمال گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی امثال
و اقران گوی سبقت ربوده اند و دولت بیعت از عم بزرگوار خود حضرت مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره الحمید حاصل نموده [illegible]
در صفای قلب و امانت مسلمین [illegible] عدیم النظیر بوده اند [illegible] تصانیف حضرت ممدوح مجموعهٔ نثر و قصاید [illegible] مسمی به [illegible] قادریه است که
مشتمل است بر یکهزار و یکصد و یازده [illegible] حضرت نثر و اشعار و منجمله آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است و منجمله کتاب تعلیم الجاهل بجواب تفهیم المسائل
است و منجمله آن حاشیهٔ شرح هدایة الحکمه صدرا [illegible] در سنه دوازده صد و هفتاد و چهار [illegible] عالم اجل [illegible] اکمل
مولانا محی الدین صاحب قدس سره فرزند کلان حضور قدس سره جمله علوم معقول و منقول از حضور قدس سره تحصیل فرموده بیعت از حضرت عبد المجید
خود [illegible] فنون علمیه [illegible] در فن طب [illegible] حاشیهٔ قانون بو علی سینا است [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] آنجهان فرموده اند که قابل دید است و انجمله حاشیه [illegible] سال است [illegible]

در سنه دوازده صد و هفتاد هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند جناب فضایل مآب حضرت سید خادم علی صاحب از روسا و سادات
محترم سوهنه بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند در جمله علوم عموماً و در علم تصوف و اخلاق خصوصاً مهارت تامه کامل بود و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتحگره فرخ آباد وفات یافتند جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب از سادات قنوج محله سید باڑه بودند در استحضار مسایل فقهیه بے نظیر بودند و از شرف بیعت اعلی حضرت مشرف بودند بمقام قنوج
وفات یافتند حکیم سید شفاعت حسین صاحب سوانی سید صاحب موصوف فاضل کامل هستند و بالفعل زیاده طرف علاج و معالجه مشغول میباشند و از شرف بیعت اعلی
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره مستفیض اند فیض الشان در بریلی جاریست جامع العلوم معقول آگاه مولانا عبید الله صاحب
از حج و زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده اند تکمیل علوم از حضور اقدس فرموده اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند فیض ظاهری
و باطنی مولانا ممدوح در بمبئی و نواح آن بخوبی جاریست حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خان صاحب اله آبادی فقیه کامل بودند و بعده قضا
بمقام اکبر آباد منصوب بوده آخر ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند مولوی سخاوت علی صاحب
جونپوری از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در آخر بمکه معظمه هجرت فرمودند و همانجا وفات یافتند مولوی کریم علی صاحب
از تلامذه حضور قدس سره بودند اما نهایت ساده طبیعت بودند ببعض سبب تغلیط اسماعیلیه آمده بودند با وجود آن با نهایت ادب و آداب بحضور
اقدس پیش می آمدند شنیده میشود که قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند و از اعاظم سید اولاد حسن صاحب مولوی خلف سید
آل حسین صاحب ... آخر عمر بحالت عشق زیارت روضه منوره بعزم زیارت روانه شدند و در بمبئی وفات یافتند ذکر چند کس از مریدان ... مریدان
که مریدان انتخاب حضرت بکثرت بودند اما بنابر اختصار چند اسما ذکر میشوند جامع الفضائل والمفاخر امام الباطن والظاهر جناب
مولانا محب الرسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
استاذ العلماء الکاملین مولانا نور احمد صاحب بدایونی و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیر آبادی فرمودند احقاق حق و تایید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین همیشه ... از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند چند بار بشرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرمودند و هم از شرف زیارت دربار غوث
الافراد غوث الاعظم ... اکرم حضرت شاه ... مشرف شده اند تلامذه و تلامذه تلامذه حضرت مولانا صاحب موصوف در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود هستند و هم تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه و تلامذه تلامذه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند از جمله تصانیف شریفه
رساله احسن الکلام فی عقاید الاسلام و القول السدید فی تحقیق الاسانید و مناصحه فی تحقیق احکام المصافحه و سیف الاسلام و رساله تحقیق حیات
الانبیا و رساله تحقیق ... حقیقت و فتاوی مسایل فقهیه و دیوان عربی نعت شریف است لهذا باهتمام صاحب اخلاق
صفات شفقت ... و ... الله ... توجه فرما شاعت آن فرموده در جزای خیر عطا
فرماید و سعی ایشان مشکور نماید آمین

تمام شد

فاضل علامه کامل فهامه مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب خلف حضرت جناب مولانا فضل احمد صاحب قادری تحصیل
علوم عقلیه و نقلیه از والد ماجد خود فرموده اند امام عصر و علامه دهر هستند [illegible] بالخصوص در فن طب [illegible]
تالیفات جناب موصوف بسیار اند از انجمله شرح رسایل [illegible] و حاشیه [illegible] و سراج [illegible] و دیگر رسایل متعدده
فن [illegible] عربی و فارسی بسیار اند سید السادات مجمع البرکات سید آل نبی حسنی حسینی سید صاحب موصوف [illegible]
شاهجهانپور از اولاد امجاد حضرت سید الافراد والاقطاب رضی الله عنه اند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاهری از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت مشرف شدند
عالمی را از بحر فیض [illegible] سیراب گردانیده اند [illegible] حکیم عبد العزیز صاحب
[illegible] حکیم صاحب موصوف [illegible] از بیعت و خلافت مشرف شده اند [illegible] فیض باطنی ایشان [illegible]
ملا اکبر شاه صاحب از مریدان خاص و خلفا با اختصاص حضور اقدس هستند شوق طلب علوم [illegible]
در مدرسه قادریه تحصیل و تکمیل علوم فرموده [illegible] از شرف بیعت و خلافت حضور اقدس مشرف و ممتاز [illegible]
ظاهری و باطنی ایشان در ملک ولایت [illegible] عالم با عمل فاضل [illegible] حاجی حافظ محمد ضیاء الدین خان صاحب [illegible]
حیدرآباد دکن هستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل است از حضور مرشد خود ضیاء الحق لقب یافته اند در علم و عمل مثل خود ندارند
[illegible] فیض و برکت ایشان قایم دارد قاضی حمید الدین صاحب وطن ایشان [illegible]
مسایل فقهیه [illegible] هستند و از مریدان با اختصاص بودند شیخ محمد صدیق صاحب [illegible] وطن بریلی [illegible] در ان ایام
حضور اقدس رونق افروز بریلی بودند عادت شریف بود [illegible]
مذکور را برای حاجتی در آن صحرا گذر افتاده [illegible] سینه مبارک حضور اقدس ظهور فرموده که
سینه شیخ مذکور را پر نور نموده همان وقت شیخ صاحب موصوف [illegible] اسلام کرده [illegible] حضور سرافراز گردیده و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبد الرحیم صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کایته از اقوام هنود بوده [illegible]
[illegible] خانقاه معلی رسیده [illegible] ختم قرآن حسب معمول [illegible] ختم قرآن شریف [illegible] تقسیم شیرینی [illegible]
خواست [illegible] حضور اقدس اشاره فرمودند که ایشان را هم حصه باید داد [illegible] حقیقت
اسلام جلوه ظهور فرمود [illegible] مشرف باسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسله عالیه گشتند [illegible]
که روز دوشنبه بود از جهان رحلت فرمودند شیخ عبد الهادی صاحب ملقب بشاه [illegible] ایشان از قوم هنود [illegible]
شاه صاحب موصوف را از آغاز شباب مرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نموده شد [illegible] حسب اتفاق حضور اقدس
قدس سره رونق افروز [illegible] همراه گرفته [illegible] حضور پرنور رسیدند [illegible] حال ایشان معلوم گردیده که کدامی مرض
جسمانی نیست بلکه [illegible] دولت اسلام
قبول فرمودند [illegible] پریشان گردیده [illegible]

بودا پیہم دست کشیدند و شورش عجیب بسر افتاد تا آنکہ شبی در عین اضطراب نجم استنادکہ سر بدیوار زنند در انحالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس بیرون
بردہ بصحرای رسانید حضور اقدس قدس سرہ را در انجا در لق افروز دیدند بدان وقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طریق اکتساب باطن تلقین یافتہ بشبیہ
اوقات در صحرا بریاضت بسر بردند گاہ گاہ در کالپی شریف بر آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند فیوض ایشان در ان نواح برخاص و عام آشکار الیوم

ذکر تصانیف شریفہ و افادات لطیفہ از ابتدای عمر مبارک تا زمان از فیض تصنیف و تالیف نمیگذشت تا آنکہ در اسفار جبال و صحار
بجمال استحضار بحر و بر فیض ... ہم اجرای جاری میماند از تصانیف مشہورہ آنجناب کتاب معتقد المنتقد است کہ در مکہ معظمہ بنظر بالیش بزرگان
آنجا تالیف فرمودہ بودند علمای اخیار و فضلای کبار بران تقریظہا تحریر نمودہ اند ازانجملہ تقاریظ چند در اینجا بقلم می آید صورة ما کتبہ الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الہدی سند الوری مسند الوقت حجة العصر الاستاذ المطلق مولانا فضل حق الخیر آبادی صانہ اللہ من شر الاعادی مقرظا علی ہذا الکتاب
المستطاب بسم اللہ الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من ہو من سائر حامدیہ احمد وخلقہ کخلقہ من خلائق الخلائق احمد واسمہ کالمسمی محمد
واحمد صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوة الذی تحمد مدی الدہر ویسلم التسلیم السرمد وبعد فقد طالعت الرسالة التی صنفہا ووصفہا مولانا الاورع الاروع الالمعی البارع المتبحر الفاضل
المتورع الشارع المتضرع ذو المناقب الثواقب الجلیلة والانظار الثواقب الدقیقة الجامع بین العلوم العقلیة والنقلیة ومعارف الشریعة والحقیقة طلاع الثنایا
والنجاد ذو الباع الطویل فی انجاد الحق ... قرن طلع من النجد فی الاغوار والانجاد المعروف بالتعریف الشریف العطر ... الصفی الحنفی ... مولانا المولوی فضل رسول
القادری الحنفی متع اللہ المومنین بطول البقاء وصانہ فی حرزہ ووقایتہ وجعل خیر ایامہ یوم القائمة فاذا ہی مع وجازتہا ... لحقائق العقائد وانہ ...
اہل الحق ... بیان ... اصراح الحق ... الایضاح الہدی والیقین ... مطالع عباراتہا انفضاح ... احق الصلایح ...
المبطل کشف ... الکلم التی ... فیہا بالاقتراح الام للتفریح بالہام الحق القراح ... لمن اجترح الفساد والاستجراح ... بہا
الضلیل الی سنن اہل السنة السنیة ... من شریعة الشریعة البیضاء الہنیة قد فضح بہا فرق الفرق بین العقائد الحقیقیة الدینیة وبین الاباطیل الفرق
البدعیة ... دوار الاعادی المردیة من المعتزلة والجبریة فاذ قد تحدی بہا الحق ... کل ... منکر ... بل لکل مجود ... علیہا کل من بغی ...
و... بہا کل من لبی وعبد الرشد ... وجود فجزاہ اللہ مولانا خیر الجزاء وخصہ من فضلہ الجسیم باوفی الاجزاء وتقبل جہدہ وشکر سعیہ وحسن فی الدارین
... آمین بجاہ الامین ... علیہ وعلیہم ازکی صلوة المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاہ عنا احسن جزاء عن سائر المسلمین من
المومنین والمسلمین کتبہ العبد الفقیر الی اللہ الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیر آبادی عاملہ اللہ بلطفہ البادی فی العواقب والمبادی صورة ما کتبہ
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی ... الفضائل ... الافاضل ... المفتی محمد صدر الدین وقاہ اللہ من شر
الحاسدین بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی یہدی ویضل ... بفضل ... والصلوة علی رسولہ الذی طریقہ سوی ...
من جار عنہ فقد غوی ومن حاد عنہ ... وعلی آلہ الحماة وصحبہ الہداة الذین ہم نجوم الہدی بایہم اقتدی ... اہتدی وبعد فانی لما نظرت فی الرسالة
البالغة والعجالة النافعة التی الفہا الحبر المدقق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم الحبر ... الالمعی اللوذعی الاوحدی الاصمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البدایونی القریشی القادری فی تحقیق العقائد التی ہی اصول الملة البیضاء وقواعد الحنفیة الغراء ... نظیر فی شئ ... بحیث لا یکاد ان یکون
... واوضح ... احسن مبنی واعز ... کتاب قد صنف فی علم الکلام ... رسالة

قد الفت فی ... الرام یهدی الشبان بیانها قبل ان یقف علی معانیها فطوبی لمن یدیها ویری فیها وویل لمن ینظر فی ما فیها فیها اجلها نور وکلها سرور
فیا لمجید من الفقهاء والسعی من صنفها والشان من صنفها ویا لخطب من الطرف فیها بحیث لم ار ان جهد فیها سعی او لم یات بمثل فیها الی تعلم ما کان بتشتر او جمع
ما کان بتشتر ابا حسن وجه واضح واکمل وضع لایح ٥ اقول فی قولی بالهامش سالته قلت وصلت عن بایع جلبت به تقضی بنوید الاسباب کیف
وکیف لو بارته سن لتعلت به اللهم اجزه جزاء موفورا وجعل سعیه مشکورا اللهم انت المجیب الکبیب البهم منک الاجابة وعینا الانابة بحرمة سید المرسلین
محمد سید الدین وضع عنه وزره الذی انقض ظهره وقد الکتب آخر جمادی الاولی سنه ثلث وسبعین بعد الالف والمأتین. صورة ما کتبه الشیخ الجلیل المقدار
الرفیع المنار فخر الاماثل جامع الفضائل بقیة السلف حجة الخلف المؤید من الله الحمید مولانا الشیخ احمد سعید حماه الله من شر کل حاسد وعنید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خلق الانسان وعلمه البیان والصلوة والسلام علی من بعث بالحجج والفرقان الی سایر الخلق من الانس والجان وعلی الذین هم خیر الانسان
من الاعیان وعلی اصحابه الذین بشروا بدخول الجنان وبعد فیقول العبد المفتقر الی الله الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی شرح الله صدره ... کان الله
له عوضا کل شیء بالفضل والاحسان انی رایت المقالة التی صنفها الفاضل الکامل الامام الذی هو جلیل الشان لجمیع بین المعقول والمنقول فی
المعانی والبیان مع الحاکم لعلماء الادیان مولانا وبالفضل اولانا المولوی فضل الرسول القادری سلمه المنان عن شرور الزمان فوجدته مشتملا علی عقاید
اهل السنة والجماعة باوضح بیان فی ضمن فیصل ... الدین قواعد واصول المدفع اهل البدع والطغیان ... اهل الهوی وقرن الشیطان جزاه الله
عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرته خیرا من اولاه وتقبل الله سعیه وضاعف اجره بجاه سید البشر المطهر عن نبیج البشر صلی الله علیه وآله اکبر ربنا تقبل منا انک
انت السمیع الدیان = صورة ما کتبه الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر رویة المعقول والمنقول ناصر الفروع والاصول مولانا حیدر علی حماه الله
من شر کل غبی وغوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اسس قواعد الدین ... عقاید المؤمنین وارسل رسلا مبشرین ومنذرین وخصص من
بینهم سید المرسلین صلی الله علیه وآله السادات النجباء واصحابه نجوم الهدی اما بعد فقد شرفنی بمطالعة ... کتاب فی ...
الذی یهدی الی صراط مستقیم ویدل علی نهج قویم یوصل سالکه الی النجات وینجیه من الظلمات للعلامة الذی لم یوجد نظیره فی العالمین ...
العابدین المستغنی عن التوصیف والتبیین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مقتدینا المقدس المقبول ... فضل الرسول
ابد الله المسلمین بطول بقایه وشهرة افاداته وکسر ظهور المبتدعین بمولفاته فوجدت هذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقاید اهل السنة وابطال هفوات المعتزلة
من یتبعون خطوات هؤلاء الضالین ... من جماعة اهل الحق والیقین فهو ملیق ان ... الفضلاء ... ویبذلوا اعلیه فی مدارکهم وما احسن
ما قیل فی مثل هذا الکتاب لم یصنف مثله فی الباب = وازجمله تصانیف شریف رساله **تثبیت القدمین** است در مسئله تحقیق رفع الیدین
که بطور اصول حدیث وتنقید رجال بکمال بسط برای رفع نزاع ومناظره که مابین اهل بلاد شرقیه در جهانه واقع گردیده بود بر هر کسی که در تصنیف حلیه
باستحضار وحفظ تالیف فرموده عبارت آنهم عربی است = **وازانجمله شرح فصول الحکم** است عبارت آنهم عربی است = و
ازانجمله شرح احادیث ملتقطه ابواب صحیح مسلم است = وازانجمله حاشیه بر حاشیه زاهدیه قطبیه
وحاشیه بر حاشیه زاهدیه جلالیه است = ودر رد فرقه نجدیه وهابیه رسائل وکتب بسیار بسیار در عربی وفارسی واردو تصنیف فرموده
ازانجمله است کتاب تصحیح مسائل العین وبائیة اسحاقی = وازانجمله است رساله حرز معظم در بیان ... برکات ...

الاولیٰ در تقاضی الیه فرمودہ بود … تا بنیاد … از انجمله است رسالہ **فصل الخطاب** و از انجمله است
رسالہ **تلخیص الحق** در جواب رسالہ مولوی … که در رد فضل الرسول … نوشته بودند و از انجمله است رسالہ …
در بحث شفاعت و از انجمله است این کتاب مستطاب **بوارق محمدیه** که بغایت محبوب و مقبول اولیای کرام و علمای عظام و کافه انام است
سیف الجبار … بوقوع آمده که روزی حضور اقدس رضی الله عنه در دهلی بزیارت حضرت خواجه قطب الاقطاب رحمه الله
تعالی مشرف شدند وقت مراقبه … دیدند که حضرت خواجه صاحب در مقامی ایستاده اند … بحضرت
نمایند که ارتفاع … تا آسمان رسیده حضور اقدس معروض نمودند که این تالیف کتب … ارشاد شد که برای شما
است … دفع کلی فتنه شیاطین … این کتب … بشارت و رعایت … تالیف و تصنیف
فرمودند و از انجمله است رسالہ **احقاق الحق و ابطال الباطل سیف المسلول** چنانست که تصحیح درود الصلوة و
السلام علیک ایها النبی الکریم … قاری مذکور حضور اقدس …
ساخت حضور اقدس جواب … ارشاد فرمودند بعد ازان بعض اهل الله درخواست تصنیف رسالہ … نمودند حضور اقدس
از کثرت مشاغل درس و تدریس … تا آنکه … حضرت سلطان العارفین … شیخ شاهی …
سهروردی قدس سره تشریف … بمزار مبارک رسیدند … حضرت موصوف رضی الله عنه اندرون
قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند … حضور اقدس … فرمودند … ارشاد فرمودند تا بتعجیل
ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند **ذکر وفات شریف** در آخر عمر مبارک ضعف بغایت مستولی شده بود تا
در کثرت ریاضت و شغف عبادت بالخصوص التزام تهجد و شب بیداری … تا آنکه عمر مبارک بسال هفتاد و هفت رسیده دویم ماه
جمادی الاخری روز … بذکر خفی اسم ذات ناگاه … الله الله گفته از جهان فانی ارتحال فرمودند
… از اطراف و اقطار جمع شدند … تا آنکه بعد مغرب مصلی عیدگاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت
… شب جمعه … درگاه پدر والا … فارغ شدند باران رحمت الهیه
نازل گردید … کرامات آن مقبول ربانی آن وقت شاهد بود … تحریر نموده
تواریخ وصال آن مقبول ذو الجلال که علمای اعلام و شعرای با نام که بکثرت تحریر فرموده اند درینجا صرف یک تاریخ نوشته میشود
تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان عظام میرٹھ اند

حضرت فضل رسول نامدار	بافضیلت با کرم با افتخار	کان فی عز و فضل کالاه	فضله کالشمس نصف النهار
واقف اسرار علم معرفت	مرشد دین مهر حق را رازدار	بود عز خاندان قادری	سال عمر از لفظ عز بیرون بیار
دویم از ماه جمادی الآخره	راه دار آخرت کرد اختیار	در شب جمعه شهنشاه رسل	شد ز دنیا رونق افزون مزار
گفت هاتف داخل فردوس شد	بهر سال رحلت آن شهسوار	هاتف سرا عرفان … ۱۲۸۹	هم بود تاریخ آن والاتبار

حال نوشتش از سر بسم الله خوان
ناگهان آورد با جهر تمام
گشت مفهوم از زبان ارشش جهت
داشت گویا یازده اجرام فوق
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش را ضرب کن در نفس او
پس زیاده کن بران لفظ دو صد
هر چه خواهی جمله و مفرد بگیر

هم از آن کن سال وصلش اعتبار
اسم ذات پاک حق بر لب دو بار
لفظ الله از در و دیوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معز بخشش چنین اعزاز و وقار
باز بر ششش چنین آن قسمت بر آر
سال وصلش یافتی از قسمت بار
پاکه شعر و مصرعه کن قسمت شمار
بنده مسکین معین الدین نوشت

وقت رحلت داشت شغل ذکر حق
الله الله گفت و جان داده بحق
باز چون زان محو عشق غوث پاک
جملهٔ افلاک و هم لوح و قلم
سال وصل آن شه الله شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
عقب آن محو الله [illegible]
ضرب آن با اسم ذات پاک کن
بهر سالش این حساب آید بکار

بود از دم ضرب اذکار آشکار
کرد بر نام خدا جان را نثار
یافت باغ عالم بالا بهار
نیز عرش و کرسی پروردگار
گر نفهمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و شفده گذار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان نمط که با تو گفتم شک مدار

این ابیات اند که از هزاران دستے از خروار از مناقب و کمالات حضور پر نور مصنف این هر دو کتاب - و از آنجا که اهل اسلام بغایت مشتاق این هر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لهذا صاحبان اخلاق مجمع حسنات و مشفاق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمهما الله الرب الخلاق توجه باشاعت آن فرمودند و همت بطرف تحصیل طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکه چون عروس با تجلی بزیور طبع بر منصهٔ ظهور جلوه گر گردید و شایقان جمال او از شربت وصال سیراب گردانید

صحت نامه بوارق محمدیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن که					۲۶	۱۳	ناوه	نیاورده
۵	۵	لهر خواص	خواص					۲۷	۱۵	بعا	جماعة
۵	۱۴	نهب	که نهب	۱۵	۱۶	گرد کو کهیا باشد	گرد گو کهیا باشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	مخترعه	مخترعه	۱۶	۱۲	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنکر
۶	۱۷	واقسائی	واقشائی	۱۶	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	الکار	انکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باک و بیباکان ناپاک	۱۷	۱۶	لتسلط بر	لتسلط	۳۷	۱	واستر	واسطه
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام چیزی	۱۹	۳	واعظ	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تنفسی	تنفسی را	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۱۴	مسند	مستند	۲۴	۸	تحصر	تحقیر	۳۰	۱۷	اوخادت	اوقات
۱۲	۱۸	غرو	مغربی	۲۵	۱۴	سمتر	کلمة	۳۳	۴	بگذارید	نگذارید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٤٣	١٢	ماموار	ماموو	٦٩	١٥	شعبتة	شعبة	٩٣	٦	الافعال	افعال
٤٦	٩	منبه	منبه ہے	٧٠	١٦	مبولت	مبوبات	٩٦	٤	عبادث	عبادت
٤٧	١٣	التمر	آيمته	٧١	٨	تفضيل	تفصيل	٩٨ برحاشيه	٩	ہاسیہ	بنبیہ
٤٨	١	لی	الی	٧١	١٨	المنوة	المنوّه	٩٩ برحاشيه	١٧	فيحيس	فيحسن
٤٨	١٣	خلفد	خلفا	٧٤	٨	نفيس	نفس	١٠٠	١	لفطنوا	يفطنوا
٣٢	١٣	الزام	الزّام	٧٤	١٠	تهافت	تهافت	١٠٠	٤	ابلهی	ابلہی
٣٦	٦	جرار	اجرار	٧٤ برحاشیه	١١	الملوک	الملوک	١٠١	١٧	رد ہا لاختصار	وا ما للاختصار
٣٧	١٤	المنافق	آیة المنافق	٧٧	١٧	طحاوی	طحاوی	١٠٤	٥	بازد	بازو
٣٨	٦	قهر	هر	٧٧ برحاشیه	٣٤	فیهم	فهم	١٠٧ برحاشیه	١٢	توبه بودن	توبه نمودن
٥١	٨	یابه	یابه	٨٣	٢	لضلال	الضلال	١٠٧ برحاشیه	٣٢	آنحضرات	آنحضرت
٥٩	١٠	یعلمها	یعلمها	٨٣	٢٠	زحرفة	زخرفة	١٠٩	٧	فصلها	فصلها
٦٤	٢٠	خطیهم	خطیبهم	٨٣	٣٣	بشئی	بشیئی	١٠٩ برحاشیه	٣	الفصل	الفضل
٦٥	١٠	دگر	نگر	٨٤	٧	ضدر	صدر	١١٢	١٨	باحت	باحث
٦٤	١٦	شع	شمع	٨٤	١٤	فمنشاء الجهل	فمنشاء الجهل	١١٢	١٨	طلث	طلت
٦٦	١١	نعم	نعام	٨٤ برحاشیه	١٦	تشبیه	تشبیه	١١٣	٣	لقد	نقد
٦٦	١٧	فقیها	فقیقیها	٨٥	١٩	صاحب لمعة	صاحب لمعه	١١٣	٢	سکاد	سکاد
٦٧	١٤	الجوبة	الجوبة	٨٥	٧	فهذ الانتزاع	فهذا الانتزاع	١١٣	٢٧	بجاره بندها	بجاره بندهان
٦٧	١٠	تقی	نفی	٨٦	٢	صوم عاشورا	صوم یوم عاشورا	١١٤	١٤	با سمه	باسمه
٦٧	١٤	لقیها	فقیها	٨٨	٢	لایکن	لایکون	١١٥	٢١	بحلته	بحلته
٦٥	٢١	کانها	کانهما	٨٨	٥	متفلسف	المتفلسف	١١٦ برحاشیه	٢٠	التبرک	التبرک
٦٨	١١	لحق	لحق	٨٨	١٨	خطر	خطر	١١٧	٢٠	اختلفوا	اختلفوا
٦٨	١٨	خونه	تونه	٨٩ برحاشیه	١	القرض	الفرض	١١٨		جرد زا	جزو را
٦٨	١٩	والجهوریة	والجمهوریة	٩١	٥	امرتکم	امرتکم	١١٩	١	ارلعزیز	اوالعزیز

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۹	۳	عزیز	عزیر
۱۲۱	۱	هلال	اهلال
برحاشیہ ″	۷	الصورة	الصوت
۱۲۳	۱۰	جانو	جانور
۱۲۴	۱۲	حیث	حلت
برحاشیہ ۱۲۵	۲۷	بقتول	مقتول
۱۲۶	۳۰	صورته	صورة
برحاشیہ ۱۲۸	۳۵	بالیش	بیش
۱۲۹ ″	۳۴	الکلاه	الکلام
۱۳۱ ″	۱۸	میر	غیر
۱۳۲ ″	۱۸	کالت	وکالت
۱۳۴	۱۴	اه	اذ
″	۷	و	او
حاشیہ ۱۳۵	نهم ۳۳	جلوائیه	قوائیه
۱۳۶ ″	۳۱	[illegible]	ل

صحت نامہ اشتقاق [illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳۱	است	آلست
۳	۳۴	شاذ	شاذه
۳	۳۴	یطبیش	مطبیش
۳	۳۴	اسپیا	انبیا
۴	[illegible]	[illegible]	مستشرقین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اما
۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۹	۱۳	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۲	وذکر	ودیگر
۱۰	۱۲	نداوشرکت	شرکت وندا
۱۰	۱۹	ابن	این
۱۰	۳۱	خبر	جز
۱۱	۷	دلقصد القافیة	وبقصد القافیة
۱۳	۳۲	بسغلیات	السفسطیة
۱۵	۸	عبدا	عبیدا
۱۶	۲۶	نبنیا	نبینا
۱۶	۲۸	الی	انی
		واما	ولها
۲۴	۹	العم	العم
۲۵	۲۴	اور	اورا
۲۶	۲۶	العنا	اطنا
۳۰	۸	ارد	ازد
″	۲۶	سسله	مشله
۳۶	۵	مقرب	یقرب
″	۲۳	ملک	بتمالک
۳۷	۱۱	ثیاس	وثیاقیاس
″	۲۸	بتفرقات	بتفرقات
۳۸	۱	جامع الترمذی	[illegible]
″	۱۰	درسته	[illegible]
″	۲۰	صب	صیب
۴۳	۲۰	عاید	عاجله
۴۵	۳۰	نمیر	ضمیر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۶	۱۹	المبینة	المبنیة
۴۶	۱۲	بعیدکا	یعیدکا
″	۱۳	حستن	حسن
۴۷	۲۰	المقس	المقص
۴۸	۲۳	اوتابی	اوتادی
۵۵	۲۳	البهر	البهم
″	۲۶	الحکم	التحکم
۵۳	۱۹	فقدجزم	فلاجرم
۵۰	۲۵	بیتجب	بیتجیر
۵۷	۱۱	انقان	اتقان
۶۰	۳۰	فاستنق	فاستسق
۶۰	۳۴	بدد	بدد
۶۲	۲۵	المرقاة	المرقاة
۶۳	۳	فتح	تتبع

فہرست مضامین کتاب مستطاب بوارق محمدیہ

صفحه	سطر	فهرست مضامین کتاب بوارق محمدیه
۱۰۲	حاشیه	از اهم مهمات دین جدید نجدیه بحث شفاعت است که مخالفت با اهل سنت جماعت در ماهیت و کیفیت آن
۱۰۴	حاشیه	قاعده از جمله خرافات نجدیه انکار تبرک با آثار صالحین است
۱۰۵	۵	فتوی شاه عبد العزیز صاحب در تبرک آثار صالحین
۱۰۹	۱	از جمله تبرکات مثال نعل مبارک حضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم است
۱۱۰	۲۰	از جمله عقائد نجدیه اینکه اگر جانور نذر گفته شود که برای [illegible] مثلا ذبح کرده شود بنام خدا از نجدیه حرام است [illegible] مرتد [illegible] غیر نام [illegible] باشد [illegible] عقیده [illegible]
۱۱۲	۲	رد بالغ دلائل نجدیه که در بحث ما اهل به لغیر الله ذکر کرده
۱۱۵	۱۹	جانور حلال [illegible] شهرت داده شد [illegible] حرام [illegible] نجدیه [illegible]
۱۱۹	حاشیه	عبارت تفسیر عزیزی در بحث ما اهل به لغیر الله
۱۲۱	۱۷	رد بالغ عبارت تفسیر عزیزی بلفظه قوله قوله
۱۲۴	حاشیه	فتوی شاه عبد العزیز صاحب در تائید تفسیر عزیزی
۱۲۷	۱۸	رد بالغ فتوی شاه عبد العزیز صاحب بلفظه قوله قوله
۱۳۲	۱۸	رد بالغ اقوال شاه عبد العزیز صاحب که در فتوی مولوی عبد الحکیم سنبهلی ذکر نموده بلفظه قیل علیه
۱۳۴	۱۸	[illegible] شاه عبد العزیز صاحب [illegible] اولیاء الله [illegible]

حاشیه باب دوم [illegible] نجدیه [illegible] است

صفحه	سطر	فهرست مطالب کتاب احقاق الحق مسمی برساله نذرانیه که برحاشیه است
۲	۳	سبب تالیف کتاب مناظره حضرت مصنف علیه الرحمة با [illegible] لکهنوی ولاجواب شدن حیدر علی
۴	۲۶	فصل اول در ادله ثبوت ندا [illegible] علیهم الصلوة والسلام
۸	۴	ثبوت این امر که حضور اقدس صلی الله علیه وسلم ندا [illegible] صلوة تعلیم فرموده
۱۰	۱۹	ثبوت این امر که مصلی [illegible] حضور اقدس صلی الله علیه وسلم را حاضر و ناظر دانند
۱۴	۲	ثبوت ندا از قول حضرت فاطمه خاتون جنت رضی الله تعالی [illegible]
״	۱۹	انبیاء و اولیاء علیهم السلام [illegible]
۱۵	۲۳	ثبوت ندا و استمداد از حضور اقدس صلی الله علیه وسلم
۱۷	۲۹	ثبوت ندا و استمداد از اولیاء [illegible]
۲۰	۶	ثبوت این امر که حضور [illegible] صلی الله علیه وسلم تمامی احوال [illegible] باطن امتیان [illegible]
۲۳	۲۲	ثبوت ندا از قول حضرت عبد الله ابن عمر رضی الله تعالی [illegible]
۲۵	۶	ثبوت ندا از قول حضرت زید ابن حارثه رضی الله تعالی عنه
۲۶	۷	ثبوت ندا از قول حضرت امیر المؤمنین سیدنا عمر فاروق رضی الله تعالی عنه

اعلان ـ رساله احقاق الحق اور کتاب بوارق محمدیه من تالیفات حضرت حامی اسلام ماحی الظلام مقبول اولیاء زمان کعبه اصفیاء دوران حضرت [illegible] استاذی و مرشدی جناب مولوی فضل رسول حنفی قادری قدس سره کو حافظ ولی محمد صاحب اور مولوی محمد اسحاق صاحب نے بکمال کوشش و صرف کثیر باجازت فقیر حقیر طبع فرمایا ہے لہذا اونکو حق تالیف ہبہ کیا گیا اہل اسلام کو جسقدر نسخے مطلوب ہوں اونسے طلب فرماوین اور بغیر اونکی اجازت کے کوئی صاحب قصد طبع کا نفرماوین اطلاعا لکھا گیا۔

حرره احقر الطلبه عبد القادر قادری عفی عنه

قیمت کتاب ۹ محصول ڈاک ا/